

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهل جلوه از ولایت در عاشورا

دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

چهل جلوه از ولایت در عاشورا

مؤلف: دکتر اسماعیل منصوری لاریجانی

ویراستار علمی:

صفحه‌آرایی: مرتضی ندیری

زیر نظر: شورای نشر موسسه حکمت علوی

چاپ اول:

شمارگان:

حق چاپ محفوظ است.

شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، تهران، میدان استقلال (مخبرالدوله سابق)

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
درآمد	۷
۱) ولایت، مظهر عشق الهی	۲۶
۲) ولایت، حلقه اتصال	۳۰
۳) ولایت و وراثت	۳۴
۴) ولایت در منزل نور	۳۸
۵) ولایت در منزل هدایت	۴۲
۶) ولایت در منزل مسئولیت	۴۶
۷) ولایت و هجرت	۵۰
۸) ولایت در کعبه	۵۴
۹) ولایت در منزل توبه	۵۸
۱۰) ولایت، مدار حق	۶۲
۱۱) ولایت و دنیا	۶۶
۱۲) ولایت و روز عاشورا	۷۰
۱۳) ولایت و خاک کربلا	۷۴
۱۴) کربلای ضمیر	۷۹
۱۵) ولایت در شب عاشورا	۸۳
۱۶) ولایت و قرآن	۸۸
۱۷) ولایت و عشق صادق	۹۲
۱۸) ولایت و حماسه	۹۶
۱۹) ولایت و آب	۱۰۰

- ۲۰) ولایت و شراب طهوری قمر بنی هاشم؟ ع..... ۱۰۴
- ۲۱) ولایت و شراب زنجبیلی حضرت علی اکبر؟ ع..... ۱۰۸
- ۲۲) ولایت و شراب کافوری حضرت قاسم؟ ع..... ۱۱۲
- ۲۳) ولایت و شراب سلسبیلی علی اصغر؟ ع..... ۱۱۶
- ۲۴) ولایت و ریحیق مختوم عبد الله بن حسن ۱۲۰
- ۲۵) ولایت و شراب تسنیم سید الشهداء ۱۲۴
- ۲۶) ولایت و یاری کائنات ۱۲۸
- ۲۷) ولایت و شوق شهادت ۱۳۲
- ۲۸) ولایت و صبر ۱۳۶
- ۲۹) ولایت و عزت و افتخار ۱۴۰
- ۳۰) ولایت و ختامه مسک زینب کبری؟ عها؟ ۱۴۴
- ۳۱) ولایت و اسارت ۱۴۸
- ۳۲) ولایت و بلا ۱۵۲
- ۳۳) ولایت و زیبایی شهادت ۱۵۶
- ۳۴) ولایت و غربت مسلم بن عقیل ۱۶۰
- ۳۵) خرابه، طور سینا ۱۶۴
- ۳۶) سر سر ۱۶۸
- ۳۷) ولایت و بکاء ۱۷۲
- ۳۸) ولایت و شراب ایوبی امام سجاد؟ ع..... ۱۷۶
- ۳۹) ولایت و منطق پیروز ۱۸۰
- ۴۰) ولایت و عبرت آموزی تاریخ ۱۸۴
- فهرست منابع ۱۸۸

درآمد

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین
هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین
خدّام مرقدش به سرم گر نهند پای
حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین^۱

از آن زمان که عشق در مکتب حسین زانو زد و راه و رسم عاشقی را به خط خون نوشتند و نینوا حدیث راه پر خون را از نای بریده نواخت، حدیث عشق و کربلا به یکدیگر درآمیخت و عشق در کربلا تجلی یافت. از آن زمان زیارت مرقد او که سر سلسله عشاق است بر هر آن کس که طالب دلدادگی است، فرض عین گشت و حسین آموزگار عشق و عاشقی و قتیل عشق شد.

(من طلبنی وجدنی و من وجدنی عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته قتلته و...)^۲

و این گونه شد که حدیث عشق و عاشورا و حسین در هم تنید و نام شورانگیزش نمادی از فنای فی الله و بقای بالله شد.
گفت:

۱. دیوان جامی، ص ۷۸

۲. حدیث قدسی

الهِمَا مَلِكًا دَاوْرًا پادشاهیها ذولکرما یاورا
 در رهت ای شاهد یکتای من شمع صفت سوخت سراپای من
 عشق تو شد جان و تنم فی هواک نیست بود در نظرم ما سواک
 جز تو جهان را عدم انگاشتم غیر تو چشم از همه برداشتم
 کرد ز دل عشق تو هر نقش پاک ساخت غمت جامه تن چاک چاک
 رفت سرم بر سر پیمان تو محو توام واله و حیران تو
 گرانگی گوی به طور آمدم خواستیم تا به حضور آمدم
 بالله اگر تشنه ام آبم تویی بحر من و موج و حبابم تویی
 عشق تو شد عقل من و هوش من گشته همه خلق فراموش من
 مهر تو ای شاهد زیبای جان آمده ام در پیکر من جای جان^۱

از همان نخستین سالهای ورود اسلام به ایران، عشق به خاندان عصمت و طهارت در میان ایرانیان رو به فزونی نهاد. ایرانیان حقایق دین مبین اسلام را در سیرت اهل بیت؟ عهم؟ یافتند و به همین سبب از همان دوره‌های نخستین از آنان حمایت کردند. محقق و نویسنده آلمانی، کورت فلیشر در آغاز کتاب خود با عنوان امام حسین و ایران به این موضوع می‌پردازد و این علاقه را دوسویه می‌داند:

خاندان علی؟ ع؟ طوری به ایرانیان علاقه‌مند بودند که مردم ایران آنان را به چشم عرب نمی‌دیدند. بارتولومه نیز عقیده دارد که در سال شصتم هجری ایرانیان آماده شدند تا به امام حسین کمک کنند.^۲

عشق به اهل بیت موجب شد که این سرزمین به سرزمین دوستداران آنان و شیعیانشان مبدل گردد و حماسه خونین کربلا چنان با جانانشان

۱. دیوان الهی قمشه‌ای، ص ۲۲۶

۲. امام حسین و ایران، ص ۷

درآمیزد که سراسر تاریخ و فرهنگ آنان شمیمی حسینی یابد و از این نام قداست گیرد.

مدح اهل بیت؟ عهم؟ از آغازین دوره‌های نظم و نثر فارسی با آن گره خورد و بعدها موضوع بسیاری از آثار ادبی شد که البته در این مختصر مجال پرداختن به چرایی و چگونگی آن نیست. اما یکی از وجوه ممتازی که عمق تأثیر واقعه عاشورا و حماسه حسینی را در ادبیات فارسی نشان می‌دهد رمزی شدن و نمادی شدن این نام مقدس است. در این مختصر سعی می‌شود ابعاد مختلف این موضوع بررسی شود.

ادبیات عرفانی رمزی

یکی از ویژگیهای ادبیات عرفانی رمزی بودن آن است. از آنجایی که واژگان را یارای آن نیست که مفاهیم بلند عرفانی را در خویش جای دهد و عارف در کشف و شهود، نمی‌داند چگونه هجوم لحظه‌های ناب را تاب آورد، از رمز مدد می‌جوید تا بدان بتواند گوشه‌ای از دریافتهایش را بیان کند و عیان نماید.

گاه نیز آرزو دارد حرف و گفت و صوت را بر هم زند تا بی‌این هر سه، از یار بی‌نشان دم زندد. از این رو رمز را در ادبیات عرفانی این‌گونه معنا می‌کنند:

القای معنی و مقصودی، به اشاره و ایما؛ کلمه و سخنی که با رعایت نوعی تناسب و شباهت و یا حتی بدون تناسب، از آن معنایی بعید اراده کنند؛ و در اصطلاح معنی باطنی که مخزون در کلام ظاهری است که

غیر اهل را بدان دسترسی نیست.^۱

نگاهی گذرا به سیر کاربرد واژه مقدس حسین در ادبیات عرفانی فارسی نشان‌دهنده نمادین و رمزی شدن این نام است و این نیز خود بیانگر عمق معنا و مفهوم این حادثه عظیم و مفاهیم مکنون در آن و وقایع باطنی و مخزون در پوسته ظاهری آن است. برای آنکه بتوانیم سیر کاربرد این نام مقدس را بررسی کنیم، این سیر را به چند دوره تقسیم‌بندی می‌نماییم:

نام مقدس حسین در نخستین دوره‌های ادبیات عرفانی

در نخستین آثار عرفانی به زبان فارسی و بویژه در اشعار دوره آغازی، نام مقدس امام حسین؟ع؟ به عنوان سبب فناء فی الله مطرح شده است. ابو الحسن علی بن عثمان جلابی هجویری، صاحب کتاب گرانقدر کشف المحجوب در بیان احوال اولیای الهی امام حسین؟ع؟ را این‌گونه توصیف می‌کند:

ابو عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب؟رضهما؟ از محققان اولیا بود و قبله اهل بلا و قتیل دشت کربلا، و اهل این قصه بر درستی حال وی متفقند کی تا حق ظاهر بود، مر حق را متابع بود؛ چون حق مفقود شد شمشیر برکشید و تا جان عزیز فدای شهادت خدای عزوجل نکرد نیارمید.^۲

همان‌گونه که مشاهده می‌شود هجویری شهادت و فناء فی الله را از خصوصیات بارز امام حسین می‌شمارد و این برداشت به شعر شاعر و

۱. فرهنگ اصطلاحات عرفانی، واژه رمز

۲. کشف المحجوب، شرح حال حسین بن علی

عارف بزرگ قرن پنجم حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی عزنوی نیز راه می‌یابد.

سنایی یکی از بزرگترین شاعران پارسی‌گوست که برای نخستین بار مفاهیم عرفانی را با شعر فارسی درآمیخت. وی در شعری در مدح رسول اکرم؟ ص؟ می‌سراید:

بارگاه او دو در دارد که مردان در روند یک در اندر کوفه یابی و دگر در کربلا^۱

سنایی معتقد است که راه دین راهی سخت و طاقت‌فرساست و انسان به حکم آنکه در الست، به الست بر بکم بلی گفت باید به سختیها کب و بلا تن سپارد و چون حسین؟ ع؟ از گلوی او خون جاری شود:

خرمی چون باشد اندر راه دین کز بهر حق
خون روان گشته است از حلق حسین در کربلا
از برای یک بلی کاندر ازل گفته است جان
تا ابد اندر دهد مرد بلی تن در بلا^۲

تأثیر نام نمادین امام حسین؟ ع؟ در همان دوره‌های اول شعر عرفانی

در این شعر حکیم سنایی بسیار زیبا نمود می‌یابد:

دین، حسین توست، آز و آرزو خوک و سگ است
تشنه این را می‌کشی و آن هر دو را می‌پروری
بر یزید و شمر ملعون چون همی لعنت کنی
چون حسین خویش را شمر و یزید دیگری^۳

۱. دیوان سنایی، ص ۵۳

۲. همان، ص ۵۱

۳. همان، ص ۳۱۷

شاعر در این شعر آز و آرزو را که چون خوک و سگ نجس هستند به شمر و یزید تشبیه می‌کند که انسان علی‌رغم آنکه آنها را لعنت می‌کند پرورششان می‌دهد و از دیگر سوی، دینش را که حسین است تشنه سر می‌برد. به دیگر سخن، سنایی حماسه عاشورا را برای انسان چون جهاد اکبری می‌داند که انسان هر روز و هر لحظه با آن روبروست. انسان هر لحظه بسته دامی نوست و در حالی که شمر و یزید ظاهری را لعن می‌کند در باطن آنها را پرورش می‌دهد.

این مفهوم در شعر مولانا جلال الدین محمد بلخی نیز نمود یافته است.

مولانا در دیوان کبیر خود به حادثه عاشورا اشاره می‌کند و از آن بهره‌ای عارفانه می‌جوید:

ز سوز شوق دل من همی زند علا
 که بوک در رسدش از جناب وصل صلا
 دل است همچو حسین و فراق همچو یزید
 شهید گشته دو صد ره به دشت کربوبلا
 شهید گشته به ظاهر حیات گشته به غیب
 اسیر در نظر خصم و خسروی به علا^۱

در این ابیات حکایت دل هجران کشیده به امام حسین تشبیه شده و فراق چون یزید راه را بر دل بسته است. اگرچه فراق، دل را شهید می‌کند اما ثمره این شهادت که به ظاهر نیستی است، حیات جاویدان است که در غیب رخ می‌نماید. به دیگر سخن لازمه حیات طیبه، شهادت است و تا دل چون حسین در بیابان کرب و وبلا شهید نشود و از مادیت دست

نکشد، وصال و بقای راستین نمی‌یابد. این شهادت ظاهری معادل حیات جاوید است:

وَ لَا تُحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْوُونَ (آل عمران/۱۶۹)
هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

اسارت در ملک عشق، آزادی و رهایی از هر تعلق است و شهادت پروازی است عاشقانه تا لقاء الله:

کجایید از شهیدان خدایی بلا جویان دشت کربلایی
کجایید ای سبک بالان عاشق پرنده‌تر ز مرغان هوایی
کجایید ای شهان آسمانی بدانسته فلک را رهگشایی^۱

بزرگانی چون فریدالدین عطار نیشابوری و شیخ مصلح‌الدین سعدی نیز به نام امام حسین؟ع؟ اشارت داشته‌اند و او را مدح گفته‌اند:

ای گوهر کان فضل و دریای علوم وز رای تو در درج گردون منظوم
بر هفت فلک ندید و بر هشت بهشت نه چرخ چو تو پیشرو ده معصوم^۲

به هر روی در این آغازین دوره معنا و مفهوم نمادین کربلا و امام حسین؟ع؟ عمدتاً ترک کردن امیال نفسانی و شهادت برای قرب به حق بوده است. در اواخر این دوره کم‌کم رابطه عشق و کربلا نمود می‌یابد.

۱. دیوان شمس تبریزی، ص ۹۱

۲. شرح حال عطار، ص ۶۱

رابطه نمادین عشق و حسین در اشعار سده‌های میانی (قرن هشتم تا یازدهم)

سیف فرغانی یکی دیگر از شاعران عارف است که درباره واقعه کربلا قصیده‌ای بسیار زیبا دارد:

ای قوم در این عزا بگریید بر کشته کربلا بگریید^۱...

سیف در پایان قصیده، گریستن بر امام حسین را چون ابر رحمتی می‌داند که گناهان را از صفحه دل پاک می‌کند:

اشک از پی چیست تا بریزید چشم از پی چیست تا بگریید
تا شسته شود کدورت دل یکدم ز سر صفا بگریید
نسیان گنه صواب نبود کردید بسی خطا بگریید
وز بهر نزول غیث رحمت چون ابر گه دعا بگریید

باران نیز یکی از واژه‌های نمادین عرفانی است که در اینجا با اشک ریختن برای امام حسین؟ع؟ پیوند خورده است.

نور الدین عبد الرحمان جامی یکی از شاعران و عارفان والامقام سده نهم هجری است که در عرفان نظری پایه‌ای بلند دارد. او حسین؟ع؟ را الگوی عاشقان می‌داند و معتقد است هر عاشقی را فرض عین است که به دیدار مرقد او بشتابد تا راه و رسم عاشقی را از وی بیاموزد:

کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین
هست این سفر به مذهب عشاق فرض عین^۲

از این دوره به بعد اندک اندک نام امام حسین؟ع؟ به عشق گره خورد

۱. دیوان سیف فرغانی، ص ۱۷۶

۲. دیوان جامی، ص ۷۸

و شاعران، عشق راستین را در حادثه پر شکوه عاشورا تصویر کردند. محتشم کاشانی شاعر بزرگ قرن دهم هجری مرثیه‌سرایی امام حسین؟ ع؟ را به اوج خود رسانید؛ تا آنجا که اشعار او زیب‌تکیه‌ها و مساجد شده است. محتشم در بخشی از ترکیب‌بند مشهور خود رابطه عشق و امام حسین را به آغاز خلقت پیوند می‌زند:

بر خوان غم‌چو عالمیان را صلا زدند اول صلا به سلسله انبیا زدند
نوبت به اولیا چو رسید آسمان تپید ز آن ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
پس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها افروختند و در حسن مجتبی زدند
و آنکه سراقی که فلک محرمش نبود کردند از مدینه و در کربلا زدند...^۱

در اشعار این دوره واژه‌هایی چون بزم‌الست، سلطان عشق، قالو بلی و... بسیار به چشم می‌خورد. اما نگاهی کاملاً عارفانه و عاشقانه به حادثه کربلا را باید در اشعار عمان سامانی جستجو کرد.

داستان عشق و حسین؟ ع؟ در گنجینه اسرار عمان سامانی

حکایت عرفانی عمان سامانی شاعر ارجمند قرن سیزدهم هجری به گونه‌ای دیگر است. عمان حکایت عشق را به آغاز آفرینش می‌پیوندد و با مشربی که اندکی به دیدگاه وحدت وجودی نزدیک است به علت پیدایی موجودات می‌پردازد و به حکم حدیث مشهور «کنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف...» راز آن را چنین تصویر می‌کند:

لاجرم آن شاهد بالا و پست با کمال دلربایی در الست
 جلوه‌اش گرمی و بازاری نداشت یوسف حسنش خریداری نداشت
 ماسوی آیینه آن رو شدند مظهر آن طلعت دلجو شدند
 پس جمال خویش در آینه دید روی زیبا دید و عشق آمد پدید^۱

در تجلی اول بر خویش اعیان ثابت‌ه و در تجلی دوم ممکنات پدیدار
 شدند و این همه، به واسطه حب و عشق بود. عشق چون امانتی به کوه و
 آسمان و زمین عرضه شد اما هیچ یک را تاب تحمل آن نبود تا که انسان
 آن را پذیرفت و به میثاق الست بر بکم، بلی گفت. هر یک از موجودات به
 حکم عین ثابت خویش بهره خویش گرفتند و طریق سعادت یا شقاوت
 بگزیدند.

ابلیس شراب تلبیس سر کشید و پس از او قایل و نمرود و جالوت و
 فرعون و ... و سرانجام شمر:

چون که استهزای ساقی شد تمام مظه‌ری برخاست از جا شمر نام
 گفت هان! در احتیاط باده باش جام را آمد حریف آماده باش
 این شقاوت را ز سرداران منم دوزخست را از خریداران منم^۲

اولیاء الله نیز جام سعادت سر کشیدند. آدم در آغاز آواز مستی سر داد و
 سپس نوح و ایوب و خلیل و یونس و یعقوب و کلیم و احمد و مرتضی و
 سرانجام حسین ع؟؛ که شاعر را از شدت اشتیاق یارای آوردن نامش نیست:
 کیست این مطلوب کش دل در طلب نامش از غیرت نمی‌آرد به لب

حسین ساقی سرمستان است که عشق را از ملکوت به ملک آورده

۱. گنجینه الاسرار، ص ۴۱

۲. همان، ص ۵۳ و ۵۴

است تا در کربلا با لشکر نفس و شهوت رزم کند:

لاجرم زد خیمه عشق بی قرین در فضای ملک آن عشق آفرین
بی قرینی با قرین شد هم قران لا مکانی را مکان شد لا مکان
کرد بروی باز درهای بلا تا کشانیدش به دشت کربلا^۱

حسین؟ ع؟ رو به یاران خویش می کند و سختیهای راه پر خون عشق
را تصویر می کند و «الذین بذلو مهجهم دون الحسین؟ ع»، از دست او باده
مستی می نوشند:

محرمان راز خود را خواند پیش جمله را بنشانند پیرامون خویش
بالب خود گوششان انباز کرد در ز صندوق حقیقت باز کرد
جمله را کرد از شراب عشق مست یادشان آورد آن عهد الست
گفت شاباش این دل آزادتان باده خورده ستید بادا یادتان
یادتان باد ای فرامش کرده ها جلوه ساقی ز پشت پرده ها
یادتان باد ای به دلتان شور می آن اشارتهای ساقی پی ز پی^۲

حر، آن سالک به راه خطا رفته، به همت پیر مرشد به حق رهنمون
می گردد. حر کنایه از نفس غافل است که با رهبر ره می یابد.

حضرت عباس؟ ع؟ سالکی واصل است که در شط یقین مشک را از
آب حقیقت پر می کند تا کام مشتاقان را سیراب نماید. خصم مانع او
می گردد و او سلطان عشق را صدا می زند:

ای صبا ای عندلیب کوی عشق ای تو طوطی حقیقتگوی عشق

۱. گنجینه الاسرار، ص ۵۶

۲. همان، ص ۶۱

دستی این دست ز کار افتاده را همتی این یار بار افتاده را^۱

علی اکبر؟ ع؟، تشنه معرفت از میدان بر می‌گردد تا از دریای عشق

سیراب گردد:

کای پدر جان از عطش افسرده‌ام می‌ندانم زنده‌ام یا مرده‌ام
این عطش رمز است و عارف واقف است سرّ حق این است و عشقش کاشف است
دید شاه دین که سلطان هدی است اکبر خود را که لبریز خداست^۲

اکبر از لبان سلیمان عشق آب می‌نوشد و عازم میدان می‌شود. شاعر
سپس با نقل عرفانی دیگر وقایع کربلا، رموز عرفانی را برای مخاطب
مکشوف می‌سازد تا در آخرین گام، خود قصد آوردگاه می‌کند تا در
کمال انقطاع به مشاهده معشوق بنشیند:

ساقی ای قربان چشم مست تو چند چشم می‌کشان بر دست تو
در فکن آن آب عشرت را به جام بیش از این مپسند ما را تشنه کام
چیست آن دار الوصال ای مرد راه ساحت میدان و طرف قتلگاه^۳

عمان در آخرین بخش گنجینه اسرار بسیار زیبا مقام فنا را توصیف می‌کند.
امام در آخرین لحظه به جبرئیل که از حق پیام آورده است می‌فرماید
که حضور او مانع وصال است:

آن‌که از پیشش سلام آورده‌ای و آنکه از نزدش پیام آورده‌ای
بی‌حجاب اینک هم آغوش من است بی‌تو رازش جمله در گوش من است^۴

۱. همان، ص ۶۸

۲. گنجینه الاسرار، ص ۸۳

۳. همان، ص ۹۵

۴. همان، ص ۱۲۲ و ۱۲۴

همان‌گونه که مشاهده می‌شود عمان سامانی واقعه کربلا را کاملاً در عشق متلاطم می‌بیند. این نگاه عاشقانه به امام حسین؟ ع؟ در شعر شاعران معاصر نیز مشاهده می‌شود.

تجلی عاشقانه حسین؟ ع؟ در شعر معاصر

مرحوم الهی قمشه‌ای در مثنوی زیبای نغمه حسینی پیوند آغازین عشق با نام مقدس حسین؟ ع؟ را تصویر می‌کند:

قصه عشاق و سپهدار دین کرد بیان کلک سخندان عشق
حکیم قمشه‌ای از زبان پیامبر؟ ص؟ راز عاشقانه قیام حسینی را چنین بیان می‌کند:

چون که تویی قافله سالار عشق رو به حجاز آر و عراق و دمشق
پر ز غم عشق کن آفاق را نسخ کن آوازه عشاق را
در ازل از خامه سلطان عشق شد رقم از خون تو قرآن عشق
خیز و عنان تاز به میقات عشق فاش و عیان ساز مقامات عشق^۱

در این نگاه عارفانه به حماسه عاشورا همه حوادث، باطنی و درونی است. باطن این ماجرا حرکت انسان به مقصود لقاء الله است و این مقصود، جهاد اکبر را می‌طلبد. سالک به تاوان بلی در عهد الست باید از کرب و بلا بگذارد تا شهد نوشین شهادت را بیاشامد.

نگارنده نیز در مثنوی خمسه آل عشق نگاهی از همین نوع به کربلا دارد، اما با زاویه‌ای متفاوت:

اسماء الهی نزد حضرت عشق می‌آیند و از عشق که تجلی حب ذاتی

۱. دیوان الهی قمشه‌ای، نغمه حسینی

است تقاضا می‌کنند که پیغامها را به حضرت ذات اقدس الهی برسانند. عشق پیام صفات را به ذات می‌آورد. حضرت ذات تقاضایش را اجابت می‌کند و خلیفه‌الله را آئینه روی خویش می‌فرماید. نام این صورت، حقیقت محمدیه است:

نام این سینه محمد یاد شد با علی همزاد در ایجاد شد
علم الاسما شده تدریس او فیض اقدس هم به جد تقدیس او^۱

این خلیفه اعظم برای انبساط وجود، دارای ولایت مطلقه است که مظهر آن ولایت علی بن ابی طالب است. سپس عشق به محضر ولایت ره می‌نماید:

سرّ خلقت در ولایت خفته است این حقیقت را محمد گفته است^۲

عشق در دبستان علی؟ ع؟ درسها می‌آموزد و سپس برای آنکه خویش را عریان نماید و سینه‌اش را از داغ، عریان، به مکتب حضرت زهرا؟ عهم؟ می‌رود:

چون تو زهرایی گلستانم نما نی اگر خواهی نیستانم نما^۳

عشق در مکتب حضرت زهرا (س) با درد و غم غربت ولایت آشنا می‌شود و برای ستاندن خلعت زیبایی رهسپار کوی حسین؟ ع؟ می‌گردد: با جمالت عشق کامل می‌شود عاشقان را زینت دل می‌شود^۴

عشق سپس به توصیه امام حسن؟ ع؟ برای آموختن راز شهادت به

۱. خمسه آل عشق، ص ۱۳

۲. همان، ص ۱۵

۳. همان، ص ۲۴

۴. همان، ص ۳۲

کوی حسین می‌شتابد:

السلام ای درد نوش جام عشق دفتر آغاز و هم فرجام عشق
از حسن سوی تو می‌آیم کنون تا کنی آگه مرا از راز خون^۱

امام حسین؟ عشق را به شکیبایی و هجرت رهنمون می‌گردد که
سراغاز عشق آموزیها هجرت است. عشق همه جا همراه حسین؟ ع؟ ره
می‌سپرد تا آنکه شهادت امام و یارانش را در عاشورا نظاره می‌کند:

دید یاران حسین چون لاله‌ها سوختند اندر میان شعله‌ها
شمع بزم عاشقان آمد حسین منظر سینا نشان آمد حسین^۲

عشق از تماشای آن صحنه‌های خونین حیرت‌زده خود را به حضرت
زینب آموزگار خویش رساند و از او کمک خواست. زینب (س) او را
دلداری داد که نور حق را در این صحنه خونین مشاهده کن که در وجود
ولی الله الاعظم جلوه‌گر شده است. زینب او را به دیدار قتلگاه می‌برد و
به او آموزش می‌دهد که عشق را بی‌شهادت سوز نیست و بی‌اسارت ساز
نه. اصل مأموریت عشق این است که راز این معنی را در منزل شهادت و
اسارت کشف کند:

عشق باید کشف این معنا کند شور و غوغا در جهان بر پا کند
بی‌شهادت عشق را آواز نیست بی‌اسارت نیز او را ساز نیست
گرچه می‌دانم محمد زاده‌ای دست بیعت با ولایت داده‌ای
با عدالت قامتت موزون شده کوثر زهرا به جامت خون شده

۱. خمسه آل عشق، ص ۳۷

۲. همان، ص ۴۸

زیور از دست حسن پوشیده‌ای باده از جام حسین نوشیده‌ای^۱

در این نگاه، برخلاف نگاههای پیشین، این عشق نیست که شهادت را می‌طلبد بلکه این شهادت است که عشق را می‌طلبد و عشق است که باید از حسین؟ ع؟ بیاموزد، و غم و درد راه پر خون عشق از اینجا آغاز شده است. نگاه عارفانه به کربلا در این اشعار به اوج خود می‌رسد. البته حماسه هشت سال دفاع مقدس نیز موجب شد که در ادبیات مقاومت نیز نام نمادین حسین ورد زبانها شود.

عشق و حسین و مقاومت در ادبیات مقاومت

دفاع مقدس مردم ایران در عصر حاضر در متن خود با نام مقدس حسین؟ ع؟ در هم تنید و با رمز اهل بیت؟ عهم؟ پیش رفت تا الگوی عاشقان و شاهدان گردد. از این رو ادبیات مقاومت سراسر از نام مقدس حسین مشحون است.

در این مختصر نمی‌توان همه اشعاری را که در این باره سروده شده ذکر کرد.

بنابراین به تعدادی از این ابیات اشاره می‌شود:

ای حضور آسمان در جان خاک یا حسین بن علی روحی فداک^۲
وارث خون خدا امروز تیغ خشم ماست انتقام عشق را بگذار با ما ذوالجناح!^۳

۱. همان، ص ۵۱

۲. شاعر حسین اسرافیلی، آینه در کربلاست، ص ۲۰

۳. شاعر رضا اسماعیلی، آینه در کربلاست، ص ۲۹

بر دوست همان روز که با حنجره خون گفتم تو بلی، کربوبلا در تو درخشید^۱
سری سرمست شور و بیقراری چو مجنون در هوای نی سواری
پراز عشق نیستان سینه او غم غربت غم دیرینه او^۲

روزی که بر جام شفق مل کرد خورشید
بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید^۳

هزار زخم به حیرت چو چشم وامانده است
که عشق بی‌سر و دست و کفن رها مانده^۴

بین به عرش ملایک سرشک می‌بارند
بلند نام کسی را به عشق می‌خوانند
ز خون اوست اگر خون عشق در رگ ماست
ز سعی اوست اگر شور عاشقی در ماست^۵

عشق می‌فرمود باید رفت و می‌رفتند و هیچ
بیمشان از تیرهای تلخ و بی‌پروا نبود
خیمه‌ها از مرد خالی می‌شد اما همچنان
اهل بیت عاشق از مردانگی تنها نبود^۶

۱. شاعر رضا اسماعیلی، آینه در کربلاست، ص ۳۳

۲. شاعر قیصر امین‌پور، آینه در کربلاست، ص ۳۳

۳. شاعر علی معلم، آینه در کربلاست، ص ۴۰

۴. شاعر بیگی حبیب‌آبادی، آینه در کربلاست، ص ۴۲

۵. شاعر فاطمه راکعی، آینه در کربلاست، ص ۷۸

۶. شاعر سید ضیاء الدین شفیعی، آینه در کربلاست، ص ۹۰

نیم‌روز روز عاشورای عشق بود بر پا همچنان غوغای عشق^۱

ادبیات عاشورایی در ادبیات مقاومت تجلی یافت، به گونه‌ای که ادبیات مقاومت را نمی‌توان از ادبیات عاشورا تهی تصور کرد و با همه واژه‌های عاشورایی ترکیه‌هایی عاشقانه ساخته شد: انتقام عشق، اهل بیت عشق، عشق بی‌سر و دست و پا، خون عشق و ... از جمله این ترکیه‌های زیباست و عشق و عاشقی و حدیث عارفانه و عاشقانه کربلا به زیباترین شکل در ادبیات مقاومت تجلی یافت. این مبحث را با اشعاری از شاعر بزرگ معاصر، استاد محمد حسین شهریار می‌بخشیم:

دلم سر به هامون رها می‌پسندد سرم بالش از صخره‌ها می‌پسندد
 نهان خواهم از خاک و خونین که چون گوهرم پر بها می‌پسندد
 چرا جفت بیگانگانش نباشم که از عاقلانم جدا می‌پسندد
 بلی مبتلای بلا چون نباشم که او البلاء للولاء می‌پسندد
 نوای نی از نینوا خیزد آری در این نینوا نی نوا می‌پسندد^۲

سیرت آلی علی با سرنوشت کربلاست
 هر زمان از ما یکی صورت‌نما دارد حسین
 ساز عشق است و به دل هر زخمه پیکان زخمه‌ای
 گوش کن عالم پر از شور و نوا دارد حسین

لازم است یادآوری شود که این مقدمه را جناب آقای محمد اخگری به عنوان مقاله‌ای مستقل تدوین کرده بود ولیکن با توجه به زیبایی مقاله و مناسبت آن با کتاب حاضر، با اندکی تغییر گنجانده شد و امید است که

۱. شاعر محمد خلیل جمالی، آینه در کربلاست، ص ۱۰۵

۲. دیوان شهریار، ص ۸۲

مورد استفاده مشتاقان راه حسین؟ ع؟ قرار گیرد.
کتاب چنانکه از نام آن پیداست، رویکردی عرفانی به واقعه کربلا و
حوادث روز عاشورا دارد و نگارنده با بضاعت کم خود چهل خوشه از
خرمن بی‌پایان عاشورا و کربلا را به عنوان چهل نکته عرفانی برداشت
نموده است که ان شاء الله خواستاران و رهپویان کربلا هر یک به نکاتی
رسیده، از چشمه ولایت سیراب شوند.

ولایت، مظهر عشق الهی

خدای متعال را دو نوع تجلی است:

الف) تجلی ذاتی

یعنی خداوند به ذات خود تجلی دارد، چنانکه مولای متقیان علی؟ ع؟ در دعای مصباح فرمود:

(یا من دلّ علی ذاته بذاته و تنزه عن مجانسة مخلوقاته)

ای کسی که ذاتا به ذات خود دلالت دارد و از مجانست و همانندی با آفریده‌هایش منزّه است.

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلیلت باید از وی رو متاب

ب) تجلی حبّی

یعنی خداوند به دلیل علاقه و عشق زیادی که به مظاهر و مخلوقاتش دارد در آنها تجلی می‌کند و بدینسان کنز مخفی معرفت هویدا و آشکار می‌شود:

(كنت كنزا مخفيا فاحببت أن اعرف فخلقت الخلق...)

گنجی مخفی و پنهان بودم. چون دوست داشتم شناخته شوم جهان را آفریدم.

یعنی تجلی حبی اقتضای ظهور دارد و شأن این اقتضا مظاهر است که به عنوان موجودات فلک و ملکوت درخشیدند.

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف از خنده می در طمع خام افتاد
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آینه اوهام افتاد

ولایت، ظرف تجلی

مظهر تجلی حبی، ولایت است؛ یعنی مظاهر عالم به واسطه ولایت، از فیض تجلی حبی بهره‌مند می‌شوند. پس ولی کسی است که از عشق و محبت خدا سرشارست و اگر نباشد نمی‌تواند واسطه فیض تجلی باشد. بنابراین همه امامان معصومین؟ عههم؟ از نظر عشق و محبت الهی تامّ و تاممند، چنانکه در دعای زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم:

(و التّامین فی محبة الله)

سلام بر شما که از محبت خدا سرشارید.

در تعریف محبت باید گفت:

المحبة محو المحب بصفات و اثبات المحبوب بذاته^۱

محبت، محو محب با همه صفاتش در خدا و اثبات خدا به عنوان محبوب حقیقی است.

عشق آن شعله است که چون بر فروخت هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت^۲

امامان ما در خدا مستغرق بودند؛ از این جهت همه وجود آنها از

۱. فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی، دکتر سید جعفر سجادی، واژه حب

۲. مولوی

محبت و عشق الهی سرشار بود و اگر خدا در آنها تام و تمام نباشد نمی‌توانند واسطه فیض تجلی حبی باشند.

به همین دلیل در این دعای شریف ائمه را «تامین» در محبت خدا می‌خوانیم؛ یعنی آن‌چنان از محبت خدا پر شدند که ضمیر خویش را گم کردند:

چنان پر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم^۱

امام حسین؟ ع؟ به عنوان ولی اعظم خدا مظهر تجلی حب الهی است، به طوری که در دعای شریف عرفه می‌فرماید:

(انت الذی ازلت الاغیار عن قلوب احبائك حتی لم یحبوا سواک ... اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک)

تو آن خدایی که اغیار را از قلوب عاشقانت می‌زدایی تا غیر تو را معشوق نگیرند. محبت خود و کسانی که تو را دوست دارند نصیبم گردان.

ممکن است سؤال کنی ائمه؟ عهم؟ که مظهر تام محبت خدا هستند پس چرا امام حسین؟ ع؟ از خدا آرزوی محبت می‌کند؟

پاسخ این است که محبت ائمه نسبت به ما تام و تمام است اما نسبت به خدا اشتیاق است؛ یعنی هرچه محبت خدا را می‌چشند حریصتر و مشتاقتر می‌شوند.

گفتم بینش مگرم درد اشتیاق ساکن شود، بدیدم و مشتاقتر شدم^۲

از این رو امام سجاد؟ ع؟ در مناجات العارفین فرمودند:

(الهی فاجعلنا من الذین ترسخت اشجار الشوق الیک فی حدائق صدورهم و اخدت لوعة محبتک بمجامع قلوبهم)

۱. حافظ

۲. سعدی

الهی ما را از کسانی قرار ده که درختهای شوق وصال تو در بوستانهای
سینه‌هایشان چنان ریشه دوانیده که از بین رفتنی نیست و موج محبت تو
سراسر دلشان را فراگرفته، به طوری که جایی برای اغیار باقی نگذاشته است.
ندانند عاشق بیدل قناعت فزاید حرص او ساعت به ساعت
چو ببند روی گل خواهد که چپند چو یابد بوی گل خواهد که ببند^۱

روزی رسول خدا؟ ص؟، به دخترش زهرا؟ عها؟ فرمود: دخترم! جبرئیل
امین از طرف خدا برایت پیام آورده و آن اینکه هر چه از او بخواهی اجابت
فرماید.

حضرت زهرا؟ عها؟ در پاسخ پدر گفت:

(شغلی عن مسئله لذة خدمته لا حاجة لی غیر النظر الی وجهه الکریم)^۲

پدرم! لذت بندگی خدا مرا از هر چیزی بازداشته است، لذا جز نگاه به
جمال و چهره کریم حق مرا حاجتی نیست.
چنان پر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم

۱. جامی

۲. نهج الحیات، محمد دشتی، ص ۳۱

ولایت، حلقه اتصال

زمانی که ولید بن عقبه، حاکم مدینه از امام حسین؟ع؟ برای یزید بن معاویه بیعت می‌خواهد امام در پاسخ می‌فرماید:

(ایها الامیر! نحن اهل بیت النبوّة و معدن الرّسالة و مختلف الملائکه و مهبط الرّحمه بنا فتح الله و بنا یختم)^۱

ای امیر! ما خاندان نبوت و رسالت، و محل رفت و آمد فرشتگان و فرودگاه رحمت الهی هستیم. خداوند متعال هستی را با ما آغاز کرد و به ما به پایان می‌رساند.

پس حقیقت ولایت، افتتاح باب عالم هستی و اختتام آن است. محل نزول رحمت الهی، آسمان ولایت است و همه موجودات عالم و اعیان ممکنات با خلعت ولایت پا به عرصه حیات نهاده‌اند. از این رو امام حسین؟ع؟ فرمود:

«بنا فتح الله و بنا یختم».

ما عدم بودیم و در هست آمدیم با گل روی حسین مست آمدیم

در سوره شریفه رحمن می‌خوانیم:

۱. ارشاد، شیخ مفید، ص ۲۰۰

يَا مَعْشَرَ الْجِبِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَتَّقُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاتَّقُوا لَا تَتَّقُوا إِلَّا بِسُلْطَانٍ (رحمن/۳۳) ای گروه جن و انس! اگر قادرید از اقطار آسمانها و زمین عبور کنید، پس عبور کنید. قادر نخواهید بود مگر به واسطه سلطان.

اغلب مفسرین «سلطان» را به ولایت ائمه؟ عهَم؟ تفسیر نموده‌اند.^۱

در دعای شریف ندبه می‌خوانیم:

(این السبب المتصل بین الارض و السماء)

کجاست آن عاملی که زمین را به آسمان متصل کند.

پس ولایت، واسطه بین زمین و آسمان است؛ یعنی این دنیا را به عالم بالا متصل می‌کند و ملک جان را به ملکوت جانان می‌رساند.

طره حسن لم یزل سایه‌کشان به هر کجا

حرکت نقطه‌ای شد از دایره کمال دوست

حرکت جوهری کجا نسخه‌نویس حکمت است

جوهر عشق ای حکیم خفته به زیر خال دوست

بیا که مختصر کنم حدیث رهروان عشق

حب محمد و علی است خطه اعتدال دوست

اهل ولایت ارشوی به چشم دل نظر کنی

وجهه اهل بیت را حلقه اتصال دوست

به همین دلیل در زیارت جامعه کبیره خطاب به اهل بیت؟ عهَم؟

عرضه می‌داریم: (بکم فتح الله و بکم یختم)

خدا به واسطه شما هستی را گشود و به واسطه شما آن را به پایان

می‌رساند.

۱. تفسیر بیان السعاده، ذیل آیه فوق

پس، سیر همه موجودات به ولایت اهل بیت؟ عهم؟ ختم می‌شود. همان طور که قطره کوچک برای آنکه نابود نشود تلاش می‌کند خود را به دریای آرام برساند و چون باین وجود ضعیف نمی‌تواند مستقیماً به دریا برسد، به رودخانه‌ای که به دریا متصل است می‌آمیزد، در واقع حشر و قیامت او که همان فعلیت محض است رودخانه محسوب می‌شود.

از این رو ما هم باید با کشتی ولایت ائمه هدی؟ عهم؟ خود را به بحر نجات توحید برسانیم و در واقع آرامگاه و سر منزل واقعی ما مقام اتصالی ائمه معصوم؟ ع؟ است. رسول خدا؟ ص؟ درباره امام حسین؟ ع؟ فرمود:

(إِنَّ الْحُسَيْنَ مُصْبِحَ الْهَدَىٰ وَ سَفِينَةَ النِّجَاةِ)

همانا حسین چراغ هدایت و سفینه نجات است.

بنابراین گستره وجودی ولایت موجب می‌شود که ولی الله اعظم در همه جا باشد و به واسطه اتصال به فیض مقام رب العالمین بر موجودات احاطه داشته باشد. از این روست که امام خمینی (س) فرمودند:

همه جا سید الشهداء هست و همه جا محضر سید الشهداء است.

پس ولی الله اعظم، مقام ولایت مطلقه دارد و تنها خدای متعال بر او احاطه دارد. بقیه موجودات محصور به گستره دایره ولایت مطلقه هستند؛ چنانکه وقتی بهشت برین آرزوی روی امام حسین؟ ع؟ نمود، پاسخ شنید: چون خدا نورش به هستی می‌سرشت آرزوی روی او کرده بهشت گفت حسین مشروب شد از شرب من وسعت هستی او تا قرب من در تو کی گنجد آن نور بلند جز خدا نبود حسین را قید و بند

یعنی گستره وجودی امام حسین؟ ع؟ به حدی است که بر همه چیز احاطه دارد و اگر جز این باشد ولایت او مطلقه نخواهد بود. حتی بر

بهشت هم احاطه دارد. تنها خداوند متعال است که از نور عظمت خویش اهل بیت؟ عههم؟ را آفرید و تنها اوست که با نور عظمت و قدرت خود آنها را محصور می‌کند.

تقاضای بهشت برای حضور امام حسین؟ ع؟ در آن، از این جهت پذیرفته نشد که وسعت هستی امام حسین؟ ع؟ تا قرب الهی است. لذا چنین نور بلندی جز به قید و بند خدا در نیاید.

غبار خط بپوشانید خورشید رخس یا رب
بقای جاودانش ده که حسن جاودان دارد^۱

ولایت و وراثت

ولی الله اعظم، نبی باشد یا امام، در وجود و فعل از خود استقلال ندارد بلکه مظهر اسم «ولی» است. اسم «ولی» مانند «علی» از اسامی الهی است. مظهر این اسم نبی اکرم؟ ص؟ و ائمه هدی؟ عهم؟ هستند که قائم مقامی خدا را در هدایت و تربیت صنایع و مخلوقات عهده‌دار می‌شوند.

مولای متقیان در نامه خود به معاویه فرمود:

(فانّا صنایع ربّنا و الناس بعد صنایع لنا)^۱

همانا سازنده و مربی ما خداست و ما مربی انسانها هستیم.

البته مقام هدایت و تربیت هم به وراثت است؛ یعنی ولی الله اعظم در تجلی و تربیت مخلوقات استقلال ندارد بلکه مظهر تجلی و هدایت الهی است.

همه انبیای الهی شئونی از این وراثت را تشکیل می‌دهند، اما همه این شئون در ولایت مطلقه نبوی و علوی مجتمع است و هر امامی در زمان خود وارث کلیه آنهاست چنانکه در زیارت وارث می‌خوانیم:

(السلام عليك يا وارث آدم صفوة الله السلام عليك يا وارث نوح نبی الله

۱. نهج البلاغه، نامه ۲۸

السلام عليك يا وارث ابراهيم خليل الله السلام عليك يا وارث موسى كلیم الله
السلام عليك يا وارث عيسى روح الله السلام عليك يا وارث محمد حبيب الله
السلام عليك يا وارث امير المؤمنين ولي الله

بر همین اساس امام حسین؟؟ در چندین مرحله خود را وارث انبیا
و علم قرآن معرفی می کند:

سینه من حامل وحی نبی	مطلع اسرار بابایم علی
گرید بیضا ز موسی بوده است	یادم از اعجاز عیسی بوده است
گر که ابراهیم خلیلش کرده اند	سوز آتش را ذلیلش کرده اند
یا همان کاری که جبرائیل کرد	چشمه را در پای اسماعیل کرد
گر جهانداری سلیمان کرده بود	جن و انس را تحت فرمان کرده بود
آنچه را بر انبیا داده خدا	وارث آن کرده در دنیا مرا
آن همه یک جلوه قرآن بود	در نهادم سر آن پنهان بود
معنی هفت باطن قرآن منم	گنج حکمت، جوهر عرفان منم
گر دلی در بیتان بیدار بود	واقف اسرار این گفتار بود

افسوس که بیدار دلانی نبودند تا حقیقت گفتار امام حسین؟؟ را
درک کنند و این گنجینه اسرار ملکوت را کشف نمایند و جهان هستی را
از این میراث گرانبها محروم نسازند. افسوس و هزار هزار افسوس!
در قرآن می خوانیم:

وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (آل عمران/ ۱۸۰)

میراث آسمانها و زمین از آن خداست و خدا به آنچه می کنید آگاه
است.

اما در سوره فاطر می فرماید:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا (فاطر/ ۳۲)

سپس آنان را که از بین بندگان خود برگزیدیم وارث علم قرآن کردیم.

و این وارثان علم لدنی و اسرار قرآنی، سینه‌های نورانی اهل بیت؟ عهّم؟ است که بسیاری از مفسرین به آن گواهی داده‌اند. البته علم لدنی غیر از سرّ ولایت است که مخصوص اهل بیت؟ عهّم؟ است.

در سرّ ولایت علاوه بر علم لدنی، اسرار قرآنی و انوار ربّانی و حقایق برهانی نهفته است. آنچه را که امام حسین؟ ع؟ در قالب خطبه انشا فرمودند ناظر به اسرار علوی و اعجاز نبوی و حکمت صمدی است تا آیندگان در هر عصر و زمانی بدانند که ولایت، میراث جاودان در تاریخ خلقت تا قیام قیامت است و تازه در جهان آخرت یک جلوه از آن آشکار می‌شود. آنگاه خاکیان غافل در خواهند یافت که چه نعمت بزرگی را در دنیا ناسپاسی کردند.

ولایت در منزل نور

امام حسین؟ ع در صحرای کربلا در خطبه‌ای به یاران خود فرمود:
شما از بیعت من آزادید. بروید و به کسان و دوستان خود ملحق
شوید.

به خاندان خود نیز فرمود:

شما نیز آزادید؛ می‌توانید از من جدا شوید. زیرا دشمن، جز من با
کسی کاری ندارد.

افراد خانواده و نزدیکان به امام حسین؟ ع پاسخ دادند:

ما از تو جدا نخواهیم شد. هرچه بر سر تو آید بگذار به سر ما هم
بیاید آنچه تو را غمگین کند ما را هم غمگین سازد و هر مصیبتی که تو
بینی ما هم بینیم. ما آن ساعت به درگاه خدا نزدیک‌تریم که همراه توایم.

آنگاه امام حسین چون پایداری نزدیکان خود را دید فرمود:

می‌خواهید از آغاز جریان ما آل محمد؟ ص و جریان شما شیعیان
برایتان تعریف کنم تا تحمل رنجهایی که در پیش دارید برایتان آسان
شود؟

یاران جملگی گفتند: آری ای پسر رسول خدا! دوست داریم بیان

فرماید.

امام حسین؟ ع؟ فرمود:

(إِنَّ اللَّهَ لَمَا خَلَقَ آدَمَ وَاسْتَوَاهُ وَعَلَّمَهُ اسْمَاءَ كُلِّ شَيْءٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ، جَعَلَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ أَشْبَاحًا خَمْسَةً فِي ظَهْرِ آدَمَ وَكَانَتْ أَنْوَارُهُمْ تَضِيءُ فِي الْآفَاقِ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْحُجُبِ وَالْجَنَانِ وَالْكَرْسِيِّ وَالْعَرْشِ)^۱

زمانی که خداوند حضرت آدم را آفرید و او را معتدل ساخت و نامهای همه چیز را به او تعلیم فرمود و آدم علم خود را بر ملائکه عرضه داشت، محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین؟ عهم؟ را به صورت پنج شبهه در پشت آدم قرار داد و انوار این پنج تن، آفاق جهان را از آسمانها و حجابهای سماوی و بهشت و کرسی و عرش روشن ساخت.

(فَأَمَرَ الْمَلَائِكَةَ بِالسُّجُودِ لِآدَمَ تَعْظِيمًا لَهُ، إِنَّهُ قَدْ فَضَّلَهُ بَانَ جَعَلَهُ دَعَاءَ لِنَلِكِ الْإِشْبَاحِ الَّتِي قَدْ عَمَّ أَنْوَارُهَا الْآفَاقَ. فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ ابْنِ إِيْتَوَاضِعِ لَجَلَالِ عِظْمَةِ اللَّهِ وَ إِنْ إِيْتَوَاضِعِ لِأَنْوَارِنَا أَهْلِ الْبَيْتِ)^۲

سپس به فرشتگان فرمان داد که در بزرگداشت خلقتش آدم را سجده کنند؛ زیرا خداوند آدم را بدان جهت فضیلت بخشیده که ظرف وجود این پنج نور مقدس روشنگر آفاق بوده است. فرشتگان همگی سجده نمودند جز ابلیس که حاضر نشد در برابر جلال عظمت خدا سر فرود آورد و در برابر انوار ما اهل بیت سجده کند.

در قرآن کریم سوره نور آیه ۳۵ می خوانیم:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

۱. بلاغۃ الحسین، آل اعتماد، ترجمه علی کاظمی

۲. بلاغۃ الحسین، آل اعتماد، ترجمه علی کاظمی

لِّلنَّاسِ وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (نور/٣٥)

خدا نور آسمانها و زمین است. داستان نورش به مشکاتی ماند که چراغ روشنی در آن باشد و آن چراغ در میان شیشه‌ای که پرتو آن گویی ستاره‌ای است درخشان و روشن از درخت مبارک زیتون؛ با آنکه شرقی و غربی نیست، شرق و غرب جهان بدان فروزان است، و بی آنکه آتشی روغن آن را برافروزد خود به خود جهانی را روشنی بخشد که پرتو آن نور حقیقت، بر روی نور معرفت قرار گرفته و خدا هر که را خواهد به نور خود هدایت کند و این مثلها را خدا برای مردم هوشمند می‌زند و او به همه امور داناست.

حدیثی است در ذیل این آیه از امام باقر؟ع؟ که فرمودند:

در این آیه مشکات که مصباح در آن جای دارد، نور علم در سینه نبی اکرم؟ص؟ است و مصباح در زجاجه، سینه حضرت علی؟ع؟ است که نور علم از سینه نبی اکرم؟ص؟ به سینه علی؟ع؟ می‌رسد؛ و «یوقد من شجرة مباركة» نور علم نبوی و علوی است که نه شرقی است و نه غربی؛ یعنی «لا یهودیة و لا نصرانیة»، و «نور علی نور»، یعنی هر امامی به نور و حکمت امام پیش از خود مؤید است و این نور تا روز قیامت و ظهور حضرت حجت؟ع؟ هست.^۱

آری عزیزان! اگر دل را از زنگار گناهان و غفلت بشوییم، انوار تابناک اهل بیت؟عهم؟ را در سراسر وجودمان احساس خواهیم کرد و اصلا در می‌یابیم که اضافه اشراقیه حق تعالی، اهل بیت؟عهم؟ هستند که عوالم ملک و ملکوت را روشن می‌کنند. بکوشیم به درک این حقیقت نائل شویم تا عزّت را در تجلی اسم عزیز خداوند ببینیم.

چون بتابد آفتاب معرفت از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش باز یابد در حقیقت صدر خویش
هست دائم سلطنت در معرفت جهد کن تا حاصل آید این صفت^۱

۵

ولایت در منزل هدایت

همان‌طور که نبی اکرم؟ص؟ فرمودند، امام حسین؟ع؟ چراغ هدایت و سفینه نجات است. البته این شأن همه اهل بیت عصمت و طهارت؟عهم؟ است که حقیقت هدایت بشر به سوی خداوندند.

امام حسین؟ع؟ این‌گونه پدرش را شهر هدایت معرفی می‌کند:
(یا معاشر الناس! سمعت رسول الله؟ص؟ وهو يقول: 'انّ علیا هو مدینه هدی، فمن دخلها نجی، و من تخلف عنها هلك)

ای مردم از رسول خدا؟ص؟ شنیدم که می‌فرمود: علی شهر هدایت است.

هر کس به این شهر وارد شود رستگار است و هر کس از آن رو بگرداند هلاک خواهد شد.

بدیهی است وارث این ولایت بعد از امیر المؤمنین علی؟ع؟، یازده فرزند او هستند به ترتیب احراز مقام ولایت و امامت، و هر کس به شهر هدایت آنها وارد شود به سر منزل مقصود که بقای حق تعالی است نائل خواهد شد.

روزی امام حسین؟ ع؟ در جمع اصحابش فرمود:
ای مردم! از خدای بزرگ بترسید. خداوند بندگان را نیافریده است
مگر برای آنکه در حقیقت معرفت پیدا کنند و پس از آنکه او را شناختند به
عبادتش مشغول شوند و با عبادت و بندگی او از پرستش دیگران بی‌نیاز
شوند.

شخصی پرسید: ای پسر پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! معرفت
خداوند چیست؟

حضرت در پاسخ فرمودند:

(معرفة اهل كل زمان امامهم الّذی یجب طاعته)^۱

معرفت خدا به این است که مردم هر عصر و زمانی امام واجب‌الاطاعه
خود را بشناسند.

از این رو در نامه‌ای به اهل بصره نوشت و آنها را به یاری طلب کرد و
فرمود:

(ان سمعتم قولى و اتّبعتم امری اهدیکم الی سبیل الرشاد)^۲

اگر مرا بپذیرید و فرمان مرا اطاعت کنید، شما را به وادی سعادت و
رستگاری هدایت خواهم کرد.

بنابراین بدون هدایت اهل بیت؟ عهم؟ کسی به معرفت حقّه و
شناخت خداوند نائل نخواهد شد. تنها از مسیر ولایت است که سالک
الی الله به معرفت ناب و خلعت بندگی و عشق نائل می‌رسد:

هر که را از عشق خلعت داده‌اند باده از جام ولایت داده‌اند

در زیارت جامعه کبیره که سراسر معارف و عظمت اهل بیت؟ عهم؟

۱. علل الشرایع، به نقل از بلاغۃ الحسین، ص ۴۷

۲. تاریخ طبری، به نقل از بلاغۃ الحسین، ص ۲۳۷

است می خوانیم:

(و حفظة لسره و خزنة لعلمه و مستودعا لحكمته و تراجمة لوحيه و اركاننا لتوجيه و شهداء على خلقه و اعلاما لعباده و منارا في بلاده و ادلاء على صراطه)
(ائمه؟ عهم؟) حافظان سرّش (خدا) و خزانه داران دانشش و سپرده شدگان حکمتش و ترجمه کنندگان وحیش و ارکان توحیدش و گواهان بر خلقش و اعلام بندگانش و چراغ تابان بلادش و رهنمایان به طریقه اش هستند.

براستی شکفتن عمق این کلمات و عبارات و درک مضامین بلند آن کار هر کسی نیست؛ دل‌های با معرفت و عاشق که شبانه روز به جام ولایت اهل بیت؟ عهم؟ سرمستند، توان کشف و درک این حقایق و معانی رقیق و لطیف را دارند. آری کسانی که حافظ سرّ الهی و مخزن علم لدنی و چشمه سار حکمت ربّانی و ترجمان وحی سبحانی و ارکان توحید و حدانی هستند قابلیت هدایت خلق را در صراط قویم حق دارند.

هدایت اهل بیت؟ عهم؟ همانند پرچمی برافراشته برای بندگان خوب خداست و چون چراغی، در حال درخشیدن است و امروز این چراغ فروزان در مشکات ولایت ولی عصر (عج) پرتو افشانی می کند و قلوب عاشقان و دل‌باختگان را پیوسته نور و حیات می بخشد. به قول حافظ:

دل سرا پرده محبت اوست دیده آینه دار طلعت اوست
من که سر در نیاورم به دو کون گردنم زیر بار منت اوست
گر من آلوده دامنم چه عجب همه عالم گواه عصمت اوست
من که باشم در آن حرم که صبا پرده دار حریم حرمت اوست
من و دل گر فدا شویم چه باک غرض اندر میان سلامت اوست

یکی از جلوه‌های عزت در عالم ملک و ملکوت، طلعت و عصمت ولایت است که همه موجودات عالم بدان گواهی می دهند و به همین

سبب خلعت عشق مخصوص اهل بیت؟ عهم؟ و در دست آنهاست و هر
که را باده‌نوش صادق ولایت یافته‌اند بر اندامش می‌پوشانند.

ولایت در منزل مسئولیت

وقتی شأن امامت، هدایت است، بدیهی است که باید با تلاشی بی‌وقفه مردم را به سعادت و خیر دنیا و آخرت رهبری کند و در این راه، موانع و دشواریها را به مردم گوشزد نماید.

امام حسین؟ ع؟ در عصری زندگی می‌کرد که معاویه و پسرش یزید در صدد محو حقیقت دین و آثار ارزشهای اسلامی بر آمدند و در این راه شوم و خطرناک، اهل بیت؟ عهم؟ را مانع بزرگی می‌دانستند. از این رو کوشیدند آثار و فضایل آنان را ریشه‌کن کنند. مهمترین راههایی که در این هدف پلید در پیش گرفته بودند عبارت بود از:

الف. جعل حدیث و اخبار از زبان رسول اکرم؟ ص؟ به منظور تضعیف مقام اهل بیت؟ عهم؟

ب. مجازات و شکنجه کسانی که در فضایل امیر المؤمنین علی؟ ع؟ و خاندانش سخن می‌گفتند.

ج. ایجاد بدبینی در اذهان نسل نوجوان نسبت به خاندان اهل بیت؟ عهم؟.

د. به استناداران و فرمانداران و منبرداران دستور دادند تا بر منابر و در

خطبه‌های نماز، اهل بیت را لعن کنند و دشنام دهند.
 ه. تشویق و اهدای جوایز به کسانی که بر ضد مولای متقیان علی؟ ع؟
 و خاندانش حدیث و اخبار جعل کنند و انتشار دهند.

امام حسین؟ ع؟ که همه وجودش مسئولیت است نمی‌تواند شرایط
 حاکم را تحمل کند. لذا در امر به معروف و نهی از منکر که اصل و پایه
 دین است تجلی می‌کند و بزرگترین انگیزه قیام خود را اجرای این اص
 می‌داند. چنانکه در وصیت به برادرش حنفیه فرمود:

(أَنْتَ لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا ظَالِمًا وَلَا مَفْسِدًا وَأَمَّا خُرْجَتُ لَطَلَبِ
 الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَسِيرَ سَبِيلَةِ جَدَى
 وَ ابِي عَلِيٍّ ابْنِ أَبِيطَالِبٍ)^۱

من براساس تمایلات نفسانی، فساد و ظلم خروج نمی‌کنم بلکه هدف من
 اصلاح امت جدم رسول خدا؟ ص؟ است. می‌خواهم امر به معروف و نهی از
 منکر کنم به شیوه جدم و پدرم علی بن ابیطالب؟ ع؟.

شیوه و سیره جدّ و پدرش، احترام به کرامت انسانی و حقوق انسانها
 و احیای اخلاق اسلامی و تعمیم عدالت و برابری، و مقابله با مفاخره
 قومی و قبیله‌گی و بدعتها بوده است.

قرآن کریم هم براین مسئولیت صحه می‌گذارد و امر به معروف و
 نهی از منکر را بستر رویش و زایش ارزشها و اخلاق اسلامی و انسانی
 می‌داند:

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يُؤْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي
 الْخَيْرَاتِ وَ أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ (آل عمران/ ۱۱۴)

به خدا و روز قیامت ایمان می‌آورند و امر به معروف و نهی از منکر
 می‌کنند و به کارهای خیر می‌شتابند و آنها از نیکوکارانند.

۱. حیات الحسین، ج ۲، ص ۲۶۴، به نقل از حسین، نفس مطمئنّه

نیز قرآن برترین ملتها و امتهای را کسانی می‌داند که به امر به معروف و نهی از منکر بر می‌خیزند:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ (آل عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امتید که برای امر به معروف و نهی از منکر قیام کردید.

امام حسین؟ ع؟ وقتی در برابر حرّ بن ریاحی قرار می‌گیرد به شئون مسئولیت خود اشاره می‌کند و می‌فرماید ما طیب امراض روحی و اخلاقی و اجتماعی بشر هستیم. امام یعنی طیب. گاهی با علم و تدبیر مردم را از ضلالت نجات می‌دهیم و گاهی هم اقتضا می‌کند که با نثار خون خود، مردم را طبابت کنیم.

لذا به کوفیان می‌فرماید: چاره درد شما در جنگ نیست بلکه خون

من دوی امراض جهل و ضلالت شماست:

چاره درد شما در جنگ نیست	کشتن و کوبیدن و نیرنگ نیست
چون امامم آگه‌م بر قلبتان	خون من باشد دوی دردتان
حکم اگر این است حسین را باک نیست	خون اگر خواهید از او غمناک نیست
ما که از بهر هدایت آمدیم	هم امانت، هم شهادت آمدیم
گر اطاعت بود امامت ز آن ماست	ور ضلالت بود، شهادت رهنماست

۷

ولایت و هجرت

هجرت بر دو نوع است: هجرت باطنی و هجرت ظاهری. هجرت باطنی خروج از بیت مظلم نفس به سوی نور رحمان و کوی جانان است. هجرت ظاهری خروج از بیت شرّ و محیطی است که در آن ظلم و ستم می‌شود.

قرآن کریم در آیه زیر به هر دو نوع هجرت اشاره دارد:

مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ (نساء/۱۰۰)

کسی که از خانه‌اش خارج شود و مهاجر الی الله گردد، سپس مرگ را در خود گیرد، اجر و مزد آن کار (هجرت) با خداوند است.

مهاجر الی الله در این آیه به کسی گفته می‌شود که هجرت ظاهری را با هجرت باطنی همراه کرده باشد و موطن اصلی او لقای حق تعالی باشد.

امام حسین؟ ع؟ زمانی که عزم عراق نمودند در بیاناتی به هر دو نوع هجرت اشاره فرمودند:

(الحمد لله و ماشاء الله و لا قوّة الا بالله، خطّ الموت علی ولد آدم مخطّ القلادة علی جیدالفتاة، و ما أولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه، کانی بأوصالی تنقطعها عسلان الفلوت، بین التّواویس و کربلا

فیملان منی اکر اشا جوفاً و اجرية سغباً، لا محیص عن یوم خطّ بالقلم، رضی اللّٰه
رضانا اهل البيت)

(نصیر علی بلائه، و یوفینا اجور الصابین، لن تشدّ عن رسول اللّٰه؟ ص؟ لحمته،
بل هی مجموعه له فی حصره القدس تقرّبهم عینه، ینجر لهم وعده الا و من کان
فینا باذلاً مهجته، و موطناً علی لقاء اللّٰه نفسه فلیرحل معنا، فاتی راحل مصبحاً ان
شاء اللّٰه)^۱

سپاس به درگاه خدایی که آنچه خواهد بشود و نیرویی نیست جز قدرت
لایزال او. مرگ همچون گردن‌بند دختران جوان، گریبانگیر فرزندان آدم-
است. شوق من به دیدار پدران و گذشتگانم همانند شوق یعقوب است به
دیدار یوسف. قلبم تقدیر برایم قتلگاهی برگزیده است که باید به دیدار آن
شتاب کنم. گویا می‌بینم گرگهای گرسنه بین نوایس و کربلا بدن مرا پاره
پاره می‌کنند و شکمهای خود را از اعضا و جوارح من پر می‌سازند. از آنچه بر
قلم تقدیر رفته است گریزی نیست. اما اهل بیت به رضای خداوند راضی
هستیم و بر بلای او شکیبایی می‌ورزیم و مزد صابران را از او دریافت خواهیم
کرد. ما پاره‌های تن پیامبر خدا هستیم و پاره تن پیامبر از او جدا نمی‌شود. ما
در بهشت دور و بر پیامبر جمع خواهیم آمد و با رفتن ما چشم او روشن
خواهد شد و وعده‌هایی که داده شده است عملی می‌گردد.

اینک در میان ما هر کس جان در کف دارد و آماده شهادت است. به
همراه ما سفر کند. من به یاری خدا فردا صبح حرکت می‌کنم.

بدین ترتیب امام حسین؟ ع؟ فردای آن روز سفر بی‌پایان را آغاز
می‌کند و در بیابان بلا به همراه زنان و کودکانش رهسپاری می‌نماید:

در بیابان پر از موران و مار شد حسین با کاروانش رهسپار
عاشقانی در رهند با اشتیاق می‌شتابند تشنه از درد فراق
کودکانش خسته از راه دراز بی‌نصیب از سایبان و خواب ناز

بنابراین آثار هجرت ظاهری، خستگی و تشنگی از راه دراز است، اما
آثار هجرت باطنی درد فراق و سوز هجران است. کاروان امام حسین؟ ع؟
هر دو نوع هجرت را با خود دارد؛ هم با کمب توشه ظاهری و اسباب
قلیل سفر روبروست و هم اینکه از درون در اشتیاق جانان می‌سوزند. به
قول حافظ یک چنین هجرتی خصم را به دام می‌کشد و معشوقه را به
کام.

یا رب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که از و خصم به دام آمد و معشوقه به کام
ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

اگر هجرت ظاهری با هجرت باطنی به هم درآمیزند، راز این آیه
فاش می‌شود که خداوند متعال در قرآن فرمود:
قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلَ خِزْفٍ وَمَنْ يُنْفِكْ فَلَا يَحْمِلْ كُفْرَهُ وَلَا يَتَمَنَّاهُ (سبأ/۴۶)
ای رسول! بگو پند من به شما این است که به جانب خدا حرکت کنید،
دو نفر دو نفر با هم یا هر یک به تنهایی. سپس تفکر کنید.
این حرکت جمعی، همان هجرت ظاهری و حرکت تنهایی، همان
هجرت باطنی انسان است.

۸

ولایت در کعبه

امام حسین؟ع؟ نیمه شب از مدینه خارج شد و به هنگام خروج این آیه را تلاوت فرمود:

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (قصص/۲۱)

در حالی که ترسان و خائف و مراقب خطر بود، گفت: پروردگارا! مرا از گروه ستمکاران نجات ده.

این آیه مربوط است به فرار حضرت موسی؟ع؟ از دست قوم فرعون. امام حسین؟ع؟ وقتی به مه وارد شد، مشاهده کرد که ستم ظالمان و جهالت جاهلان در کعبه هم هست و شمشیرهایی تیز در زیر عبا قصد ریختن خون او را دارند. لذا فرمود:

جاهلان چون جان خود نشناختند بهر قتلم تا بدینجا تاختند
آمدند در خانه امن خدا هر کدامین خنجری زیر عبا
حجّ خود را می‌گزارم ناتمام تا ببینی هم‌هوانم را بنام
وعدگاهم سرزمین کربلاست قتلگاهم چون تو عرش کبریاست

حتی امام حسین؟ع؟ از اینکه بنی امیه از او دست بردار نیستند به برادرش محمد حنفیه فرمود:

(لو رحلت فی حجرها هامة من هذه الهوام لاستخرجونی حتی یقتلونی)^۱
اگر به سوراخ جانوری پناه ببرم، هر آینه مرا بیرون خواهند آورد تا به قتل برسانند.

امام حسین؟ ع؟ می دانست که بنی امیه او را خواهند کشت اما نمی خواست با ترور که مرگی بی اثر است کشته شود، بلکه تصمیم گرفت با قیامی شجاعانه در میدان نبرد، پایه های حکومت ستم پیشه بنی امیه را بلرزاند. به همین دلیل با به جا آوردن اعمال عمره راه کربلا را در پیش گرفت.

وقتی خانه خدا از قصد امام حسین؟ ع؟ با خبر شد گریبان چاک کرد و گفت:

با زبان حال گفت ای حاجیان	غافلان خدعه اشرفیان
روح از تن رفت و بی جان مانده اید	عصمت از جان رفت و عریان مانده اید
راز را در سینه پنهان کرد و رفت	مکه را غمگین و گریان کرد و رفت
زندگی بی نور او ظلمت بود	رنج ظالم بردن و ذلت بود
این حسین بینی که از ما خسته است	عالمی را بر نگاهش بسته است

امام حسین؟ ع؟ چون بیتابی کعبه را دید او را دلداری داد و فرمود:
گفت حسین ای کعبه مست نور من من چو موسی و تو باشی طور من
همچو عیسی روح در جان توام لیک در این لحظه مهمان توام

البته روح و حقیقت کعبه، ولایت است. راز ولادت حضرت علی؟ ع؟
در خانه کعبه جز این نیست که عزت و اقتدار کعبه به ولایت ولی الله اعظم است.

کعبه را گر شأن و عزت داده‌اند
 باده از عشق ولایت داده‌اند
 روح کعبه در ولایت خفته است
 این حقیقت را محمد؟ ص؟ و آله گفته است

ام سلمه، همسر پیامبر؟ ص؟ وقتی شنید که امام حسین؟ ع؟ عازم عراق است با گریه و زاری به او عرض کرد: از جدّت رسول خدا؟ ص؟ شنیدم:

(یقتل ولدی الحسین بارض العراق فی ارض یقال لها کربلا)^۱

فرزندم حسین در عراق در سرزمینی که کربلا گفته می‌شود کشته خواهد شد.

امام حسین؟ ع؟ در پاسخ فرمود: مادرم! می‌دانم کشته می‌شوم و سرم را از بدن جدا می‌کنند و خدا خواسته است اهل بیت را در شهرها ببیند و اطفالم بعضی سربریده و برخی اسیر و در قید و بند باشند و هرچه کمک طلب کنند کسی آنها را یاری نکند.

ام سلمه صدایش را به گریه بلند کرد و گفت:

(واعجبا فاین تذهب و انت مقتول)

شگفتا! به کجا می‌روی، با اینکه می‌دانی کشته خواهی شد.

امام حسین؟ ع؟ فرمود:

اگر امروز نروم فردا خواهم مرد و اگر فردا نمیرم روز بعد باید بمیرم. مرا از مردن گریزی نیست. من روز و ساعتی را که در آن کشته می‌شوم و قبری را که در آن مدفون می‌گردم می‌شناسم، چنانکه تو را می‌شناسم،

و آن روز را می بینم، چنانکه تو را می بینم.^۱
رهسپاری در بیابان بلا می نمود هر دم حسین تا کربلا
می گذشت از یک کویر شوره زار حر بیامد با سپاهی بی شمار

ولایت در منزل توبه

ولایت آیینهای است که انسان وقتی در برابر آن قرار می‌گیرد، باطن زشت یا زیبای خود را در آن می‌بیند. حر با سپاه زیادش وقتی با امام حسین؟ع؟ روبرو می‌شود تحولی عظیم می‌یابد. گویی آبی که او و لشکر تشنه‌اش از جام ولایت سر می‌کشند آب توبه و بیداری بوده است. پس از آن، حضور در نماز جماعت و اقتدا به امام حسین؟ع؟، حجاب از دیده‌اش بر می‌گیرد و با همه وجود محو خطبه نورانی امام می‌شود که فرمود:

(اما بعد ایها الناس فانکم ان تتقوا اللّٰه و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی اللّٰه عنکم و نحن اهل بیت محمد؟ص؟ اولی بولایة هذا الأمر علیکم من هؤلاء المدّعیین ما لیس لهم، و السائرین فیکم بالجور و العدوان)^۱

ای مردم! از خدا بترسید و حق را برای اهلش بشناسید. خداوند را از خویشتن راضی بدارید. ما اهل بیت محمد؟ص؟ از این ناهلانی که با جور و ستم در میان شما رفتار می‌کنند به خلافت و حکومت سزاوارتریم. بنابراین تقوا، عامل شناخت حق برای اهل آن و اهل بیت پیامبر؟ص؟ است.

۱. بلاغۃ الحسین، ص ۲۶ و ۲۷

سه نکته مهم در بیان امام حسین؟ع؟ است که باعث تحول و بیداری
حر شده است. وقتی امام از او سؤال می‌کند مأموریت تو چیست،
می‌گوید:

تن شده مأمور با خیل سپاه تا ببندد بر تو در هر لحظه راه
دل شده مأمور دستگیرت شود همچو مرغی صید نجحیرت شود
دل مرا گوید که دلبر را ببین در حسین عشق مصوّر را ببین
تن بگوید عزت دنیا نگر شهرت و آوازه‌ات هر جا نگر
تن بگوید با حسین پیکار کن جان بگوید نوکری اظهار کن
تن زند هر لحظه کوس جنگ تو دل نوازده هر زمان آهنگ تو
در میان این تزامم مانده‌ام تشنه در سر حلقه خم مانده‌ام

بدین ترتیب حر به ظاهر مأمور است که با امام حسین؟ع؟ پیکار کند
اما در باطن، دل و دین را به امام باخته است و چون در ذات و سرشت
آلوده نبود، رمز توبه را در ولایت امام حسین؟ع؟ یافت و ناگهان مرغ
جانش از قفس خاکی تن به حریم افلاکی ولایت به پرواز درآمد و در
خلسه‌ای روحانی کوفیان را در درون آتش دید و حتی خود را در میان
بهشت و دوزخ سرگردان یافت. اما حقیقت بهشت را در وجود امام
حسین؟ع؟ متبلور دید.

حر به این نزاع و کشمکش درونی گرفتار بود تا در شب عاشورا به
گوشه‌ای خلوت روی می‌آورد و در حالی که اشک ندامت و پشیمانی از
دیدگان جاری می‌کند با خود می‌گوید:

این جوانی چه سودی برایم داشته است؟ غرور پهلوانی مرا بنده
حرص و هوی کرده. چرا باید با حقیقت مطلق یعنی حسین؟ع؟ پیکار
کنم؟ ای کاش ابزار دست حيله‌گران و دنیاپرستان نمی‌شدم.

حر در اوج ندامت از اعمال گذشته‌اش استغفار کرد و در اثر توبه صادق، جان خود را در کوثر ولایت امام حسین؟ ع؟ یافت.

و این توبه نصوح بود که «تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا» (تحریم ۸) نور ولایت را در جانش روشن کرد و سرانجام حر به راز ولایت واقف می‌شود:

ما رمیت اذ رمیت خوانده‌ایم راز او را در حسین پی برده‌ایم
دست پنهان خدا باشد حسین کی دمی از او جدا باشد حسین

وقتی حر به راز ولایت پی برد، دوباره دست ندامت بر سر کوبید و گفت:

ای کاش در کودکی می‌مردم و قلب حسین را از خود آزرده نمی‌کردم.

ای کاش این زبانم گنگ و لال می‌شد و هرگز با او جدال نمی‌کردم.
با وجود این از رحمت ولایت ناامید نشد و از سر بی‌نوایی به خاکساری کویس شتافت و در اوج شرمساری به کعبه عشاق عالم و معدن جود و کرم سلام کرد و در کمال ادب و خضوع عرضه داشت:

ای امین مخزن افلاکیان! و ای عرصه پرواز روح خاکیان! من شیدای کوی توام. عشق سوزان تو در جانم شعله می‌کشد. اکنون جز تو امیدی ندارم و جز نور تو خورشیدی نمی‌یابم. در میان جنت و نار گرفتار آمدم. اینک از آستان تو می‌خواهم که بر من منت نهی و با پذیرش توبه مرا از این گرفتاری نجات بخشی.

می‌نشان با آب نورت نار من لاله کن در گلشن جان خار من
می‌نگر افغان و آه و ندبه‌ام درپذیر ای مهر تابان توبه‌ام

وقتی امام حسین؟ ع؟ از انقلاب درونی حر با خبر شد و او را واقف

به سرّ ولایت یافت، به خواهرش زینب؟ عها؟ فرمود:
حال و احوال حر را بنگر که چگونه به دام محبت ما گرفتار آمده
است.

توبه صادق از رفتارش و آب شرم از اشک رخسارش هویداست.
لذا فرمود:

حر بیا اینک تو مهمان منی چونکه با جان آمدی جان منی
با خودت جرم عظیم آورده‌ای لیک در نزد کریم آورده‌ای

حر پس از قبول توبه‌اش با ذوق و شوق سرشار به میدان رفت و
جان خود را فدای جانان کرد:

در میان خود نشست صد پاره تن با زبان حال می‌گفت این سخن
کوفیان! حر معنی دیگر گرفت با شهادت زندگی از سر گرفت

و به ما خاکیان ثابت کرد که ملاک قبول توبه، ولایت است و زندگی
با ولایت آغاز حیاتی دوباره است.

ولایت، مدار حق

اگر به آنچه پیامبر اسلام؟ص؟ به عنوان دو گوهر سنگین و گرانها
به یادگار نهاده است:

«اَنّی تارکم فیکم الثقلین: کتاب اللّٰه و عترتی»، دقیق شویم در می یابیم که
دو چیز در عالم، مدار حقند: قرآن و اهل بیت.
امام حسین؟ع؟ در این باره می فرماید:

(نحن حزب الله الغالبون، و عتره رسول الله؟ص؟ الأقربون و اهل بيته الطيبون و
احد الثقلين الذي جعلنا رسول الله؟ص؟ ثانی کتاب اللّٰه تبارک و تعالی الذي فيه
تفصیل کلّ شیء لا یأتیه الباطل من بین یدیه)^۱

ما حزب پیروز خداوندیم. ما عترت پیامبر خدا؟ص؟ و نزدیکان آن
حضرت هستیم. ما اهل بیت پاک پیامبریم. ما یکی از دو وزنه سنگین هستیم
که پیامبر خدا ما را دومی کتاب خدا قرار داده است؛ همان کتابی که در آن
تفصیل هر چیز هست و باطل در آن راه ندارد.

همچنین امام حسین؟ع؟ درباره پدرش امیر المؤمنین؟ع؟ می فرماید:
(یا معاشر الناس سمعت رسول الله؟ص؟ و هو یقول: انّ علیاً هو مدینه هدی.

فمن دخلها نجی و من تخلف عنها هلك^۱

ای مردم، من از رسول خدا؟ ص؟ شنیدم: علی؟ ع؟ شهر هدایت است. هر کس وارد این شهر شود رستگار است و هر کس از آن رو برگرداند به هلاکت خواهد رسید.

بنابراین ولایت در کنار قرآن کریم، مدار حق است و اگر جامعه حول این دو محور می‌چرخد، زندگی در آن جامعه موجب رشد و کمال و سعادت بشر می‌شود. در غیر این صورت ضلالت و بیچارگی است.

بر این اساس امام حسین؟ ع؟ در معرفی خود به کوفیان می‌فرماید:

شد ولایت چشمه آب حیات هر که نوشیدش بود اهل نجات
در جهان هر ذره را جان می‌دهیم هر چه استدعای اوست آن می‌دهیم
آسمانها روشنند از نور ما بحرهای کف می‌زنند از شور ما
این زمین دارد ز مهر ما قرار کوهها در منظر ما استوار
مانده از آن سلسله تنها منم نور حقم گرچه پنهان تنم

بدین ترتیب جامعه‌ای که بر مدار ولایت، هدایت نشود جامعه‌ای وارونه است؛ زشتیها، ارزش و خوبیها، ضد ارزش تلقی می‌شوند و مردان الهی در آن فضا احساس تنهایی و غربت می‌کنند. امام حسین؟ ع؟ در چنین شرایطی مرگ را شایسته‌تر از ادامه زندگی می‌داند:

ای یاران من! می‌بینید که حوادث روزگار به ما روی آورده است، دنیا دگرگون شده و رو به زشتی و پستی نهاده و خوبیها و فضایل انسانی روز به روز از دنیا رخت بر می‌بندد و اکنون جز ته مانده اندکی از خوبیها باقی نمانده است.

۱. بلاغۃ الحسین، به نقل از توحید صدوق، ص ۴۹

چراگاه زندگی همچون مرتعی وحشت‌انگیز شده است که از مردان حق قربانی می‌گیرد و به باطل میدان می‌دهد.

(الا ترون الی الحق لا یعمل به و الی الباطل لا یتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه محققاً، فانّی لا اری الموت الا سعادة و الحیة مع الظالمین الا برماً)^۱

مگر نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل جلوگیری، به عمل نمی‌آید. در چنین شرایطی افراد با ایمان حق دارند آرزوی مرگ کنند و مشتاق دیدار پروردگار خویش شوند. من که خود مرگ را چیزی جز یک سعادت نمی‌بینم و زندگی با ستمگران را جز ننگ و ملال نمی‌دانم. آزمودم مرگ من در زندگی است چون رهم زین زندگی بالندگی است

با این بیان روشن می‌شود که حیات حقیقی و طیب تنها در سایه‌سار ولایت اهل بیت؟ عهم؟ امکان‌پذیر است و اگر قرآن و عترت نباشند خیمه حیات حقیقی بشر برافراشته نمی‌شود و زندگی در جامعه بی‌ولایت مرگ و نیستی است، اگر چه از نظر طبیعی انسان زنده باشد و به زندگی حیوانی خود ادامه دهد.

وقتی امام سجاد؟ ع؟ در مسجد شام سخنرانی کردند، ابتدا در اهمیت ولایت و نقش اهل بیت؟ عهم؟ در عالم هستی فرمودند:

اصل ما باشد شناسای وجود معدن علم و جوانمردی و جود هرچه بینی در جهان محتاج ماست کوی دلبر منزل و معراج ماست ما نه تنها غایت دنیا شدیم بر بهشت هم غایت القصوی شدیم چون که فرزند صفا و زمزمم با وجود هر دو عالم همدمم در وجودم مستقر روح خداست جلوه‌گر از مکه نورم تا مناست

۱. بلاغۃ الحسین، به نقل از حلیۃ الاولیای ابن نعیم، ج ۴

بنابراین اهل بیت عصمت و طهارت؟ عهه؟ مدار حق در عالم ملک و ملکوت هستند و حیات حقیقی بشر حول این محور معنا می‌یابد و ارزشها و فضایل اخلاقی در جامعه بارور می‌گردند و انسانها با آرامش و امنیت به کمال و سعادت دنیا و آخرت خویش هدایت می‌شوند. این است راز آیه‌ای که فرمود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ (انفال/۲۴)

ای کسانی که ایمان آوردید اجابت کنید دعوت خدا و رسولش را که شما را حیات می‌بخشد.

ولایت و دنیا

دنیا با همه زیبایی و لذتی که دارد زوال‌پذیر است. هوشیاران عالم هیچ‌گاه به زرق و برق آن دل نمی‌بندند و آن را دار فرار می‌دانند نه دار قرار، و زبان حال آنها این است:

فرصت عمر قلیل است و به یک نیمه نگاه
 هر کجا فرصت خود بینی و خود آرایی است
 دیده را بسته ز آمال جهان باید رفت
 فارغ از خدعه این بیخبران باید رفت

امام حسین؟ ع؟ در وصف دنیا می‌فرماید:

(الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرفه باهلها حالا بعد
 حال فالمغرور من غرته الشقی من فسته فلا تغرنکم هذه الدنیا فانها تقطع رجاء من
 رکن الیها و تخیب طمع من طمع فیها)^۱

سپاس خداوندی را که دنیا را آفرید و آن را سرای فانی و زوال‌پذیر قرار داد؛ سرایی که همواره رنگ به رنگ شده و دستخوش حوادث و تغییر و تحول است و ساکنان خود را از حالتی به حالت دیگر سیر می‌دهد. بیچاره آدمی که فریب زرق و برق دنیا را بخورد و بدبخت کسی که دل به زندگی

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵، به نقل از بلاغۃ الحسین

زوال‌پذیر آن بندد. هشیار باشید که این دنیا شما را فریب ندهد، زیرا دنیا همواره کسانی را که به آرزوهای آن دل بسته‌اند ناکام می‌گذارد و کاخ آمال و آرزوهایشان را نابود می‌سازد.

امام حسین؟ ع؟ این موعظه زیبا و آموزنده را به مردمی می‌کند که در مقابل او صف‌آرایی کرده‌اند و کمر به قتل او و یاران و فرزندان او بسته‌اند. امام بخوبی می‌داند که حبّ دنیا چشمان حریص مردم کوفه را کور کرده است و عقل آنها را از تشخیص خیر و صلاح باز داشته است. دنیاخواهی همیشه خواص جامعه را به جهالت می‌کشاند؛ جهالتی که از سازش با دنیا و لذت‌های آن ناشی می‌شود، نه اینکه ندانند حق کدام است و باطل کدام؟

امام حسین؟ ع؟ با این بیان به یاران و اهل بیت خود می‌فهماند که دنیاخواهی و جهالت کوفیان آنها را به قتلگاه می‌کشاند، تا جایی که امام در پاسخ به سؤال یکی از یارانش در کربلا که پرسید صاحبان این نامه‌های فراوانی که برای بیعت با شما ارسال شده است کجایند، فرمود:

(انّ الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على السنتهم يحوطونه ما درت على معاشهم و اذا محصوا بالبلا قل الديانون)

همانا مردم بنده دنیایند. تا زمانی در پی دین هستند که دنیایشان آباد شود و هرگاه دشواری روی آورد دینداران اندک می‌شوند.

آری درسها و عبرتهای عاشورا باید در همین سخنان و تحلیلهای روش امام حسین؟ ع؟ از اوضاع زمانه جستجو کرد. هرگاه میل دنیا و دنیاخواهی در دل آید مهر ولایت اهل بیت؟ عهم؟ بیرون می‌رود، نه تنها سینه از مهر ولایت خالی می‌شود بلکه از بغض و کینه اهل بیت هم پر می‌گردد و این کینه پلید است که حجاب حقایق می‌شود.

تا زمانی فکر دنیا در سر است تشنه خون حسینی دیگر است
 جهل ما باشد دبستان یزید خنجرستانی دگر آرد پدید

بنابراین اگر جهل و دنیاخواهی با هم متحد شوند یزیدها پرورش
 می دهند و خنجرهای تشنه خون امام حسین؟ع؟ و مکتب او را تیز
 می کنند. این حال و روزگار ما و دل‌های ماست، که دایما در معرض این
 خطر مهم هستیم.

وای بر ما که برای آبادانی دنیایمان به اهل بیت؟عهم؟ متوسل
 می شویم و بیشتر نذورات ما در خدمت حواجج دنیوی ماست، در حالی
 که همه اهل بیت؟عهم؟ ما را از دنیا و ظواهر آن پرهیز داده اند و مضرات
 ظاهری و باطنی آن را گوشزد فرموده اند.

امام حسین؟ع؟ در سوک برادر بزرگوارش امام حسین؟ع؟ فرمودند:
 (و تستشف جلیل معاظم الدنیا بعین لها حاقرة و تفیص علیها یداً طاهرة
 الاطراف، نقیة الاسرة و تردع باذرة غرب اعدائك بالیسر المؤمنة علیک)^۱

بر بالاترین موقعیتهای دنیا با نگاهی تحقیرآمیز نظر می افکندی. بر دنیا
 پیروز شدی، زیرا دستان پاکت را در پستیهای آن نیالودی. با آن زندگی
 محقر و زاهدانه ای که داشتی دشمن را ذلیل می ساختی و از ساحت خود دور
 می کردی.

ملاحظه کنید! براستی در میان آن همه اوصاف مهمی که یک امام
 معصوم؟ع؟ دارد، امام حسین؟ع؟ تنها زهد و دنیاگریزی برادرش را
 انتخاب می کند و بر زبان می آورد و با آن در سوک برادر می گیرد.

۱. بلاغة الحسین، به نقل از عیون الاخبار ابن قتیبه

ولایت و روز عاشورا

روز عاشورا روز ولایت سید الشهداء امام حسین؟ ع؟ است. امام خمینی؟ ره؟ این راز را به روی دلهای مستعد و حق طلب گشوده است، به طوری که فرمودند:

حق پیروز است. منتهی ما باید رمز پیروزی را پیدا کنیم که چه بوده. یکی از رمزها که بزرگترین رمز است، قضیه سید الشهداء است.^۱
فرمودند:

سید الشهداء همه جا هست؛ کل ارض کربلا؛ همه جا محضر سید الشهداء است.^۲

«رمز» در لسان امام راحل؟ ره؟ که عمق سخنان انبیا و امامان معصوم؟ عهم؟ را دارد، عاشق سالک را به کشف اسراری نائل می‌کند که ذوق و شوق یافتن آن، خستگی راه و کسالت ایام را از دل می‌زداید و سالک را از دل خوش بودن به باورهایی که دین را در بهشت و امام حسین؟ ع؟ را به شفاعت می‌شناسد فراتر می‌برد و تا افق اعلی و اوج

۱. صحیفه نور، ج ۱۰، ص ۲۱۶

۲. همان

«اوادنی» می‌کشاند.

این هنر مردان الهی است که جانهای مستعد را با اشارتهای عرفانی و بشارتهای روحانی تا خدا به پرواز در می‌آورند و افقهای بیکرانه را بر چشم‌انداز قلوب آگاه آنان می‌گسترانند. امام راحل؟ ره؟ سید الشهدا؟ ع؟ را بزرگترین رمز دانسته است تا سرمایه تکافو و انگیزه جستجوی پیروان صادق در دوران زندگی باشد.

الحق که این «رمز» چیزی جز درک ولایت و ورود به بارگاه کبریایی آن با ترک انانیت و تعلقات دنیوی نیست و آنچه یاران و فرزندان امام حسین؟ ع؟ به عنوان ارمغانی بهتر از شهادت در روز عاشورا به دست آوردند، کشف «رمز ولایت» سید الشهدا بوده است. به عبارت دیگر، عاشورا نمایش جلوه‌ای از ولایت امام حسین؟ ع؟ بوده که امام راحل، تربیت یافته این مکتب به ایجاز و ایما بدان اشاره فرمودند.

من به قربان لبان رازگو قطره را دریا کند تفسیر او
رمز می‌شد در سبوی میکده عاشقان آیند ز هر سو سرزده
هر که می‌نوشد حسینی می‌شود عاشق جام خمینی می‌شود

در مکتب عرفان، بویژه عرفای شیعه وقتی از وجود و تفسیر آن صحبت می‌شود، حقیقت ولایت این است که باب افتتاح عالم هستی است که به اسم اعظم الهی، اسما و صفات الهی را به ظهور لایق و شایسته خود می‌رساند و در خارج به اسم «خلیفه الله» حقایق امکانی و ماهیات کونیه را از رحمت و اسعه الهی بهره‌مند می‌سازد. بدین ترتیب ولایت را مظهر اسم اعظم و مساوق اسم رحمان و مبدأ وجود انبساطی گویند.

نکته مهم اینکه حقیقت ولایت در مقام الوهیت اعیان خارجی را به

قدر استعداد و قابلیت آنها بهره‌مند می‌سازد و اقتضای هیچیک را بی‌پاسخ نمی‌گذارد، و آلاً از احاطه کامل خارج می‌شود و این، با شئون کلیه ولایت در مراتب مختلف عوالم، مغایر است.

بعضی بر پیروان این مکتب خرده می‌گیرند که شمول ولایت را هم عرض ذات حق تعالی می‌دانند، در حالی که هیچ یک از اولیای خدا مدعی آن نیستند، بلکه معتقدند در مقام انبساط رحمانی یا نشر رحمت الهی، ولایت منشأ و مبدأ است و و آلاً ذات احدیت غیب الغیوب است و دست همه انبیا و اولیا از آن کوتاه است.

اما در اینجا درک حقیقت عاشورا مصداق بارزی است که جای تاریکی بر روشنی ادعای اولیای خدا باقی نمی‌گذارد و حقیقت بیان امام راحل؟ ره؟ را که فرمود: «سید الشهداء همه جا هست»، مصباح منیر منازل قلوب مستعد می‌سازد.

امام حسین؟ ع؟ به عنوان مظهر ولایت حقیقت محمدیه از مقام الوهیت و حکمیت بر اعیان برخوردار است و حذف تعین جسمانی و صورت ظاهری خدشه‌ای بر این مقام والا وارد نمی‌کند و همانند چشمه‌ای جاری، آب حیات را به کام تشنگان فیض رحمت می‌رساند. امام حسین؟ ع؟ به این اعتبار محصور زمان و مکان نمی‌شود و مضمون جمله

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا»

جز این نیست که خورشید ولایت او همواره از تارک همه زمانها و مکانها می‌درخشد و قلوب عاشقان ولایت را در پرتو انوار ربانی، شور عشق و گرمی صلابت می‌بخشد و سرانجام به این حقیقت رهنمون می‌شود که کمال معرفت، ولایت است و هرکس به قله کمال نائل شود با

چشم دل می‌نگرد «سید الشهداء همه جا هست» و «همه جا محضر سید الشهداء است» و در طول زندگی، این بیان نورانی و افق‌گشای امام راحل؟ ره؟ را همچون سبوی حیات در آغوش می‌گیرد و با خون عشق بر لوح زرین محبت می‌نویسد و بر دیوار نهانخانه دل می‌آویزد و در همه ایام با آن زندگی می‌کند و از چشم نامحرمان و بی‌دلان آن را دور نگه می‌دارد و همانند شهیدان کربلا با کشف سر ولایت وارد صحرای محشر می‌شود و با درخشش جلوه این «رمز»، یعنی سر ولایت، چشم همه صحرائشینان قیامت را روشن می‌کند و در آن روز است که همگان در خواهند یافت: «ولایت رمز خلقت و آفرینش ملک و ملکوت است.»

ولایت و خاک کربلا

خاک کربلا برای امام حسین؟ ع؟ آرزویی دیرینه است و به جستجوی آن حرکت می‌کند و با علم ولایی می‌داند این خاک چیست و چه خصوصیتی دارد. خدای متعال داستان کربلا را برای انبیای خود حکایت می‌کند.

سعد بن عبد الله می‌گوید:

از حضرت قائم؟ ع؟ درباره تأویل «کهیعص» پرسیدم. حضرت فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خدا بنده خود زکریای پیامبر را بدانها آگاه فرمود، سپس برای حضرت محمد؟ ص؟ آن قصه را بیان کرده است. وقتی زکریا از پروردگار خواست که نامهای پنج تن را به او بیاموزد، جبرئیل به امر خدا نزد زکریا آمد و نامهای خمسه را به وی آموخت.

زکریا؟ ع؟ هر وقت از محمد و علی و فاطمه و حسن؟ عهم؟ نام می‌برد شاد می‌شد و غم و اندوه او بر طرف می‌شد، اما وقتی به نام حسین؟ ع؟ می‌رسید، غم سنگینی تمام وجودش را فرا می‌گرفت و گریه راه گلویش را می‌بست. لذا روزی عرض کرد خدایا! چرا هر وقت از این چهار تن نام می‌برم موجب تسلی خاطر می‌گردد اما وقتی نام

حسین؟ ع؟ را بر زبان جاری می‌کنم اشکم سرازیر می‌شود؟
خدای تبارک و تعالی حکایت شهادت امام حسین را در کربلا برای
زکریا بیان فرمود:

كهیص فالکاف اسم کربلا و الهاء هلاك العترة الطاهرة و الیاء یزید و هو ظالم
الحسین و العین عطشه و الصاء قبره)

«کاف» اشاره به کربلاست و «ها» اشاره به شهادت عترت طاهرین و «یا»
اشاره به یزید که ستمکار به حسین؟ ع؟ است و «عین» کنایه از تشنگی و
عطش حسین؟ ع؟ است و «صاد» اشاره به صبر امام حسین؟ ع؟.
وقتی زکریا؟ ع؟ این حکایت را شنید سه روز از مسجد خارج نشد و
از پذیرش مردم در این سه روز امتناع نمود و به گریه و مرثیه‌خوانی
مشغول شد و پیوسته می‌گفت:

الهی آیا این چنین ظلم هولناکی به فرزند بهترین مخلوقات می‌شود؟
الهی آیا چنین حادثه ناگواری را برای نابودی ذریه پیامبرت نازل
می‌فرمایی؟

الهی آیا بر قامت علی و فاطمه لباس مصیبت می‌پوشانی؟
الهی آیا این مصیبت جانکاه را به ساحت مقدس آنان روا می‌داری؟
آنگاه زکریا؟ ع؟ از خدا درخواست کرد که فرزندش را به او کرامت
فرماید که او را دوست بدارد و آن حادثه مؤلم را برای وی مقدر فرماید؛
مانند فاجعه‌ای که برای محمد؟ ص؟، حبیب خود مقدر فرموده است.
خدای متعال دعایش را مستجاب فرمود و یحیی؟ ع؟ را به او کرامت
فرمود و به فاجعه‌ای مبتلا شد که سرش را بریدند و برای طاغوت زمان
فرستادند.

در ضمن مدت حمل یحیی و امام حسین؟ ع؟ یکسان و هر دو شش

ماه بود.^۱

کشتی نوح هم در کربلا متلاطم می‌شود؛ زمانی که طوفان نوح جهان را فرا گرفت و حضرت نوح؟ع؟ با یاران در کشتی نشسته در دنیا گردش می‌کرد، به سرزمین کربلا که رسید، کشتی دچار گرداب شد و زمین آن را به سوی خود می‌کشید. نوح از غرق شدن ترسید و دست به دعا برداشت و عرض کرد:

پروردگارا من همه کره زمین را با کشتی زیر پا گذاشتم و در هیچ جا دچار طوفان نشدم که در این نقطه به آن مبتلا گشته‌ام.
جبرئیل نازل شد و گفت:

ای نوح! اینجا سرزمینی است که در آن، حسین، ذریه محمد، خاتم پیامبران و فرزند خاتم اوصیا را می‌کشند.
نوح پرسید: قاتل او کیست؟

جبرئیل گفت: قاتل او لعین هفت آسمان و زمین است.
حضرت نوح هم قاتل امام حسین؟ع؟ را لعنت کرد و کشتی به سلامت از آن ورطه رهایی یافت و در جودی به زمین نشست.^۲
امام حسین؟ع؟ که وارث انبیاست کربلا را خوب می‌شناسد و برای اجرای پیمان به دنبال او می‌گردد. لذا وقتی به سرزمین کربلا رسید گویی گمشده خود را پیدا کرده است، به طوری که با بیانی عاشقانه می‌فرماید:

۱. بحار، ج ۴۴، ص ۲۲۳

۲. بحار، ج ۴۴، ص ۲۴۳

السلام ای سرزمین کربلا
من حسینم آرزویت کرده‌ام
روز و شب‌ها جستجویت کرده‌ام
من تو را خواهم تو می‌خواهی مرا
السلام ای خاک پاک با صفا
من تو را خواهم تو می‌کنم
روز و شب‌ها جستجویت کرده‌ام
من تو را خواهم تو می‌کنم
لن ترانی را نمایان می‌کنم
برق عشقم می‌جهد از سینه‌ات
طور سینا می‌شود آینه‌ات

سخنان عارفانه امام حسین با خاک کربلا، حیرت یاران و همراهانش را بر می‌انگیزد و در میان این حیرت امام به گفتگوش با خاک کربلا ادامه می‌دهد و می‌فرماید:

چون تمنای حسین در دل تو راست
خون چو ریزد از تنم مردانه نوش
کعبه سرگردان تو بی‌ادعاست
تا که خاک جمله گردد عقل و هوش
در گشا در دل تو باب گفتگو
شرح عشقم با خدا کن مو به مو
کن شمارش زخم سوزان مرا
نیزه‌های جسم عریان مرا
خاک داغ تو گلستان می‌شود
قبله دل‌های مستان می‌شود
لوح عشقم می‌شود در روزگار
در کلاس زینبم آموزگار

آنگاه به یاران و همراهانش دستور می‌دهد که بار شتران بگیرند و در اینجا منزل کنند:

کاروان! اینجا حسین را منزل است
دلبر اینجا دلستانی می‌کند
جای عشق انتخابش با دل است
جان ما را جاودانی می‌کند

به دنبال فرمان امام حسین؟ همه بار از شتران برگرفتند و هر یک در گوشه‌ای خیمه‌های خود را برافراشتند. سکوت و حیرت اصحاب و یاران امام حسین؟ در آن صحرای بی آب و علف پایان هجرت را کربلا نشان می‌داد و سرنوشت خونین را در اذهان زنده می‌ساخت:

داد چون فرمان حسین بر کاروان
خیمه‌ها را یک به یک افراشتند
اندر آن صحرای بی آب و علف
جز سپاهانی که هر سو بی‌شمار
تا رسید فرمان قاطع از یزید
برگرفتند بار را از اشتران
هجرت خود را تمام انگاشتند
چشمها را دوختند بر هر طرف
می‌رسیدند کس نمی‌شد آشکار
کرد لشکر را ز سازش ناامید

کربلای ضمیر

کربلا به ظاهر زمینی است که در آن امام حسین؟ع؟ با یارانش در مصاف با سپاه یزید بن معاویه به شهادت رسید و از نظر تاریخی حادثه‌ای است که در گذشته روی داده است.

اما حقیقت «کل ارض کربلا» ضمیر انسان است و «کل یوم عاشورا» زندگی هر روزه اوست و در این آوردگاه ضمیر انسانها هر لحظه به آزمون دعوت می‌شود تا مشخص شود که حسین زندگی می‌کند یا یزیدی.

تا قیامت این بود دنیای ما کل ارض کربلا ماوای ما
 کربلا می‌آزماید حال ما ما بسان دانه او غربال ما
 هر دلی دارد زمین کربلا روز عاشورا در آن باشد به پا
 نیک بنگر در کدامین سنگری با حسین یا با یزید کافری؟

داستان فردی که همواره آرزو می‌کرد با امام حسین؟ع؟ در کربلا شهید می‌شد، در تبیین این حقیقت است که باطن انسان در هر زمانی می‌تواند کربلایی باشد و قال و حال او هر لحظه محک می‌خورد.

یک نفر عشق حسین در قال داشت غافل از میلی که اندر حال داشت
 اشک حسرت می‌فشاند از دیدگان با خودش می‌گفت روزان و شبان
 کاش بودم با حسین در کربلا می‌شدم صد پاره از تیر جفا
 کاش عاشورا مرا هم هر دو دست مثل عباس از قفایم می‌شکست
 کاش حق این بنده را هم دوست داشت سرنوشتم را در آن وقت می‌نگاشت

در میان این آرزوها بود که شبی خواب می‌بیند در کربلاست و در
 گرما گرم جنگ، امام حسین؟ ع؟ او را احضار کرد و فرمود: بارش تیر و
 نیزه دشمن مجال نماز خواندن را از من گرفته است. اینک تو در مقابل
 تیرها سپر من باش تا نمازم را به جا آورم.

از قضا در خوابش آمد کربلا بردند او را در میان جبهه‌ها
 ناگهان او را حسین احضار کرد مهربانی از کرم بسیار کرد
 گفت ظهر است و نمازم دیر شد تیر دشمن موجب تأخیر شد
 رو برویم باش اینک چون سپر در نمازم از من نما دفع خطر

مرد مدعی اگرچه به ظاهر خود را در مقابل امام حسین؟ ع؟ قرار داد
 اما هر زمان که دشمن نیزه یا تیری به طرفش می‌انداخت خود را کنار
 می‌کشید و آن نیزه یا تیر بر بدن مبارک امام می‌نشست.

گرچه آن مرد قامتش در پیش داشت لیک در دل لرزه و تشویش داشت
 هر زمان تیری به سویش می‌چپید او خودش را از مقابل می‌کشید
 مدعی چون جان خود شیرین یافت زهر تیر و نیزه را سنگین یافت
 دید تیرهایی که از او رسته‌اند جمله بر جسم حسین بنشسته‌اند
 چون هجوم نیزه‌ها هر سو بدید شد گریزان تا که گردد ناپدید

همین که مدی پا به فرار گذاشت از خواب بیدار شد. وقتی متوجه

حقایق شد عرق شرم و خجالت از سر و روی او جاری گشت. دریافت که در یک آزمون بزرگ مردود شده است و شعارهای زبانی بدون پشتوانه باطنی هیچ‌گاه به کار نمی‌آید.

گشت بیدار و بدید در خواب بود از خجالت صورتش پر آب بود چون جهید از خواب وحشتزای خویش گریه کرد بر حال خفتزای خویش گفت عجب نزد حسین رسوا شدم دشمن او در صف اعدا شدم

آری برادر و خواهر! مواظب «یا لیتنا کنا معک» گفتنهای خود باشیم که تنها شعار تو خالی و بی مسمی نباشد. دل ما باید به مهر و عشق صادقانه امام حسین آراسته و رفتار و اعمال ما به سیره او پیوسته باشد تا کربلای ضمیر ما آرام آرام حسینی گردد و اگر از درون کربلایی نشویم یقیناً خواهیم پوسید و در آزمونهای نهان و آشکار رسوا خواهیم شد.

کجا این مرد مدعی گمان می‌کرد به امام حسین؟ ع؟ خیانت کند و در برابر باران تیر و نیزه دشمنان او را تنها بگذارد؟

«لیتنی کنت معک» های زبان عاقبت پیدا شود آثار آن کی گمان بردی که عصیان می‌کند جان خود از خوف پنهان می‌کند پیک هل من ناصر از کربلا هر زمان باشد خطیب جان ما در محک می‌آورد احوال خلق عاشقی تنها نباشد قال خلق

ما هم از این خطر مصون نیستیم. متوجه اعمال و رفتار خود باشیم؛ اگر رنگ و صبغه حسینی ندارد به حال خود گریه کنیم و روز و شب از آستان کرم سید الشهداء بنخواهیم که ما را دستگیری کند و در ظلمات دنیایی یزیدیان گرفتار نکند تا دین و ایمان خود را به دنیا نفروشیم و این عبارت زیبایی که در بدرقه ابوذر غفاری فرمودند همواره آویزه گوشمان باشد:

(و قد منعك القوم دنياهم و منعتهم دينك فما اغناك عما منعوك و احوجهم ما
منعتهم)^۱

این مردم دنیای خود را از تو دریغ کردند، اما تو دین خودت را به آنان
ندادی.

چه بسیار بی‌نیاز بودی از آنچه آنان از تو دریغ داشتند، و چه بسیار
نیازمند بودند آنان به چیزی که تو از آنان دریغ نمودی.

۱. بلاغۃ الحسین، ص ۲۹، به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید

ولایت در شب عاشورا

شب لطیفه‌ای رحمانی است. شب اسرار فراوان در خود دارد. قرآن کریم در شب نازل شده است: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** (قدر/۱) پیامبر اکرم؟ ص؟ شب هنگام به معراج رفت: **شُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى** (اسراء/۱) اربعین حضرت موسی؟ ع؟ چهل شب بوده است: **فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَنْ يَعْبُرَ لَيْلَةً** (اعراف/۱۴۲) قدر و اندازه انسان در شب تعیین می‌شود که از هزار ماه بهتر و بالاتر است: **لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ** (قدر/۳) خداوند متعال به شب سوگند می‌خورد: **وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى** (لیل/۱) به این دلیل است که عاشقان شب را پاس می‌دارند و در صومعه شب، اسرار و حقایق الهی را در آسمان حکمت تماشا می‌کنند.

در بین شبها بعضی از شبها از ویژگی خاصی برخوردارند، مثل شبهای قدر در ماه مبارک رمضان که بندگان خدا قیمتگذاری می‌شوند و ارزش هر یک شناخته می‌شود. همچنین شب عاشورا لیلۃ القدر عاشقان و مجاهدان طریق الی الله است. شب عاشورا چون نگینی بر تارک تاریخ عاشورا می‌درخشد. لطایف و حقایق عرفانی در این شب با پیک شهادت جلوه دیگری پیدا می‌کند.

بیک شهادت به محضر مبارک امام حسین؟ع؟ شرفیاب می شود و خلعتهای زیبا و بهشتی را که برای یاران امام حسین؟ع؟ در جنان دوخته شده بود با خود می آورد.

چون شب پر شور عاشورا رسید از شهادت پیک جان افزا رسید
گفت: ز حق عازم شدم سویت حسین تا خدایی گردم از بویت حسین
می دهم وقت لقایت را نوید خلعت آوردم برای هر شهید
می گدازم عشق سوزان تو را می نوازم قلب یاران تو را
عشق را سختی و هجران لازم است عشق را درد فراوان لازم است
عاشق صادق تو را چند است و چون شیر مردان دلیر جنگ و خون
بیمه دین را خون پاکان می کند ظلم را رسوای دوران می کند

امام حسین؟ع؟ با این پیام، دریافت که وقت وصال نزدیک است. باید یاران و فرزندان را برای شهادت آماده کند و این آمادگی چیزی جز جان مهیا و لبریز از عشق خدا نیست. لذا دستور داد یاران همه جمع شدند. آنگاه با بیانی روحانی فرمود:

خدا را به وقت شادی و غم شکر گزارم و از اینکه رسالت وحی را در خاندان ما نهاد و ابواب علومش را در درون ما گشود صمیمانه سپاس گزارم.

همچنین خدا را شکر می کنم که یارانی مانند شما به من ارزانی داشته است.

گفت بیایید یاوران با وفا تا کنم اتمام حجت بر شما
من خدا را شاکرم اندر دو وقت هم به روز شادی و هم شام سخت
منت پیغمبری بر ما نهاد باب علمش را درون ما گشاد
عالم اسرار دلها کرده است بر شهود و غیب دانا کرده است
داده یارانی بمانند شما حق پرستانی بمانند شما

پس از تمجید از یاران فرمودند:

عزیزانم! روز سختی ما در پیش است. دشمن ما را رها نخواهد کرد.
اگر کسی با من بماند کشته خواهد شد. اما من به شما اجازه می‌دهم از
کربلا بروید و خود را از من دور کنید. بیعت خود را از شما برگرفتیم،
بروید و مرا با غربتم تنها بگذارید.

روز دشواری مرا فردا بود خون من مقصود این اعلا بود
می‌دهم رخصت شما را تا روید راه خود گیرید دور از من شوید
برگرفتم از شما بیعتم وانهد تنها مرا با غربتم
عشق را تنهایی شور و لذت است عاشق ار گردی وطن هم غربت است
گر خجالت می‌کشید از روی من شب گریزید یک به یک از کوی من
چون چراغ خیمه را خاموش کرد ضجه یاران خود را گوش کرد

قمر بنی هاشم علمدار کربلا گفت: ما همه سرباز جانباز توایم. اگر در
کوی ولایت تو شهید شویم زندگی ابدی خواهیم یافت. سر و جانم تقدیم
تو باد.

اولاد عقیل و مسلم بن عوسجه و سایر یاران، هر کدام به ترتیب
اظهار وفاداری و پایداری تا پای جان نمودند. امام حسین؟ ع؟ چون
یارانش را در راه عشق و جانبازی مصمم دید، اسرار پنهان را هویدا کرد
و فرمود:

امشب شب آخر عمر شماست. فردا همگان در راه خدا شهید خواهید شد. باید عشق‌بازی را تماشایی کنید. باید آن‌گونه شهید شوید که برای همیشه در تاریخ بمانید و شرط این، بالا بردن صدق و اخلاص در فداکاری است.

امشب را بیدار بمانید و روح را با دعا و نیایش صیقل دهید:
 عشق بازی را تماشایی کنید همچو موسی معجز آسایی کنید
 روح را امشب نوازش لازم است تا سحر ذکر و نیایش لازم است
 هر کسی در خیمه‌اش خلوت کند با خدا از روی دل صحبت کند
 با دعا دل را دهید آیشی تا نماند هیچ در آن ناخوشی

هرکس در خیمه خود سجاده گشاد و با خدای خویش خلوت کرد.
 امام حسین؟ ع؟ هم دست به مناجات برداشت، به طوری که از شور مناجات او لاهوتیان و ساکنان ملکوت به کربلا آمدند و وام‌خواه شور مناجات امام حسین؟ ع؟ و خواهرش زینب کبری علیهما السلام شدند.

آن شب از شور مناجات حسین آمدند لاهوتیان با شور و شین
 در تردد انبیا و اولیا بودند آن شب از خدا تا کربلا
 جبرئیل آمد با خیل ملک با خود آورد ساکنان نه فلک
 وام‌خواه شور آن شب گشته‌اند عاشق تسبیح زینب گشته‌اند
 گفته‌اند اینجا بهشت ما بود نغمه زینب سرشت ما بود
 کربلا شد نور باران حسین از نماز و ذکر یاران حسین

آری به این دلیل، شب عاشورا «لیلة القدر» عاشقان پاک خدا نام گرفت.

هرکس عظمت این شب را درک کند تا آسمان ولایت بالا می‌رود و مشرب عاشقان را تا قیام قیامت، شب عاشورای حسین؟ ع؟ در کربلا

می‌داند:

آن شب روشن که عالی منسب است تا قیامت عاشقان را مشرب است

ولایت و قرآن

قرآن کریم صورت کتبی حقایق جمیع عوالم است. هرکس با ادب ربانی و طهارت نفسانی به آن رجوع کند بهره‌های فراوان می‌برد و در نورانیت آن غوطه‌ور می‌شود و از بطنی به بطنی دیگر و از منزلی به منزل دیگر منتقل می‌شود. مولای متقیان علی؟ ع؟ فرمود:

(و انّ القرآن ظاهره اُنِیق و باطنه عمیق. لا تَفنی عجائبه و لا تنقضی غرائبه و لا تکشف الظلمات الاّ به)^۱

ظاهر قرآن زیباست، باطن آن عمیق و ناپیدا، عجائب آن تمام شدنی نیست، غرایب (نوآوری) آن به پایان نمی‌رسد و تاریکیهای حیات جز به وسیله قرآن زدوده نمی‌شود.

به قول مولوی:

حرف قرآن را مبین که ظاهر است زیر ظاهر باطنی هم قاهر است
زیر آن باطن بود بطن دوم اندر آن گردد خردها جمله گم
زیر آن باطن بود بطن دگر خیره گردد اندر آن فهم و نظر

از همه مهمتر قرآن سخن معشوق و محبوب عارفان و دلدادگان

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸

است.

عبارت آن برای عوام و اشارت آن برای خواص و لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیا؟ عهم؟ است. چه زیبا فرمود امام حسین؟ ع؟: (کتاب الله عزوجل علی اربعة اشياء: علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقایق. فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولياء و الحقایق للانبیا؟ عهم؟)^۱

کتاب خداوند عزوجل دارای چهار چهره است: عبارت، اشارت، لطایف و حقایق. چهره عبارت آن مربوط است به مردم عوام تا با خواندن آن خدا را عبادت کنند. چهره اشارت مربوط به خواص است تا با اشارت‌های قرآنی مجذوب آن شوند. سوم چهره لطایف است که مخصوص اولیای خداست. قابلیت در اولیای خدا هست که می‌توانند به لطایف و دقایق قرآن کریم پی ببرند. چهارم چهره حقایق قرآنی است که مخصوص پیامبران الهی است.

انبیای الهی حقایق قرآن را درک می‌کنند. حتی ارواح انبیای الهی به حقایق قرآن آمیخته است. هر که می‌خواهد با روان انبیا و پیامبران الهی ملاقات کند می‌تواند به نهانخانه حقایق قرآن رجوع کند. روان هریک از انبیا و رسولان خدا در بحر معارف و حقایق قرآن شناور است. به قول مولوی

چون تو با قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی
روح قرآن است جان انبیا ماهیان بحر پاک کبریا

زیباترین مآدوبه در شب عاشورا برای مجاهدان فی سبیل الله و عاشقان لقای او لطایف و حقایق قرآن کریم بوده است که امام

۱. جامع الاخبار، صدوق، ص ۴۱، طبع نجف اشرف

حسین؟ ع؟ به عنوان ولی الله الاعظم برای یاران و عزیزانش گسترده بود. هرکس که در اشک عاشقانه خود شناور می شد بصیرتی می یافت که براحتی صورت حقایق قرآنی و عروسان معانی را مشاهده می کرد و این صحنه تماشایی، شوق و اشتیاق آنها را برای جانفشانی و وصول به لقای یار بیشتر می کرد:

شد شناور هر کسی در اشک خود پر نمود از خون دیده مشک خود
صوت قرآن شور محفل بوده است ارتباط دلبر و دل بوده است
تا سحر از شوق زیبا گشته اند بهر جانبازی مهیا گشته اند

برای اینکه شوق و شور یاران امام حسین؟ ع را در شب عاشورا نشان دهیم، به یک نمونه بسنده می کنیم تا زیبایی شهادت را در چشمان خداین شهیدان بهتر و بیشتر درک کنیم.

این نمونه، بریر بن خضیر است که در تمام عمرش اهل مزاح و شوخی نبوده، اما در شب عاشورا از شدت شوق وصال یار به مزاح آمد و با عبد الرحمان که یکی از همزمان او بود خنده و شوخی آغاز کرد.

عبد الرحمان به او گفت: امشب جای شوخی کردن و مزاح نیست. بریر بن خضیر در پاسخ به او گفت: تو که می دانی در همه عمرم اهل شوخی و مزاح نبودم اما امشب از شوق شهادت فردا و ملاقات خدا بی اختیار مزاح می کنم:

در مزاح آمد بریر بن خضیر چونکه روحش داشت در قرآن سیر
عبد الرحمن گفت او را بی امان از چه رو شوخی کنی در این زمان
گفت او را هر که بر من آشناست بی گمان او شاهد این ادعاست

از مزاح و خنده بیزارم همی در همه عمرم از آن ناگفتمی
لیکن از شوق وصال روی یار می‌کنم امشب مزاح بی‌اختیار

چه خوب است مزاحهای ما هم عرفانی باشد؛ یعنی مزده نسیم وصال
از کوی لطایف و حقایق قرآنی، هر لحظه‌ای ارواح غافل و به خواب
مانده ما را نوازش دهد و در آفاق بلند معانی و دقایق قرآنی به پرواز در
آورد تا از این رهگذر، شب قدر شهیدان یعنی شب عاشورا را با نورانیت
قرآن درک نماییم.

ولایت و عشق صادق

هر که از منظر عشق صادق دم از ولایت نزند عاقبت رسوا می‌شود. حقیقت ارتباط بین مرید و مراد، عشق صادق و اطاعت خالصانه است. جز این، هر نوع دعوی زبانی پایان روشن ندارد. از این رو امام حسین؟ع؟ در عاشورا به دنبال یارانی است که این‌گونه باشند و اگر مشاهده می‌شود که چندین بار یارانش را غربال کرد و حتی در شب عاشورا برای آخرین بار به طور جدی از آنان خواست که او را تنها بگذارند بجد به دنبال عاشقان صادق و فداکار آنان خواست که او را تنها بگذارید و قصد رفتن کنید، از روی میل شما را حلال می‌کنم و با جان، شما را بدرقه هم خواهیم نمود.

گر خجالت می‌کشید از روی من شب گریزید یک به یک از کوی من
این شب تاریک نیکو مهلتی است بار بندید تا شما را فرصتی است
گر روید از پیش من بی‌دغدغه می‌کنم با جان شما را بدرقه

علت اصرار امام حسین؟ع؟ این است که می‌خواهد قیامش حماسی باشد.

هر حرکت و قیام حماسی باید از ویژگیهای زیر برخوردار باشد.

الف) هدفداری

در حرکت حماسی امام حسین؟ ع؟ هدف، خداوند متعال است؛ هر هدفی جز خدا نمی‌تواند آثار حماسی داشته باشد؛ یعنی درخشش در قلوب و تحول در جانها نمی‌آفریند. پس هدفداری یعنی جز به خدا فکر نکردن و برای او بیقراری کردن.

به قول حافظ:

دل سرراپرده محبت اوست دیده آینه‌دار طلعت اوست
من که سر در نیاورم به دو کون گردنم زیر بار منت اوست

ب) تقدس‌زایی

هر حرکتی که خالصا و مخلصا برای خدا باشد، قداست و طهارت دارد.

همین صفت موجب تأثیر فراوان در مخاطبان می‌شود.

ج) ظلمت‌شکنی

حرکت حماسی ظلمت‌شکن است، زیرا از نور عظمت الهی استضاءه می‌کند و فروغ او در تاریخ بشر جاودان است.

د) شورآفرینی

از ویژگیهای حرکت حماسی آن است که در جامعه شور می‌آفریند. اصولا منطق عشق شورآفرین و بهجت‌آور است.

ه) شجاعت و صلابت

اصولا مجاهدان عاشق، مرگ در راه خدا را سعادت و حیات می‌دانند.

زیرا قرآن کریم فرمود:

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ (بقره/۱۵۴)

کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مپندارید، بلکه زنده‌اند ولی شما حیات آنها را درک نمی‌کنید.

امام حسین؟ع؟، آموزگار عشق می‌خواهد حرکتی آغاز کند که از این اوصاف پنجگانه برخوردار باشد. لذا در مسیر کوفه وقتی خیانت کوفیان را قطعی یافت و شهادت را پایان این حرکت دانست خطاب به همراهان فرمود:

(ایها النبا! انما جمعتمکم علی انّ العراق لی وقد اتانی خبر فظیع عن ابن عمّی مسلم یدلّ علی انّ شیعتنا، فمن کان منکم یصیر علی حرّ السیوف و طعن الا سنّة فلیأت معنا و الا فلینصرف عنا)^۱

ای مردم! از این رو شما را گرد آوردم که مردم عراق در اختیار من هستید، ولی اینک از پسر عمویم مسلم خبری دردناک رسیده است. از این خبر معلوم می‌شود که شیعیان ما را تنها گذاشته‌اند. پس اینک هر کس از شماها که تاب سوزش شمشیر و طعن سنان را دارد همراه من بیاید، و گرنه از همراهی ما منصرف شود.

هر که دارد طاقت تیر و سنان او بماند در میان عاشقان
هر که دارد آخ و واخ از سوز درد او نماند در میان این نبرد
سینه خواهیم سینه‌های آهنین نعره خواهیم نعره‌هایی آتشین

براستی جهتگیری امام حسین؟ع؟ در ترسیم قیام حماسی چقدر زیبا و دقیق است. مگر می‌شود انسان سوزش شمشیر و نیزه را احساس نکند؟

چقدر شرایط این آزمون، مهم و در عین حال سنگین است؟ اما برای عاشقان و بیداردلان این سخنی آشناست، چرا که عشق به خدا عاشقان را روین تن می‌کند و سراسر وجودشان را از محبت خدا پر می‌نماید. دیگر جایی برای درد و ترس و اضطراب باقی نمی‌ماند. اصلا وجود و انانیتی از عاشق نمی‌ماند تا درد را احساس کند. هرچه هست خدا و امواج خروشان محبت او در وجود عاشق است. به قول حافظ

چنان پر شد فضای سینه از دوست که فکر خویش گم شد از ضمیرم
قدح پر کن که من در دولت عشق جوانبخت جهانم گرچه پیرم

بنابراین، اکسیر ولایت، عشق صادق را در وجود مجاهد عاشق خلق می‌کند و موجب پویایی و سیر معنوی او تا پای سعادت می‌شود.

ولایت و حماسه

در جلوه ۱۷ عرض کردم که یکی از اضلاع و اجزای مهم قیام حماسی، نترسیدن از مرگ است و در واقع محصول معرفت و بندگی خدا در دنیا همین است که انسان موحد، اشتیاق فنا شدن در راه خدا پیدا کند و آن زمانی است که محبت خدا همه وجود مجاهد سالک را فرا گیرد و در اوج حق یقین معرفت باشد. چنانکه مولای متقیان علی؟ ع؟ درباره نترسیدن از دشمن فرمودند:

(و الله لو لقیتهم واحدا و هم طلاع الارض کلها ما و لا استوحشت، ... انی لعلی بصیرة من نفسی و یقین من ربی)^۱

به خدا سوگند اگر روی کره زمین تنها بمانم و دشمنان همه در مقابلم قرار گیرند، ترس و وحشت به خود راه نخواهم داد. همانا من در اوج عرفان و یقین به پروردگار خویشم.

این معرفت سرشار و عشق جوشان موجب می‌شود که شوق لقا در عاشق شعله‌ور شود و این شدت شوق لقا موجب می‌گردد که عاشق نه تنها از مرگ نترسد بلکه او را آرزو کند. مرگی که ترس از آن، ریشه همه

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۰

بیماریها و اضطرابهای درونی بشر بوده و هست، برای عاشق مجاهد، زیبا و دوست داشتنی است.

بزرگترین درس عاشورا این است که بزرگترین بیماری جوامع بشری یعنی ترس از مرگ را درمان کرده است. بلوغ علم و کمال معرفت بشر همین است که از مرگ نترسد. اما جوامع امروز که چون کبوتری بی بال و پر در آغوش مرگ محبوس و پژمرده می شوند چقدر با عظمت عاشورا فاصله دارند!

امام حسین؟ ع؟ مرگ را پلی می داند که انسان را از رنج و مصیبت دنیا به بهشت پهناور و ابدی می رساند:

(صبرا بنی الکرّم فما الموت الّا قنطرة تعبر بکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعة و النعم الدائمة)^۱

ای بزرگزادگان! صبر و بردباری کنید که مرگ جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج دنیا عبور داده و به بهشت پهناور و نعمتهای ابدی آن می رساند.

به همین دلیل یاران امام حسین؟ ع؟ به معظم له عرضه داشتند که اگر ما در راه تو جانفشانی می کنیم در حقیقت جان خود را جاودانی می کنیم. تو را بر ما منت است که با اکسیر ولایت جان، ما را ملکوتی و آسمانی می نمایی.

یا حسین ما با تو پیمان بسته ایم عهد و پیمانی که با جان بسته ایم
در رکابت جانفشانی می کنیم جان خود را جاودانی می کنیم
گر به دریای تو مستغرق شدیم در نهایت با خدا ملحق شدیم

پس حماسه، زینت هر حرکت و قیام است که جوهر آن شوق و لقای

۱. معانی الاخبار، به نقل از بلاغۃ الحسین، ص ۱۹۰

حق تعالی و نهراسیدن از مرگ است. با حماسه است که عشق حقیقت پیدا می‌کند و در کون و مکان تأثیر ابدی می‌گذارد. به عبارت دیگر حماسه، ترجمان عشق است؛ یعنی اگر ایمان در وجود سالک مجاهد به مرحله حق الیقین برسد و مرگ پل عبور به لقای حق شود آنگاه شوری در سالک عاشق می‌آفریند که نام آن حماسه است.

با حماسه عشق معنا می‌شود روح حق در او هوبدا می‌شود گاه گیرد راییت فتح و ظفر گاه گردد شعله آه سحر بی‌حماسه عاشقی مطلوب نیست بی شجاعت عشق را آشوب نیست

روح مجاهد سالک وقتی در حصار تنگ دنیا قرار می‌گیرد و نامردمان روزگار او را به مبارزه می‌طلبند شیرینی شهادت در کام او جلوه می‌کند و حجاب مرگ کنار می‌رود و به تعبیر زیبای امام راحل؟ره؟ شهید به وجه الله نظر می‌کند و راز آیه زیر بر او مکشوف می‌شود:

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (ق/۳۷)

همانا در این ذکری است برای کسی که قلب آگاه دارد یا گوش او حقایق عیبی را استماع می‌کند و او شهید است.

این همان شهود عینی است که سالکان دلخسته، عمری را به دنبال آن هستند. اما حماسه ظلمت‌شکنی می‌کند؛ بویژه ظلمت مرگ را به نور ملاقات با خدا تبدیل می‌کند. این حقیقت را مغزهای مادی امروز درک نمی‌کنند و حرکت‌های متهورانه و شجاعانه عاشقان خداجو را مرگ انتحاری می‌خوانند، غافل از اینکه اقدامات شهادت‌طلبانه، استشهاد جان در محضر جانان است و به تعبیر امام راحل؟ره؟ شهیدان در قهقهه مستانه و شادی وصولشان عند ربهم یرزقونند.

آری این رقص مستانه جان در محضر جانان را که هنر اعجاب‌آمیز

حماسه است، کسی درک نمی‌کند جز مردان الهی. به قول مولوی
رفتن و جولان سر میدان کنند رقص اندر خون خود مردان کنند
چون رهند از دست خود دستی زنند چون جهند از نقص خود رقصی کنند
مطربانشان از درون دف می‌زنند بحرها در شورشان کف می‌زنند
این دهان بر بند از هزل ای عمو جز حدیث روی او چیزی مگو

ولایت و آب

آب زیباترین پدیده خلقت است. حیات همه موجودات به آب بستگی دارد.

خداوند متعال این گونه حیات دنیا را به آب تشبیه می‌کند:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ
وَ الْأَنْعَامُ (یونس/۲۴)

همانا مثل دنیا همانند آب است که از آسمان نازل می‌کنیم. به واسطه آن رویدنیها در زمین می‌رویند، از آنچه انسانها و حیوانات از آن می‌خورند. در آیه دیگر می‌فرماید:

أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَوْجٍ كَرِيمٍ (لقمان/۱۰)

و ما از آسمان آب نازل کردیم. سپس به واسطه آن، رویدنیها را در زمین گسترانیده‌ایم.

به طوری که در این دو آیه ملاحظه می‌شود آب اساس خلقت و آفرینش است. هرچه در عالم می‌بینی حیات خود را مرهون آب است. اما همین آب معمولی را در عالم، آب دیگری جاری می‌کند و بقا و قوام او را موجب می‌گردد. آن آب را مشیت فعلیه حق تعالی یا ولایت «مطلقه» می‌خوانند. چه زیبا گفته است جناب مولوی؟ ره؟:

ای تو در کشتی تن رفته به خواب آب را دیدی نگر در آب آب
آب را آبی است کو می‌راندش روح را روحی است کو می‌خواندش

در قرآن کریم آیه زیر ناظر به این حقیقت است:

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيُنذِرَكُمْ
أَنْتُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (هود/۷)

او خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز (مرحله) آفرید و
عرش او بر آب است تا شما را بیازماید که کدامینتان عمل نیکوتر و بهتر
انجام می‌دهد.

عرش در این آیه، عرش رحمان یا مشیت جاریه حق تعالی است که
حامل آن ماء است. ماء هم در اینجا به مفهوم «ولایت» است که عرش
رحمان و کرسی امکان را حمل می‌کند. صاحب تفسیر بیان السعاده،
عصاره احادیث وارده را در این باره این‌گونه بیان می‌فرماید:

(عرش الرحمان مشیته التي هي فعله و كلمته و الحق المخلوق به و الولاية
المطلقة و الحقيقة المحمدية؟ ص؟ و اضافته الاشرافيه و هي اضافة الحق الى الخلق
و لها وجه الى الحق المطلق و بهذا الوجه تسمى عرشا و وجه الى الخلق و بهذا
الوجه تسمى كرسيا)^۱

عرش رحمان مشیت فعلی و کلمه جاری حق تعالی است که مخلوقات به
او ملحق می‌شوند، که آن را ولایت مطلقه و حقیقت محمدیه؟ ص؟ گویند و
آن اضافه اشراقیه حق است که وجهی مطلق به حق دارد، از این‌رو «عرش»
نامیده می‌شود و وجهی هم به خلق دارد که این وجه «کرسی» نامیده
می‌شود.

از امام صادق؟ ع؟ نیز درباره «و کان عرشه الماء» سؤال شده است:

(ما يقولون؟ قيل: يقولون: انّ العرش كان على الماء و الربّ تعالی فوقه: فقال:

۱. بیان السعاده، ج ۲، ذیل سوره هود، آیه ۷

كذبوا من زعم هذا فقد صيرَ الله محمولا و وصفه بصفة المخلوقين و لزمه انّ الشئ الذى يحمله اقوى منه ثم قال: انّ الله حمل دينه و علمه على الماء قبل أن يكون سماء و أرض أو جنّ أو انس أو شمس أو قمر^۱

در این باره چه می‌گویند؟ گفته شد: می‌گویند که عرش بر آب بود و حق تعالی فوق آن. امام فرمود: کسانی که این چنین گمان کردند دروغ گفته‌اند، زیرا خدا را محمول دانسته‌اند و او را به صفت مخلوقین وصف کرده‌اند. این لازم می‌آید که چیزی که خدا را حمل می‌کند اقوی از او باشد. سپس فرمود: همانا خداوند متعال دین و عملش را قبل خلقت آسمان و زمین یا جن و انس و یا خورشید و ماه بر آب حمل نمود.

این ماء در حدیث شریف امام صادق؟ ع؟، با اضافه اشراقیه یا ولایت جاریه مطلقه همخوانی دارد. رسول اکرم؟ ص؟ فرمود:

«كنت نيا و آدم بين الماء و الطين».

مولای متقیان علی؟ ع؟ فرمودند:

«كنت وليا و آدم بين الماء و الطين».

امام حسین؟ ع؟ مظهر ولایت جاریه، در کربلا یارانش را با آب ولایت می‌آزماید تا هر کس این سرّ را کشف نمود خلعت عشق بر اندامش بپوشاند.

بنابراین رمز و راز آب خواهی و تشنگی یاران و فرزندان امام حسین؟ ع؟ در کربلا، آب حیات است که از چشمه‌سار ولایت سید الشهداء تقاضا می‌کردند.

این آب حیات در کام عاشق را «شراب» می‌گویند. هر یک از سربازان و یاران امام حسین؟ ع؟ به مقتضای حالشان از جام ولایت سالار شهیدان شراب مخصوص نوشیده‌اند که در مقاطع و جلوه‌های بعدی نمونه‌هایی

۱. اصول کافی، ج ۱، باب عرش و کرسی، حدیث ۷

ولایت و آب ۱۰۳

از آن را بیان می‌کنیم. امید است خداوند متعال جان آلوده و خسته مرا هم به قطره‌ای از جام ولایت مولایم امام حسین؟ ع؟ صفا بخشد.

ولایت و شراب طهوری قمر بنی هاشم؟ع؟

قمر بنی هاشم؟ع؟ ساقی کربلا، فاتح چشمه «طهور» در کوی ولایت امام حسین؟ع؟ است. ساقی کربلا زمانی این رمز را کشف می‌کند که امام حسین؟ع؟ او را مأمور می‌کند از رود فرات برای تشنگان حریم عصمت و طهارت آب بیاورد.

قمر بنی هاشم عاشقانه این مأموریت را می‌پذیرد و به طرف رود فرات حرکت می‌کند، اما به فکر فرو رفته بود که رمز و راز تشنگی چیست؟

گفت: عباس! سرّ این دستور چیست چشمه بر آب روان مأمور نیست

اما همین که به آب رسید دریافت که آب هم تشنه مولایش

حسین؟ع؟ است و با بیقراری تمام به ساقی کربلا عرضه داشت:

گفت سقا از پی آب آمدی من به قربانت چه بی‌تاب آمدی
 من خودم مست شراب ساقیم از یم کوی ولایت باقیم
 «کلّ شیء حی» از آن رو گشته‌ام رستم از خود، محو در او گشته‌ام
 جوش دارم دم به دم از جوش او تشنه باشم تشنه یک نوش او

ولایت و شراب طهوری قمر بنی هاشم؟ ع؟ ۱۰۵

این طراوتها که بینی در من است جملگی از حاصل آن خرمن است
گر به مولایم رسانی جان من تا ابد سیراب گردد کام من
چون تو هم رودی از آن دریا شدی این چنین آشفته سوی ما شدی
مشک را پر کن ز من مست توام دست تر کن، عاشق دست توام

قمر بنی هاشم؟ ع؟ مشک را پر آب می کند و شتابان به طرف خیمه ها
می آید. در اوج حیرانی بود که ناگهان در حالتی عارفانه منظور مولایش
امام حسین؟ ع؟ بر او مکشوف می شود و در زمزمه ای عاشقانه می فرماید:
عشق را کی تشنه آبی کنند موج را کی غرق مردابی کنند
آن که دارد در نگینش عرش و فرش کی شکایت دارد از سوز عطش
مشک خالی این تن خاکی من آب روشن روح افلاکی من
جان به راه عشق دادن زندگی است بی حسین ماندن در عالم مردگی است

ساقی کربلا با شهود این حقیقت راهی میدان نبرد می شود تا شراب
شهادت را از ساغر ولایت امام حسین؟ ع؟ بنوشد اما برای پاکي و
طهارت کامل این شراب از مولایش می خواهد:

یا حسین عشق مرا خالص نما یک نظر بر حال این مخلص نما
نی سپه دارم که سرباز توام جان ز من بستان که جانباز توام

امام حسین؟ ع؟ شتابان خود را به بالین برادر می رساند، در حالی که
می فرماید:

آدمم ای ساقی سالار عشق آدمم ای بلبلی گلزار عشق
در نماز عشق محراب حسین در نبرد عشق بی تاب حسین
آدمم ای شیر صحرای کربلا مشک آبت را چه کردی با وفا؟

قمر بنی هاشم؟ ع؟ در حالی که سر خونین خود را در دامن مولا و

برادرش امام حسین؟ ع؟ احساس کرد با نغمه‌ای عاشقانه پاسخ داد:

گفت: برادر یافتم تعبیر چیست رمز فرمان تو را تفسیر چیست
 جو شد از سرچشمه‌ات آب حیات دوری از کویت بود عین ممات
 هفت دریا گفته‌اند دریا تویی آسمانها گفته‌اند بالا تویی
 آب من عشق لقاییت یا حسین حوض کوثر می‌شود حیران من

امام حسین؟ ع؟ از اینکه برادرش رمز ولایت را در شراب طهوری
 شهادت دریافت شادمان گشت و عیار عشق را خالص و طاهر کرد و فرمود:

آفرین بر همت والای تو آفرین بر عشق حرکتزای تو
 رمز پیغام مرا دریافتی جان به جانان جهان درباختی
 شد معطر عالمی از بوی تو اهل جنت جمله احسن گوی تو
 چونکه شیرین یافتی آزار عشق جان تو شد رونق بازار عشق
 عشق، جان را جاودانی می‌کند عاشقان را آسمانی می‌کند
 هر شهیدی بوی ریحان می‌دهد تا خدا هر لحظه فرمان می‌دهد
 ای برادر عشق، بیتاب تو است تشنگی هم تشنه آب تو است
 چشم تو تفسیر آیات خداست دست تو ابواب حاجات خداست
 آب اگر خواهد سکینه این بود تشنه خون شهیدان دین بود

بنابر این شراب طهوری مزد سعی و تلاش مشکور ساقی کربلا، قمر
 بنی هاشم است و این شراب، حالت جوشیدن و فوران کردن دارد؛ یعنی
 کام تشنه متوسلان به ساقی کربلا را سیراب می‌کند. از این رو قمر بنی
 هاشم «باب الحوائج» است که مصداق آیه قرآن است:

و سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا

(انسان/۲۲-۲۱)

خدایشان آنان را شرابی طهور و پاکیزه نوشانید. این است پاداش و مزد

ولایت و شراب طهوری قمر بنی هاشم؟ ع؟ ۱۰۷

شما و سعی شما ستوده است.

ولایت و شراب زنجبیلی حضرت علی اکبر؟ع؟

نقش علی اکبر؟ع؟ در کربلا کشف سرّ ولایت با شراب زنجبیلی است. از این شراب در آیه ۱۷ سوره انسان چنین یاد شده است:

وَ يُسْتَقْوَنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِرَاجِحُهَا زُجْجِيلًا (انسان/۱۷)

و می‌نوشند در کاسه‌ای که مزاج آن زنجبیلی است.

شراب زنجبیلی، باده‌ای گلگون است و تا انسان در راه خدا ویران

نشود و بنای تن را خراب نکند به او نمی‌نوشانند. به قول حافظ

صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ما را ز جام باده گلگون خراب کن

این شراب در کربلا با شهادت علی اکبر؟ع؟ ساخته می‌شود و هر

کس وصالش به کوی او افتد از این شراب می‌نوشد.

همه ما در تاریخ عاشورا خوانده‌ایم که علی اکبر؟ع؟ در گرماگرم

کارزار آب می‌طلبد، اما این آب معمولی نیست. علی اکبر؟ع؟ بهتر از هر

کسی می‌داند که در کربلا آب نیست، بلکه آنچه هست عطش و حرمان

است. اما این آبی که علی اکبر؟ع؟ طلب می‌کند آب زنجبیلی از چشمه

سار ولایت امام حسین؟ع؟ است.

ولایت و شراب زنجبیلی حضرت علی اکبر؟ ع؟ ۱۰۹

وقتی علی اکبر؟ ع؟ در اوج جنگ و کارزار خدمت پدر می‌رسد
عرضه می‌دارد:

ای پدر در گرم جنگ و کارزار می‌چهیدم از یمین و از یسار
ناگهان دیدم که حوران آمدند کوزه‌ها بر دوش غلمان آمدند
گفتم اینجا سرزمین کربلاست جنگ خونینی در این عرصه به پاست
از چه رو اینجا تردد می‌کنید صد خطر را جانب خود می‌کنید

در پاسخ من حوری به سخن آمد:

گفت حوری این مسیری آشناست رفت و آمد اندر آن از آن ماست
ما از این ره می‌روییم تا چشمه‌سار کوزه‌ها پر می‌نماییم از بهار
باز از این ره می‌روییم سوی جنان تا کنیم سیراب کام عرشیان

کام تشنه بهشتیان منتظر کوزه‌های ماست؛ کوزه‌هایی که از چشمه‌سار
ولایت امام حسین؟ ع؟ پر می‌شود.

علی اکبر؟ ع؟ می‌گوید در اینجا من تقاضا کردم:

گفتم من تشنه‌ام بنما صواب بر دهان من فشان چند جرعه آب
چون نمودم زان سو چند جرعه نوش از سرم رفت ای پدر یک لحظه هوش
دیدم آبش می‌دهد بوی حسین چشمه‌سار حوریان کوی حسین

در خلسه‌ای عرفانی علی اکبر؟ ع؟ در می‌یابد که شراب حقیقی از
کوثر ولایت می‌جوشد و این کوثر در وجود امام حسین؟ ع؟ جاری است.
لذا با اصرار و پافشاری به پدر عرضه می‌دارد:

ای پدر من تشنه‌ام آبم بده از ختام مسک نایابم بده
آن شرابی را که ساقی ساخته رمز مستی را در آن انداخته

ملاحظه می‌کنید که علی اکبر؟ ع؟ چه آبی طلب کرده است؟ او از

چشمه سار پدرش آب ولایت می‌خواهد. امام حسین؟ ع؟ هم در برابر این تقاضا می‌فرماید:

گفت حسین ای اکبر رعنا جوان گشتی آخر واقف راز نهان
ای گذر کرده ز آب زنجبیل آمده تا جویبار سلسبیل
لب گذارم این زمان روی لبست پر نمایم ز آب جان جوی لبست

در این حال امام حسین؟ ع؟ سبوی ولایت را بر لبان تشنه فرزند نهاد و علی اکبر؟ ع؟ نیز با حرص و طمع لبان پدر را مکید و سرشار از شراب زنجبیلی شد که ماده آن با شهادت تکمیل می‌شد و سر شهادت در اینجا بر او هویدا گشت:

چون علی اکبر لب بابا مکید چشمه حکمت در او آمد پدید
گفت عجب آب حیاتم داده‌ای باده از جام صفاتم داده‌ای
مست و شیوا گشته‌ام از شربتت بوی رضوان می‌دهم از تربتت
هر که یابد در درونت چشمه را می‌شکافد در تو جان خسته را
نیست دیگر طاقت ماندن مرا همچو زندانی بود این تن مرا

از اینجا بود که علی اکبر؟ ع؟ برای گلگون کردن شراب زنجبیلی به میدان شهادت می‌شتابد و فریاد می‌زد:

بار دیگر سوی میدان شد روان گفت پروازم دهید ای کوفیان
وارهیدم از جهان عاریه مست مستم از شراب جاریه
بر سریر عشق عالی همتم تا خدا باشد مقام و رتبتم

علی اکبر؟ ع؟ تنها شهیدی است که در حال انتقال به عالم برزخ با پدر سخن گفت، به طوری که وقتی امام حسین؟ ع؟ در لحظه شهادت او را به دامن گرفت عرضه داشت:

ولایت و شراب زنجبیلی حضرت علی اکبر؟ ع؟ ۱۱۱

جام کوثر را به دستم داده‌اند باده از جام الستم داده‌اند
وام خواهد کوثر از من آب تو اهل جنت جملگی بیتاب تو

ولایت و شراب کافوری حضرت قاسم؟ع؟

درباره شراب کافوری در آیه ۵ سوره انسان می‌خوانیم:

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا (انسان/۵)

همانا ابرار از کاسه‌ای شراب می‌نوشند که ترکیب آن کافوری است.

شراب کافوری آن است که فرشته‌ها از ترکیب و طعم و مزه آن باخبرند و اختصاص آن به حضرت قاسم؟ع؟ از آن است که این بزرگوار از عهده پاسخ به سؤال بسیار مهم ساقی ولایت، امام حسین؟ع؟ بنحوی بر آمد.

حضرت قاسم؟ع؟ برای رفتن به میدان به حضور عمو آمد و رخصت طلبید. امام حسین؟ع؟ دست در گردن او انداخت و هر دو در آغوش هم قرار گرفتند و بشدت گریستند. آنگاه فرمود: مرگ به کام تو چگونه است؟ حضرت قاسم؟ع؟ جواب داد: (احلی من العسل)

امام حسین؟ع؟ چون برادرزاده را لایق سبوی ولایت دید به او اذن میدان داد. حضرت قاسم سراسیمه به میدان رفت و گفت:

ولایت و شراب کافوری حضرت قاسم؟ ع؟ ۱۱۳

گر نسازم پاره پاره این بدن کی مرا خوانند فرزند حسن
در میان گیرید مرا با صد شتاب جسم من زخمی نمایید بی حساب
نیزه‌ها در رفتنم تأخیر شد اکبر از تأخیر من دلگیر شد

حضرت قاسم در حالی که دلاورانه می‌جنگید رجز خوانی هم می‌کرد
و سرودهای دلکش او فضای میدان را پر شمیم کرده بود. ناگهان تیری
در حلقه ابروی او نشست و چهره زیبای او را گلگون کرد.

ناگهان تیری رها شد سوی او جا گرفت در حلقه ابروی او
خون شده جاری ز روی روشنش آبیاری لاله شد در گلشنش
آمده تیری نشست بر گلوش گشته قاسم از رجز خوانی خموش
با گلی تشنه می‌گفت یا حسین باز زبانی بسته می‌گفت یا حسین

امام حسین؟ ع؟ که رزم برادرزاده را تماشا می‌کرد و شجاعت و
دلاوری او را تحسین می‌نمود، وقتی او را در خون غلطان دید شتابان
خود را به بالین او رساند.

چون حسین رزمش تماشا کرده بود بارک الله بارک الله گفته بود
پس سراسیمه به سوی او شتافت حلقه دشمن یکایک را شکافت
رفت به بالین برادرزاده‌اش دیده در خون پیکر صد پاره‌اش
گفت: سلام ای قاسم رعنا جوان من چگونه بینمت در خون تپان
کی گوی نازکت را پاره کرد داغ اکبر را برایم تازه کرد
ای شده صد پاره از شمشیر کین سر به زانویم بنه ای نازنین

امام حسین؟ ع؟ برادرزاده را در آغوش گرفت و قاسم بن حسن؟ ع؟
در حال جان دادن پاها را بر روی زمین می‌سایید و عمو عمو می‌گفت.
امام حسین؟ ع؟ در حالی که می‌گریست فرمود:

(عزّ علی عمّک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک فلا تنفعک اجابته)

سخت است بر عمومیت که او را بخوانی و نتواند تو را اجابت کند، یا اجابت کند اما به حال تو سودی نرساند.

امام حسین؟ع؟ نعش حضرت قاسم؟ع؟ را در بغل گرفت و آرام آرام او را به خیمه‌گاه رساند. اهل خیمام گریه‌کنان به استقبال حضرت قاسم آمدند و او را از آغوش عمو جدا کردند و در کنار نعش علی اکبر؟ع؟ قرار دادند و صدا به گریه و شیون بلند کردند. امام حسین؟ع؟ وقتی شیون و فریاد اهل حرم را دید همه آنها را به صبر و بردباری توصیه فرمود و شهادت را مرگی آسان و دلپذیر برای عاشقان دانست.

آنگاه امام حسین؟ع؟ خود را به بالین نعش حضرت قاسم؟ع؟ رساند و در زمزمه‌ای عاشقانه نوشیدن شراب کافوری را به برادرزاده تبریک گفت و فرمود:

تو چراغ خانه صاحب‌دلی عاشقان را شور و حال محفلی

آنگاه رو به حضار اهل حرم نمود و پیام شهادت حضرت قاسم؟ع؟ را این‌گونه انشا فرمود:

چون شهادت روزی جان می‌شود بر شهیدان مرگ آسان می‌شود
می‌دهد خونس به عالم این نوید زنده بادا تا ابد نام شهید

آری شهادت بهترین و شیرین‌ترین غذای جان است. آنانی که جان پاک و طاهر دارند و در سایه عبودیت و ریاضت، خود را ساخته‌اند بی‌صبرانه به دنبال شهادت می‌گردند. وانگهی شهادت راز ولایت را کشف می‌کند و اسرار عالم غیب را به روی عاشقان تشنه می‌گشاید و اگر انسان به این مقام نرسد توان درک آن را ندارد و بهتر است این راز همچنان پنهان بماند.

ولایت و شراب کافوری حضرت قاسم؟ ع؟ ۱۱۵

با بیدلان مگویید اسرار عشق و مستی تا بیخبر بماند در درد خودپرستی

براستی راز طراوت و تازگی حادثه عاشورا همین است که بزرگترین
راز عالم هستی را در خود دارد و همان طور که امام حسین؟ ع؟ فرمودند،
تا انسان سالک مرگ را آسان نبیند، به رمز و راز آن واقف نخواهد شد.

ولایت و شراب سلسبیلی علی اصغر؟ع؟

در مورد شراب «سلسبیلی» در آیه ۱۸ سوره انسان می‌خوانیم:

عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا (انسان/۱۸)

چشمه‌ای است در آن، که سلسبیل نامیده می‌شود.

شراب سلسبیلی از چشمه‌ای است که در بهشت ولایت جاری است و ترکیب آن در اختیار اهل بیت؟عهم؟ است و هر کسی را که عاشق صادق خود یافتند از این شراب سلسبیلی سیراب می‌کنند.

اختصاص این شراب به علی اصغر؟ع؟ از آن روست که در روز عاشورا برای پدر بیتابی می‌کرد. مادرش رباب از شدت تشنگی، شیری در پستان نداشت و هرچه طفل شش ماهه‌اش را لایبی لایبی می‌داد آرام نمی‌گرفت تا اینکه علی اصغر؟ع؟ به زبان حال به مادرش گفت:

گفت مادر طفل شیرخوارم مکن با غم لایبی آزارم مکن
زود بگشا از تنم قنداقه را دور کن از غیرتم گهواره را

وقتی امام حسین؟ع؟ از میدان نبرد به خیام اهل بیت آمد، مادر علی اصغر؟ع؟ ببقراری کودکش را خدمت امام بیان داشت.

امام حسین؟ع؟ در پاسخ فرمود:

کودکم تنها با شیر ولایت آرام می‌گیرد. او به پرواز در فضای ولایت میل دارد و می‌خواهد با این سن کم کاری بزرگ انجام دهد و ثابت کند که دلدادگی و دلستانی به سن کم یا زیاد نیست؛ مهم آن است که انسان بفهمد عشق با روشن‌دلی و سبکباری به دست می‌آید.

به قول حافظ شیرین گفتار:

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد به گوش
کاندرین دیر کهن کار سبکباران خوش است
حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلی است
تا نپنداری که احوال جهانداران خوش است

با این فرض، سبکبارتر و صافتر و شفافتر از علی اصغر؟ ع؟ در کربلا کیست که طالب کوی ولایت گردد؟ از این‌رو امام حسین؟ ع؟ به مادرش رباب فرمود:

عاطفه با عشق همگون کی شود عقل بی‌احساس مجنون کی شود
بیش از این بیتاب و دلگیرش مکن فکر آب و خواب و هم شیرین مکن
اصغر من تشنه تیر بلاست افسر شش ماهه‌ام در کربلاست
غنچه نشکفته حاصل می‌دهد آسمان را جرأتش دل می‌دهد
عشق را نادیده جوید کوبه کو آب را از من بنوشد جو به جو

از این‌رو امام حسین؟ ع؟ طفل بی‌قرارش را در آغوش می‌گیرد و به میدان می‌رود. علی اصغر هم که آغوش پدر برای او گهواره قرار و آرامش است گویی به همه چیز رسیده است.

گویی دشمن نتوانست این وصال را تماشا کند. حرمله ناگهان تیری از کمان رها کرد و گلوی نازک علی اصغر را نشانه رفت و گوش تا گوش او را برید. امام حسین؟ ع؟ دستهایش را زیر گلوی بریده گرفت و

خونش را به آسمان پاشید و در این حال با خود زمزمه می‌کرد:
 شد حسین گریبان ز مرگ کودکش بوسه زد بر دستهای کوچکش
 گفت: بخواب اکنون که شیرت داده‌اند زهر نامردی ز تیرت داده‌اند

آنگاه امام حسین؟ع؟ فرمود:

(اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا)^۱

خدایا تو خود بین ما و مردمی که ما را دعوت کردند تا یاری نمایند و ما را کشتند قضاوت فرما.

ناگهان ندایی از آسمان شنید که می‌گوید:

(دعه یا حسین فانّ له مرضعا فی الجنّه)

یا حسین! علی اصغر را واگذار که در بهشت برای او شیردهنده‌ای است.
 پس از آن امام حسین؟ع؟ دستها را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:

(هوّن ما نزل بی انه بعین الله تعالی)

آنچه بر من وارد می‌شود گواراست که برای خدای متعال و در حضور اوست.

آنگاه دل‌بندش را در آغوش گرفت و به طرف خیم اهل بیت آمد و قن‌داقه بی‌جان‌ش را به مادرش سپرد.

برد سوی مادرش گفت ای رباب اصغرت را سیر بنمودم ز آب بد شهادت چاره بیتابیش ناله بابانی لایابیش

نام اصلی علی اصغر عبد الله رضیع است که در زیارتش می‌خوانیم:

(السلام علی عبد الله الحسین الطفل الرضيع، المرمی الصریع المتشخط دما المصتعد دمه فی السماء المذبوح بالسهم فی حر ابیه. لعن الله راقیه حرملة بن کاهل الاسدی و ذویه)

سلام بر عبد الله فرزند حسین، طفل شیرخواری که با تیر دشمن شهید شد و به خونش آغشته گردید؛ همان که خونش به آسمان بالا رفت و در دامن پدر با تیر دشمن ذبح شد. خدا تیرانداز او حرملة بن کاهل اسدی و همدستانش را لعنت کند.

ولایت و رحیق مختوم عبد الله بن حسن

در سوره مطفّین، آیه ۲۵ می‌خوانیم:

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ (مطفّین/۲۵)

به آنان بنوشانند شراب ناب و سر به مهر را.

وجه اختصاص این آیه به عبد الله فرزند امام حسن مجتبیٰ؟ ع؟ از آن رو است که این نوجوان یازده ساله، مقام شهادت امام حسین؟ ع؟ را مشاهده کرد و سراسیمه به سوی عمویش می‌شتابد که دشمنان او را در قتلگاه محاصره کرده بودند. وقتی عمه‌اش زینب؟ عها؟ مانع رفتن او می‌شود فریاد می‌زند:

من چسان بینم عمویم سینه چاک این چنین افتاده اندر روی خاک
دشمنان هر سو بر او خنجر زنند گویی عمه قلب من را می‌درند
عمه جان منعم مکن از رفتنم از عمویم گو چگونه دل کنم
ناگهان از چنگ زینب شد رها دم به دم می‌کرد عمویش را صدا
با دو پای کودکانه می‌دوید تا به بالین عموی خود رسید

امام حسین؟ ع؟ که لحظه‌ای از خیمه‌گاه غافل نبود مشاهده کرد، عبد الله شتابان به طرفش می‌آید و خواهرش زینب هم او را تعقیب می‌کند.

امام آغوش گشود و عموزاده را به سینه خود چسباند. ناگهان ملعونی شمشیرش را کشید تا بر پیکر امام حسین؟ ع؟ فرود آورد. عبد الله در حالی که دست خود را جلو شمشیر آورد گفت:

(یا بن الخبیثه أقتل عمی؟)

فرزند بدکاره! آیا می خواهی عمویم را بکشی؟
در این حال آن ملعون شمشیر را فرود آورد و دست کوچکش را از بازو قطع کرد.

دید شمشیر کشیده بر سرش یک لعینی تا زند بر پیکرش
دست خود را زیرش حائل کرده بود میل آغوش عمو دل کرده بود
همزمان شمشیر را آورد فرود آن لعین دستش ز بازو قطع نمود

امام حسین؟ ع؟ در حالی که خون از بدن مبارکش می چکید، کودک بی دست خود را در آغوش گرفت و او را ناز می کرد و به صبر و شکیبایی سفارش می نمود.

کرد عبد الله فریاد و فتاد شد حسین گریان و آغوشش گشاد
سینه چسباند به روی سینه اش سینه روشنتر از آینه اش
چشم خون آلود خود را باز کرد کودک بی دست خود را ناز کرد
دم به دم او را نوازش کرده بود بر شکیبایی سفارش کرده بود
گفت تو را خیر و سعادت یار شد طالب جان تو هم دلدار شد
چون گذشتی از حصار جان و تن پر ز نور حق شدی در پیش من

در همین حال حرمله ملعون تیری به سوی این طفل رها کرد و قلب او را به سینه عمویش دوخت و در دم او را شهید کرد:

ناگهان آمد در آن دم حمله تیر انداخت جانیش با هر وله
قلب او را دوخت با قلب عمو تا شود دانای رازش مو به مو

از این رو، قلب کوچک او به قلب امام حسین؟؟ که عرش الله است
راه پیدا کرد و از مرکز بحر حیات آب بقا نوشید و معنی عشق راستین را
در آستین بی دست دید و «رحیق مختوم» را بی واسطه سر کشید و در
سنین کودکی و نوجوانی پیر صحرای عشق شد:

دست ببریده درون آستین می شود معنی عشق راستین
کودکی را عشق، پرواز آورد آنچه می خواهد در آغاز آورد
قطره ای را عشق دریا می کند کودکی را مرد صحرا می کند

امام حسین؟؟ که این همه بیرحمی و قساوت را از دشمن مشاهده
کرد دستانش را به آسمان بلند کرد و فرمود:

(اللهم امسك قطر السماء و امنعهم برات الارض اللهم فان متعتهم الى حين
فقرتهم بودا و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض الولاة عنهم ابدًا فانهم دعونا لينصرونا
ثم عدوا علينا فقتلونا)^۱

خدایا! باران رحمت را از آنان دریغ دار و برکات زمین را از آنان باز دار.
بار خدایا! اگر به آنان مهلت می دهی، جمعیتشان را پراکنده ساز و آنها را
دسته دسته و گروه گروه گردان و زمامدارانشان را هرگز از آنها راضی
مگردان، که اینها ما را دعوت کردند که یاری کنند اما بر ما ستم نموده و ما
را کشتند.

بدن عبد الله بن حسن در میان قتلگاه ماند و همراه بدن عمویش
مورد تاخت و تاز و لگدمال سم اسبان کوفیان قرار گرفت و بدن نازک و

کوچک‌کش کاملاً خمیر شده بود. بدین ترتیب در اوج فنای ولایت امام حسین؟ ع؟ قوام گرفت و به همه عاشقان ولایت، درس فنا شدن در کوی ولایت اهل بیت؟ عهم؟ آموخت.

از اینجا معلوم می‌شود که چرا حضرت زینب؟ عها؟ نتوانست مانع رفتن او به میدان شود و چرا عبد الله آن‌گونه عاشقانه خود را به سینه عمو چسباند و پیوسته می‌گفت:

(لا و الله لا افارق عمی)

نه، به خدا قسم از عمویم جدا نمی‌شوم.

آری چنین است. عشق راستین نوجوان یازده ساله‌ای به ولایت که در همیشه تاریخ به همه شیعیان درس می‌آموزد تا در میدانها لاف‌زنان بی‌عمل از عاشقان فداکار و صادق شناخته شوند. به قول حافظ

ساقیا در گردش ساغر تعلل تا به چند
دور چون با عاشقان افتد تسلسل بایدهش
کیست حافظ تا ننوشد باده بی‌آواز رود
عاشق مسکین چرا چندین تحمل بایدهش

ولایت و شراب تسنیم سید الشهداء

در قرآن کریم درباره این شراب آمده است:

وَ مَرَّجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (مطففین/۲۸-۲۷)

ترکیب عناصر آن شراب از عالم بالاست. سرچشمه‌ای که مقربان خدا از آن می‌نوشند.

وجه اختصاص این آیه به سالار شهیدان، امام حسین؟ ع؟ آن است که این چشمه شراب در قلب مبارک او می‌جوشد و همان‌طور که ملاحظه کردیم مقربان کوی یار یکی پس از دیگری از این چشمه نوشیده‌اند و تا ابد هم این چشمه در عالم ملک و ملکوت جاری است.

عاشوراییان کربلای ایران طی هشت سال دفاع مقدس از این چشمه‌سار نوشیدند و سرمست شدند و رمز و راز هستی را در آن شراب یافته‌اند. امام حسین؟ ع؟ پس از شهادت فرزندان و برادران و همه یارانش تنها به میدان آمد، گویی که جمال آفتاب در میان ابرهای تیره جهل و حماقت پنهان می‌شود.

بعد از آن آمد حسین با صد نوا بی‌کس و تنها به میدان بلا شد مهیا بهر جنگ و کارزار داد‌گرددش در کف خود ذوالفقار

در جمالش آفتاب انبیا پر شد از نورش فضای کربلا

امام حسین؟ ع؟ آرام آرام خود را به سپاه عمر بن سعد نزدیک می‌کند و در جایگاهی قرار می‌گیرد که صدایش به گوش همگان برسد. آنگاه با معرفی خود، از حقیقت ولایت پرده بر می‌دارد و می‌فرماید:

باب من باشد علی مرتضی افتخارم جد پاکم مصطفی
مادر من از سلال احمد است جلوه فیض خدای سرمد است
ما سراج حق شدیم اندر نهان مظهر نور خدا اندر جهان
حوض کوثر مادرم زهرا بود آب او جاری درون ما بود
شد ولایت چشمه آب حیات هر که نوشد او بود اهل نجات
در جهان هر ذره را جان می‌دهیم هر چه استدعای اوست آن می‌دهیم
آسمانها روشنند از نور ما بحرهای کف می‌زنند از شور ما
این زمین دارد ز مهر ما قرار کوهها در منظر ما استوار
مانده از آن سلسله تنها منم نور حقم گرچه پنهان تنم

این سخنان امام حسین؟ ع؟ که از آسمان حکمت ولایت می‌بارید بر دل‌های شوره‌زار و تیره جهالت و تعصب اثر نکرد و سپاهیان سنگدل همچنان بر طبل جنگ می‌کوبیدند.

امام حسین؟ ع؟ برای تماشایی کردن حماسه خود در صحیفه تاریخ بشر، نکته‌ها و عبرت‌هایی جاودان و به جا ماندنی به نمایش در آورد.

از خواهرش زینب کبری؟ عها؟ پیراهنی کهنه می‌طلبد و می‌فرماید:

(ایتونی بثوب خلق لا یرغب فیه احد)

جامه کهنه‌ای برایم بیاورید که هیچ کس به آن رغبت نکند.
راز پیراهن کهنه، عریانی عشق از اغیار و همه چیز دنیاست؛ هر چه عشق از دنیا عاریتر باشد درخشش آن بیشتر است.

وقت رفتن گفت بیا ای خواهرم جامه‌ای نذرت نهاده مادرم
بعد مرگ ای زینبم آن پیرهن شایدم گردد بر اندامم کفن
گرچه دانم چون در افتم روی خاک دشمنان جسمم نمایند چاک چاک
با وجود این پیوش اندر برم چونکه باشد یادگار مادرم

حضرت زینب؟ عها؟ که بعد از برادر آموزگار کلاس عشق است، از
مشاهده این صحنه‌های کربلا بشدت بیتابی می‌کند. وقتی در برابر اصرار
امام حسین؟ ع؟ قرار می‌گیرد، پیراهن کهنه را به برادر می‌دهد و از او
تقاضا می‌کند:

گفت: بفرما لیک در نذدم مپوش گر بیوشی می‌رود زینب ز هوش
کی کفن‌آرایی خواهر می‌کند؟! خود بر اندام برادر می‌کند

امام حسین؟ ع؟ دور از چشم خواهر پیراهن کهنه را بر اندام خود
می‌پوشاند. آنگاه به نزد خواهر می‌آید و از او می‌خواهد که زیبایی
پیراهن را تماشا کند:

گفت حسین ای خواهر غم پرورم بین چه زیبا شد کفن اندر برم

آری، راز کفن‌پوشی بر اندام میت هنگام مرگ همین است؛ یعنی ای
خدا! بنده‌ات هنگام خروج از دنیا عاری از همه دلبستگیها و تعلقات
دنیوی به سویت می‌آید. هر کس عشق بریان دارد جسم عریان دارد.
به قول استاد علامه حسن‌زاده آملی:

دل بریان شده‌ام حاصل عرفان من است
ارمغانی است که از جانب جانان من است
بس که در کوره عشقش به فغان آمده‌ام
مشت من سینه من چکش و سندان من است

امام حسین؟ ع؟ که حافظ سرّ الهی است و شراب تسنیمی را در خود جاری دارد و بهشت با همه عظمتش یک قطره از آن را آرزو می‌کند، هنگام وداع با دنیا پیراهن کهنه را به عنوان کفن و نماد وارheidن از دنیا به تن می‌کند و به شیفتگان مکتب عشق می‌آموزد که با دنیا این‌گونه وداع کنید و همان‌طور که هنگام مرگ جسم را عریان می‌کنند، دل شما هم از دنیا و علایق آن عریان باشد و سالک تا در تنور فراق بریان نشود عریانش نمی‌کنند. به قول حافظ

چاک خواهم زدن این دل‌ق ریایی چه کنم
روح را صحبت ناجنس عذابی است الیم
تا مگر جرعه نشانند لب جانان بر من
سالها شد که منم بر در میخانه مقیم

ولایت و یاری کائنات

وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ (اسراء/۴۴)

همه اشیا در عالم به حمد و تسبیح خدا مشغولند ولی شما به تسبیح موجودات آگاه نیستید.

براساس این آیه همه موجودات عالم شعور دارند و به ستایش خالق خود مشغولند. منتهی ما خاکیان غافل توان درک تسبیح آنها را نداریم. مولوی بسیار زیبا گفته است:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هشیم با شما نامحرمان ما خامشیم

اما امام معصوم؟ ع؟ کسی است که نه تنها تسبیح و ستایش کائنات را می‌فهمد بلکه مبدأ شعور و ستایش کائنات است و همه موجودات هستی خود را وامدار ولایت امام و افاضه وجود او از مبدأ جل و علی هستند. این جهان فانی و جانها باقیند همچو رودی در ولایت جاریند

در کربلا شاهد اظهار ارادت و وفاداری موجودات هستی به امام حسین؟ ع؟ هستیم. آنجا که امام استغاثه کرد و فرمود:

(هل من ناصر ینصرنی؟)

آیا از یاری کنندگان کسی هست که مرا یاری کند؟
کوه و باد و خاک همه اعلام آمادگی کردند که کوفیان را ببلعند و
نابود کنند:

کوه ندانست این و در فریاد شد بهر همراهی مهیا باد شد
ناگهان دیده زمین از سوز درد حفره‌هایی چند در خود باز کرد
آفتاب با شعله‌های آتشین گفت مرا رخصت بده ای شاه دین
تا فرستم خرمنی از شعله را تلّ خاکستر نمایم کوفه را

حتی جنیان در سرزمین کربلا ظاهر شدند و برای یاری امام
حسین؟ ع؟ اعلام آمادگی نمودند.

جنیان خود را هویدا کرده‌اند بهر یاریش تمنا کرده‌اند

امام حسین؟ ع؟ در پاسخ به این همه وفاداری فرمودند:

گفت: آنها را چه دارید در گمان قدرت خود می‌دهید بر من نشان
قصدم از یاری ز روی ضعف نیست موج دریا مضطرب از کف نیست
گر ز روی قهر و نیستی دم زخم لنگر هستی ز جایش بر کنم
نشأت کون و مکان از کان من هستی عالم همه از جان من

مورد دیگر اینکه امام حسین؟ ع؟ به سوی میدان می‌رود و شمشیرها و
نیزه‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

(ان کان دین محمد لم یستقم الا بقتلی فیاسیوف خذینی)

حال اگر دین جدم محمد؟ ص؟ جز به قتل من پایدار نمی‌ماند پس از
شمشیرها مرا در میان گیرید.

پس مرا شمشیرها زخمی کنید قبض جان را این زمان حتمی کنید
هر دلی خونم بنوشد نوش او چونکه گردم جمله عقل و هوش او

پس از فرمایش امام حسین؟ ع؟ شمشیری به سخن آمد و عرضه داشت:

ناگهان شمشیری آمد در سخن گفت چه فرمانی است این ای روح من
عالمی سرگشته روی تو است هر چمن آکنده از بوی تو است
آب دریا از تو آید در خروش دوزخ از مهر تو می‌گردد خموش
نور خورشید از ضمیر پاک تست کوه را بینم که سینه چاک تست
آنچه بینم در زمین و آسمان تو بر آنها می‌دمی هر لحظه جان

به طوری که ملاحظه می‌شود شمشیر به سر ولایت در عالم هستی واقف است و شعور و آگاهی او از کوفیان جاهل که در مقابل امام خویش صف کشیده‌اند بیشتر است. آنگاه شمشیر در ادامه می‌گوید:

گرچه جنس جامدم از آهن است لیک مهرت یا حسین اندر من است
خوب می‌دانی که با تو همدمیم با یزید و لشکرش نامحرمیم
ما ز تو هر لحظه فرمان می‌بریم گر بخواهی قلب دشمن می‌دریم

امام حسین؟ ع؟ پس از تشکر از ادب شمشیر فرمودند:

گفت حسین شمشیر را ای با ادب قدرشناس من شدی از لطف رب
آنچه می‌گویی تو را دستور نیست چون حسین بر مرگ خلق مأمور نیست
اقتضای حالشان خون خوردن است اقتضای حال من جان دادن است
خواهشی دارم کنون ردم مکن شرمسار محضر جدم مکن
چونکه دین جد من اندر جهان جز به قتل من نماند جاودان
می‌دهم رخصت شما را ای سیوف در میان گیرید مرا با این صفوف

بنابراین شمشیرها و نیزه‌ها در روز عاشورا با اجازه امام حسین؟ ع؟ بر بدن مبارک او نشستند:

نیزه‌ها گشتند به سوی او روان امر او اجرا نمودند بی امان

آری در ولایت اسراری است که هر انسان غافل و آلوده دل، آن را درک نمی‌کند و کار بشر در سیر (اسفل سافلین) به جایی می‌رسد که امام خود را که قلب حیات آفرینش است با زشتی و بیرحمی هرچه تمامتر می‌کشند و از این جنایت افتخار هم می‌کنند.

آری انسان اگر ذره‌ای از صراط مستقیم بلغزد به دام شیطان گرفتار می‌شود و از حیوان هم گمراهرتر می‌شود (اولئک کالانعام بل هم اضل) مگر اینکه به قول حافظ لطف خدا انسان را دستگیری کند:

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم

ولایت و شوق شهادت

وَ لَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَ لَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ (بقره/۱۵۴)

کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مپندارید بلکه زنده‌اند ولی شما نمی‌دانید.

درک حقیقت شهادت با مذاق مادی ما سازگاری ندارد و بسیاری از ماها در زندگی مادی خود مخاطب «لا تشعرون» هستیم و تا نفس خود را از لذایذ مادی نپالاییم، از حقیقت شهادت جز حکایت می‌لعل و شیرین‌دهنان چیزی نخواهیم دانست.

چه زیبا گفت حافظ:

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم
 که شهیدان که‌اند این همه خونین‌کفنان
 گفت حافظ من و تو محرم این راز نه‌ایم
 از می‌لعل حکایت کن و شیرین‌دهنان

اما شهادت برای امام حسین؟ ع؟ آرزویی دیرینه است، زیرا با شهادت، دوران فراق به پایان آمده و لحظه وصال و ملاقات با محبوب فرا می‌رسد. لذا هرچه به مقصود نزدیکتر می‌شود، چهره او زیباتر و برافروخته‌تر می‌شود.

چنانکه امام سجاد؟ع فرمودند:

(کَلَّمَا يَشْتَدُّ الْأَمْرُ يَشْرِقُ لَوْنُهُ وَ تَطْمَئِنُّ جَوَارِحُهُ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: انظُرُوا كَيْفَ لَا يَبَالِي بِالْمَوْتِ)^۱

هرچه کار بر ابا عبد الله سخت تر می شد چهره اش درخشنده تر و اعضا و جوارحش مطمئن تر و آرام تر می شد تا آنکه بعضی از سپاهیان عمر بن سعد به دیگران می گفتند: ببینید که چطور از مرگ باکش نیست.

عبد الله عمّار یکی از سپاهیان کوفه می گوید:

(فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَدْ قُتِلَ أَوْلَادُهُ وَ اصْحَابُهُ اِرْبَطَ جَاشَا مِنْهُ وَ لَا اِمْضَى جَنَانًا مِنْهُ)^۲

به خدا قسم کسی را ندیده ام که جمعیت انبوهی او را محاصره کرده باشند و اولاد و اصحابش کشته شده باشند همانند حسین؟ع که با قلبی محکم و مطمئن بر دشمن بتازد.

و چون بر میمنه حمله می کرد این رجز را می خواند:

الموت اولی من رکوب العار والعار اولی من دخول النار

مرگ سزاوارتر از ننگ سازش است و ننگ شایسته تر از ورود به جهنم.

و چون بر میسره دشمن حمله می کرد این رجز را می خواند:

انا الحسین بن علی الیت ان لا انثنی
احمی عیالات ابی امضی علی دین التبی

من حسین فرزند علی؟ع؟ هستم و سوگند خورده ام که از تصمیم خود برنگردم و از دستاورد پدرم دفاع می کنم و به دین پیامبر؟ص از دنیا

۱. حسین نفس مطمئنه، ص ۲۸۵

۲. حیات الحسین، ص ۲۷۶ - ۳۳۰

می‌روم.^۱

دشمن وقتی دید که امام حسین؟؟ ع؟ با شجاعت تمام از میمنه و میسره بر آنها می‌تازد؛ چاره‌ای ندیدند مگر اینکه از هر طرف او را تیر باران نمایند.

یک تیر به دهان مبارک امام خورد و خون چون چشمه آب جاری شد و در این موقع با خدای خود چنین نیایش می‌کرد:

(اللهم انّ هذا فيك قليل)

بار خدایا! این صدمات چون در راه تو و برای توست اندک است.

ملعونى بی‌رحم در وسط میدان سنگی به پیشانی امام زد که خون از آن جاری شد. امام برای اینکه خون، جلو چشمانش را نگیرد، پیراهن خود را بالا زد تا خون از پیشانی پاک کند که ناگهان ملعونى تیر سه شعبه‌ای بر قلب مبارکش فرود آورد. در این لحظه امام آماده مرگ شد، چشمانش را به آسمان خیره کرد و این دعا را تلاوت فرمود:

(بسم الله و بالله و على ملة رسول الله اللهم انك تعلم انهم يقتلون رجلا ليس على وجه الارض ابن بنت نبي غيري)

به نام خدا و به دین رسول خدا. خدایا! تو می‌دانی که اینها کسی را می‌کشند که جز او در روی زمین نوه پیامبری وجود ندارد.

در این حال امام حسین؟؟ ع؟ روی زانویش نشست و یاران شهیدش را صدا می‌زد:

روی زانویش نشست آن بینوا کرد یاران شهیدش را صدا گفت: وصال یار را قابل شدید از تفرق رسته و یکدل شدید

اندرکی آهسته‌تر ای کاروان تا بیایم با شما ای هم‌رهان
آمدند خیل ملایک صف به صف می‌برند خون شما را کف به کف

آری فرشتگان صف به صف از آسمان می‌آمدند و خون شهیدان
بوپژه خون ولیّ خدا را تبرکا می‌بردند. به همین دلیل امام حسین؟ع؟
خون بدنش را به هوا پاشید و تنها یک قطره از آن خون به زمین آمد و با
خاک آمیخته شد. آن خاک را هم فرشتگان برده‌اند. بقیه آن خاک به
عنوان تربت کربلا مشام عاشقانش را معطر می‌کند.

خاکتان را هم چو گنجی در طبق می‌برند تا بارگاه ذات حق
کی شود عاشق خوراک دیو و دد محو عشق است صاحب عقل و خرد
جمله عالم بود معلول عشق خون عاشق هم بود مأکول عشق
زین سبب خونش بپاشید در هوا تا ملایک را دهد حال صفا
زان صفا دست تحرک خورده‌اند خاک او را هم تبرک برده‌اند

سرانجام شوق وصال در امام حسین؟ع؟ شعله می‌کند و زبان از گفتار
رسته و دیده از جهان بسته منتظر ورود به محضر باری تعالی است.

شمر ملعون در این لحظه دید امام حسین؟ع؟ زمزمه‌ای عارفانه زیر
لب دارد. چون گوش به نزدیک لب آورد شنید که می‌فرماید:

می‌شنید آرام در زیر لبش دائماً تسبیح و یا رب یا ربش
با خدا گوید که این جور و جفا بر من آسان است اگر گشتی رضا
نزد تو با جسم خونین آمدم ضامن و احیاگر دین آمدم
خون من از راه احسان در پذیر من فقیرم من فقیرم من فقیر

۲۸

ولایت و صبر

خداوند متعال در سوره یونس، آیه ۱۰۹ می‌فرماید:

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُذَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (یونس/۱۰۹)

(ای رسول!) از وحی خدا پیروی کن و راه صبر پیش‌گیر تا وقتی که خدا حکم کند، که او بهترین حکم‌فرمایان است.

یکی از جلوه‌های ولایت در کربلا، صبر است و آن از مشکات ولایت امام حسین؟ ع؟ بر اهل بیت حرم تجلی می‌کند. این تجلی به هنگامی است که امام برای وداع آخرین، به خیمه‌گاه می‌رود و تمام زنان حرم را صدا می‌زد. همه سراسیمه از حرم بیرون می‌آیند و در اطراف امام حسین؟ ع؟ اجتماع می‌کنند.

امام به خواهرش زینب فرمود:

(اوصيك بنفسك خيرا)

تو را به خوبها سفارش می‌کنم.

در این مسیر صبر و بردباری پیشه کنید. حتی اگر سکینه را می‌زنند، شیون مکن.

گر خورد سیلی سکینه دم‌مزن با دم خود عالمی بر هم‌مزن

در این هنگام زنان شیون‌کنان صدا به گریه و واویلا بلند کردند و

صورتها را می خراشیدند. جدشان رسول خدا؟ ص؟ را صدا می زدند و استغاثه می کردند.

براستی در روز عاشورا بر اهل حرم زمانی سخت تر از این لحظه نبود، زیرا زنان اهل بیت می دیدند که همه انصار و یاران و برادران و برادرزادگان به شهادت رسیده اند و تنها حسین، مظهر عزت و غیرت الهی پناهگاه آنهاست و او هم قصد دارد به راهی برود که بازگشت ندارد.

امام حسین؟ ع؟ وقتی خود را در میان ضجه و ناله زنان و اطفال بی پناه می بیند بشدت متأثر می شود و همه را به سکوت و صبر و بردباری امر می کند.

آیید تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ ناله خیزد وقت وداع یاران
با کاروان بگوئید احوال اشک چشمم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران

حضرت سکینه؟ عها؟ جلو آمد و عرض کرد:

(یا ابة استسلمت للموت؟)

ای پدر! آماده شهادت شده ای؟

امام فرمود:

(کیف لا یتسلم للموت من لا ناصر له و لا معین)

آخر چگونه تسلیم مرگ نشود کسی که یار و یآوری ندارد.

فقالت: (یا ابة ردنا الی حرم جدنا)

پدر جان! ما را در این صحرا رها مکن، به حرم جدمان برگردان.

امام فرمود:

(هیئات لو ترك القطا لنام)

فرزندم! مرا امان نمی دهند. اگر مرغ قطا را به حال خود واگذارید در

لانه اش می خوابد.

نزد او آمد سکینه با شتاب
گفت: بیا لختی به نزد من نازنین
قلب من آرام گیرد پیش تو
من به قربان تو و تشویش تو
قصد رفتن کرده‌ای بی ما چرا
گر که بی ما می‌روی اینجا چرا
بی تو بابا معجز ما می‌درند
خیمه ما را به یغما می‌برند
من چسان بینم تو را بی دست و سر
در میان دجله خون غوطه‌ور

حضرت سکینه که بیش از همه ناراحت بود و ساکت نمی‌شد امام حسین؟ ع؟ او را به سینه چسباند و اشکهایش را از صورتش پاک کرد و فرمود:

سکینه جانم بدان که بعد از مرگ من گریه زیادی خواهی کرد. دخترم! تا جان در بدن دارم با اشک خود قلب مرا آتش مزن. اما پس از کشته شدنم تو از هر کسی سزاوارتر به گریه کردن در عزای منی، ای بهترین زنان!^۱

در این لحظه امام حسین؟ ع؟ خواهرش زینب را به حضور طلبید و او را منبع تجلی صبر بر اهل بیت حرم خواند و فرمود:

جمع کن در خیمه اطفال مرا
بیس از این آتش مزن حال مرا
صبر باید کرد هنگام بلا
گر خدا باشد از آن محنت رضا
ذکر حق کن تا دلت محکم شود
سیل غم در پیش تو شبنم شود
دامن پر مهر خود را باز کن
کودکانم را دمادم ناز کن

بعد من ای خواهرم شیون مکن بالاحص در منظر دشمن مکن
در نگاهت صبر یزدان دیده‌ام کوه را سرگشته در آن دیده‌ام

آن شاعر عرب چه خوب گفته است:

فلو انّ ایوباً رأى بعض ما رأى لقال بلى هذا العظيمة بلواه

اگر ایوب با همه صبرش کمی از مصیبت امام حسین؟ ع؟ را می‌دید
اعتراف می‌کرد که این مصیبت بزرگی است.

آری مصیبتی که بر اهل حرم نازل شد اصلاً تحمل کردنی نیست مگر
با صبوری که امام حسین؟ ع؟ با دم ولایی خود بر سینه زنان و کودکانش
دمید.

اگر این صبر و شکیبایی در مدت اسارت در زنان بی‌پناه نبود نه تنها
به مأموریت خود بخوبی عمل نمی‌کردند بلکه خود نیز مغلوب غم
جانگاہ یاران و عزیزان خود می‌شدند. به قول حافظ

زبان خامه ندارد سر بیان فراق و گرنه شرح دهم با تو داستان فراق
کنون چه چاره که در بحر غم به گردابی فتاد زورق صبرم ز بادبان فراق

ولایت و عزّت و افتخار

در سوره منافقون، آیه ۸ می‌خوانیم:

وَ لِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُوْلِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يُعْلَمُوْنَ (منافقون/۸)

عزّت مخصوص خدا و رسول و اهل ایمان است ولیکن منافقان از این معنی آگاهی ندارند.

اهل بیت؟ عهم؟ مظهر عزّت و اقتدار الهی بودند. سخنان امام حسین؟ ع؟ در کربلا نمونه‌های اعلاّی آن است، به طوری که اصلاً حاضر نیست عزت نفس خود را به مردی پست و فرومایه تسلیم کند. لذا با اقتدار تمام در برابر فشار بی‌امان سپاهیان کوفه می‌ایستد و به جهانیان درس عزّت و آزادگی می‌آموزد:

(و الله اعطيكم بيدي اعطاء الذليل و لا افرّ فرار العبيد انّي عذت بربي و ربكم ان ترحمون)^۱

به خدا سوگند مانند افراد فرومایه تسلیم شما نخواهم شد و مانند بردگان هم فرار نخواهم کرد و تنها به خدای خود و خدای شما پناه می‌برم از اینکه خون مرا بریزید.

ابن ابی‌الحدید در مورد درسی که امام حسین؟ ع؟ به جهانیان

۱. ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۱۳

آموخت می‌نویسد: کشته شدن با شمشیر، زندگی است لیکن زندگی با ذلت مرگ است.

آن شاعر عرب هم زیبا گفته است:

و الحسين الذي رأى الموت في حياة و العيش في الذلّ قتلا

الم

حسین کسی است که مرگ با عزت را حیات و زندگی ذلتبار را مرگ می‌داند.

امام حسین؟ ع؟ وقتی فشار سخت ابن زیاد را برای بیعت با یزید می‌بیند در عالیت‌ترین بیان می‌فرماید:

(الا و انّ الدّعی بن الدّعی قد رکزنی بین اثنتین السّلة و الذّلة هیهات منّا الذّلة)

همانا زنازاده پسر زنازاده مرا میان دو امر مخیر ساخته است؛ کشته شدن با شمشیر یا پذیرش ذلت. چه دور است ذلت از ما!

من ز جهل و فسق کوفه خسته‌ام دل به مرگی با سعادت بسته‌ام
نیست راه چاره جز مردن مرا در میان خاک و خون خفتن مرا
مرگ با عزّت برایم زندگی است زندگی با ننگ و ذلت مردگی است

آنگاه در پاسخ عبید الله بن زیاد که او را بین جنگ یا بیعت با یزید مخیر کرده بود، با صلابت و قاطعیت تمام می‌فرماید:

چون عبید الله مرا با حیلش کرد مخیر بین جنگ و بیعتش
جنگ با ظالم مرا شیرین بود درد جانکاه مرا تسکین بود
آدمی را مرگ چون قلاده است از ازل بر گردنش افتاده است
جسم ما را بهر مردن ساختند روح ما را بهر رفتن تافتند
مرگ با شمشیر در راه خدا بهتر است از زندگی با اشقیاء

کوفیان از بودن من خسته‌اند راهها را بهر قتل من بسته‌اند

امام حسین؟ع؟ در اینجا شهادت را بهترین انتخاب خود معرفی می‌کند؛ انتخابی که جز عاشقان حقیقت آن را درک نمی‌کنند. شهادت راهی است که هرگز بسته نمی‌ماند و عاشق خدا هرگز در بن‌بست قرار نمی‌گیرد:

بس که در قعر ضلالت مانده‌اند غافل از راه شهادت مانده‌اند
عاشقان را چون خدا هشیار کرد راه عشق و عاشقی هموار کرد
جان خود را با خدا سودا کنم ظالمان را تا ابد رسوا کنم
تشنه خونم زمین کربلاست وعده‌گاه عشق خونین با خداست

حضرت کبری؟عها؟ که میراث شهادت را به دوش می‌کشد در همه جا از عزت و اقتدار برادرش امام حسین؟ع؟ سخن می‌گوید. آنجا که در بازار کوفه با خطبه آتشین و کوبنده، کوفیان را متوجه خیانتشان می‌کند، می‌فرماید:

چاره‌ای بهر شما زین عار نیست بدتر از کار شما هم کار نیست
عزت از ما هست و ذلت از شما آبرو از ما و خفت از شما
گریه از بهر شما زینده است چون خدا از کارتان رنجیده است

حتی در مجلس خوف‌انگیز که عبید الله بن زیاد تلاش می‌کند با حيله مهر شکست را بر دامن زینب کبری بکوبد و آنها را شکست خورده و ذلیل معرفی کند، حضرت زینب؟عها؟ فریاد بر می‌آورد و با خواندن این آیه، «لَبَّرَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ» (آل عمران/۱۵۴) می‌فرماید:

آنها قومی بودند که خداوند از ازل شهادت را برای آنها مقرر فرمود. لذا شهیدان ما به جای تعیین شده خود شتافتند:

ولایت و عزّت و افتخار ۱۴۳

ما ز هر عیبی منزّه آمدیم از ازل مشتاق این ره آمدیم
اول ما فیض رب العالمین آخر ما با شهادت شد عجین
آنچه را حق کرده استدعای ماست این شهادت تاج عزت‌زای ماست
منطق ما منطق قرآن بود خون ما روشنترین برهان بود

حضرت زینب کبری؟ عها؟ آموزگار نهضت خونین کربلا ثابت کرد
که منطق شهادت، شکست ندارد بلکه سراسر عزت و افتخار است، و در
همه مراحل و میدانها هم از این منطق شکست‌ناپذیر دفاع کرد.
من فدای آن مس همت پرست کوبه غیر کیمیا نارد شکست

به قول استاد شهید مطهری، شیر اگر در قفس هم باشد شیر است،
روباه اگر در گلستان آزاد و آباد باشد آخر الامر روباه است، گوهر اگر در
میان خاک هم باشد گوهر است. خر مهره در کلاه گوشه سلطان هم خر
مهره است. به هر حال عزت سید الشهداء و خاندان او در کربلا با شهادت
و اسارت نه تنها کم نشد بلکه از درخشش و اقتدار بیشتری برخوردار
شد و عزت و آزادگی تا آنجا دامن می‌کشد که حضرت زینب تحقیر و
سرزنش مغرورترین عنصر زمان یعنی یزید را برای خود کوچک و خوار
می‌داند:

گرچه در ظلم و جنایت بیستی لایق تحقیر زینب نیستی
چون کنون گشتم ملامتگوی تو می‌کشم بر خاک ذلت روی تو

ولایت و ختامه مسک زینب کبری؟ عها؟

در سوره مطفین، آیه ۲۶ می‌خوانیم:

حِتَامُهُ مِسْكَ وَ فِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ (مطفین ۲۶)

(شرابی) که به مشک مهر شده است و عاشقان بر این شادمانی ابدی باید به شوق رغبت کنند.

وجه اختصاص این آیه به حضرت زینب؟ عها؟ آن است که منشأ حرکت و جنبش در سفر کربلا شده است. عصر عاشورا وقتی آن حادثه خونین و دلخراش اتفاق افتاد و حیرت ساکنان ملک و ملکوت را برانگیخت و آسمان از شهادت امام حسین؟ ع؟ و یارانش خون گریست و زمین از حیرت بر خود لرزید، حضرت زینب؟ عها؟ صلابت و شجاعت خود را ظاهر می‌کند.

عصر عاشورا پریشان خاک بود	پرده صبر زمان صد چاک بود
اسم اعظم از نگین افتاده بود	معنی دین بر زمین افتاده بود
نونهال باغ حیدر سوخته	اکبر آن شاخ صنوبر سوخته
شد دو بازوی علمدارش قلم	قبّه توحید گشته بی علم
لانه مرغان عاشق سوخته	حجله یاس و شقایق سوخته

سرو سبز قاسمش در باغ سوخت اصغر بی‌شیر او با داغ سوخت

ولایت و ختامه مسک زینب کبری؟ عها؟ ۱۴۵

اما در این شرایط هولناک «ختامه مسک» به اسم شجاعت و هیبت الهی در زینب کبری؟ عها؟ تجلی کرد و چهره شهادت را به عظمت اسارت پیوند داد.

زان میان فریاد زینب را ببین آفتابی در دل شب را ببین
نعره پیغمبری در نای او مظهر خشم علی سیمای او
شد امیر کاروان بعد حسین کودکان را تکیه‌گاهی مطمئن
باغ سبز استقامت زینب است معنی شور و شهامت زینب است

حضرت زینب؟ عها؟ عصر عاشورا مسئولیت سنگینی را بر دوش خود احساس کرد. از یک طرف به قتلگاه می‌رود تا شمر ملعون را از بی‌رحمیها و جنایات فوق تصور باز دارد؛ یک پا هم دوان دوان به خیمه‌های اهل حرم می‌آید تا آنها را از آتش غارت دشمنان نجات دهد.

یک نظر بر خیمه‌های سوخته یک نظر را بر شهیدان دوخته
از پی جسم حسینش او دوان تا میان قتلگاه شیون‌کنان
نیزه‌ها را دور کرد از روی او شد بهشتی آن فضا از بوی او
لب به رگهای گلوی او نهاد بندهای عقده را از دل گشاد
گفت: حسین من تویی صد پاره تن کین چنین در خاک خفتی بی‌کفن
ای برادر ای امین کردگار این تن پاک تو است یا نیزه‌زار

زینب کبری؟ ع؟ بخوبی می‌دانست که بیخبری و شیونهای زنانه در آن لحظه حساس و آشوب‌آمیز به کار نمی‌آید، بلکه باید هدایت کاروان اسیران را به عهده بگیرد و به جای برادرش عباس علمداری کند و از این پس با دقت اوضاع را زیر نظر بگیرد و از همه فرصتها استفاده کند و بذر پیغام شهیدان را در دشت سینه‌ها پاشد تا خرمن دین بار دیگر بارور شود.

بعد از این من کاروان‌داری کنم جای عباس‌ت علم‌داری کنم
عشق‌بازی را تماشا کرده‌ام رمز پیغام تو پیدا کرده‌ام
بذر پیغام شهیدان دامنم بارور بین دشت دین از خرمنم

آنگاه به خیمه می‌آید و زنان داغدار را به همدلی و همکاری دعوت
می‌کند و کودکان را عاشقانه دل‌داری می‌دهد و آنان را بر اشتران اسارت
سوار می‌کند. اگرچه از درون بشدت می‌سوخت اما در برابر دشمنان، با
صلابت و غیرت تمام ظاهر می‌شد.

آمد آنگه سوی خیمه با شتاب بانگ زد بر ام کلثوم و رباب
وقت آن است کاروان‌داری کنید زینب دلخسته را یاری کنید
در کلاس صبر شد آموزگار استقامت در نگاهش استوار
غصه را در سینه پنهان کرده بود گریه را در چشم زندان کرده بود
کودکان را می‌کشید آغوش خود یا به دامن می‌گرفت یا دوش خود
سینه‌اش دریایی از فریادها ناله‌اش امواجی از بی‌داده‌ها

دامن عاطفه زینب کبری؟ عها؟ برای کودکان مظلوم و یتیم در
خرابه‌های کوفه تا شام پهن بود. بر بالین یکایک آنها حاضر می‌شد تا به
خواب بروند و همواره از امام سجاده؟ ع؟ که از بیماری بشدت رنج می‌برد
و درد و داغ پدر و عموها و برادران بر شدت آن افزوده بود، پرستاری
می‌کرد. حتی جیره غذایی خود را که بین اسرا تقسیم می‌شد در گوشه‌ای
می‌نهاد تا اگر طفلی بهانه نان گرفت و احساس گرسنگی کرد به او بدهد.
کودکان در خواب و بیداری از او عابدین بی‌تاب و دل‌داری از او

ولایت و ختامه مسک زینب کبری؟ عها؟ ۱۴۷

قوت خود را می‌نهاد در گوشه‌ای تا بود بهر یتیمان توشه‌ای
گر از او خواهند شیی یک گرده نان او نباشد شرمسار کودکان
عابدین گفت عمه‌ام نانی نخورد روز و شبها را گرسنه ره سپرد
لیک هر شب با خدا همراز بود جانمازش هر خرابه باز بود

آری ابعاد تربیتی و اخلاقی حضرت زینب؟ عها؟ آموزگار نهضت
خونین سید الشهداء مغفول مانده است. صبر انقلابی و وقار زینب
کبری؟ عها؟ در کنار دوراندیشی و تدابیر سنجیده، از او چهره‌ای استثنایی
در تاریخ ساخته است.

به طوری که در زنجیر اسارت و بدون هیچ امکان و ابزار تبلیغی،
چهره پلید یزیدیان را هویدا کرد و نام سید الشهداء و نهضت خونین او را
در تاریخ جاودانه ساخت و فریاد حق طلبانه‌اش در همه اعصار، زینت
دین و قرآن است.

دشت تفضیل شهیدان زینب است آبروی دین و قرآن زینب است
زنده اعصار است از فریاد او ظلم می‌لرزد هنوز از یاد او
خشم او یوغ اسارت را شکست عزم او دیوار غربت را شکست
با کلامش شرک را تحقیر کرد کفر در خانه‌اش زنجیر کرد

ولایت و اسارت

از جلوه‌های زیبای ولایت، تجلی آن در اسارت است. راز همراه بودن زنان و کودکان در سفری خونین آنگاه هویدا شد که حضرت زینب؟ عها؟ به عنوان سفیر کربلا، نقش تاریخی و ماندگار خود را در تداوم خون شهیدان کربلا نشان داد.

در مکاشفه‌ای روحانی زینب کبری؟ عها؟ سرّ اسارت و پوشیدن این خلعت زیبا بر اندام اسیران را درک کرد، به طوری که در شب عاشورا از قصد برادرش امام حسین؟ ع؟ بر شهادت آگاه شد.

نزد او آمد غمین و بی‌قرار گفت: برادر ای عزیز کردگار تو یگانه یادگار مادری در دو عالم روح و جان خواهی بعد بابایم علی باب منی در شب تاریک مهتاب منی در مشام می‌دهی بوی حسن در تو بینم جلوه روی حسن تو به جا مانده ز اجداد منی تو رگ و ریشه در ایجاد منی

آنگاه بیتابی و بیقراری را به نهایت رساند و از خیمه خویش به در شد و برادرش امام حسین؟ ع؟ را در آغوش کشید و عاشقانه او را بویید و بوسید.

آنگاه با گریه گفت:

بیقراری می‌کنم از دلفروز گریه‌بینم تو را یک نیمه روز
شرط عقدم بوده‌ای با همسرم تا جدا هرگز نگردی از برم
یعنی هر روزه بیایم سوی تو دیده را روشن کنم از روی تو
از چه رو اینک به میدان خطر می‌روی و خواهر از آن بیخبر

آنگاه با هراس و نگرانی تمام گفت:

ای برادر! واقعا جنگ داری؟ آیا می‌خواهی این دشمنان بیرحم و
سنگدل خون پاکت را بریزند؟ آیا کوفیان تا این اندازه قسی‌القلب و از
خدا بیخبر شدند که ریختن خون تو را مباح می‌دانند؟

پیکرت در خون شناور می‌کنند زینبت را بی برادر می‌کنند
یا مرو یا می‌روی ما را ببر ورنه عالم را کنم زیر و زبر
کاش پیش از مادرم می‌مردمی این مصیبتها کنون نادیدمی
زد به صورت سیلی و در خاک شد چون حسین حالش بدید غمناک شد

امام حسین؟ ع؟ وقتی خواهرش را بقرار دید سراسیمه به سوی او
آمد و او را در آغوش گرفت و برای انتقال سرّ اسارت به سینه مبارکش
فرصت را مناسب دید. لذا آبی از سرشک دیده بر کام او فشاند و دست
ولایی خود را بر دل پریشان او نهاد. در این هنگام حضرت زینب؟ عها؟
آرام شد.

از سرشک دیدگان آبی فشاند کام زینب داد و بیتابی نشانند
بر دلش آهسته بنهاد دست عشق ناگهان گردیده زینب مست عشق
گرچه عشق هر دو از یک مادر است لیک در جان حسین جوشانتر است
چون ولی اعظم است دریا بود ساحلش آن سوی او ادنی بود

وقتی حضرت زینب؟ عها؟ سفیر کربلا آرام گرفت و اسرار اسارت بر او روشن شد، امام حسین؟ ع؟ خطبه اسارت را انشا فرمود و از خواهرش خواست که مو به مو آن را پیاده کند.

گفت حسین ای خواهر فرزانه ام ای چراغ روشن کاشانه ام
چون خدا را قلب پاکت منزل است کی تو را سختی دنیا مشکل است
همچو بابایت علی دریا دلی خون هامون مرا هم ساحلی
شیر غیرت را ز زهرا خورده ای همش را ارث یکجا برده ای
چون جدایی بین ما میسور نیست یک زمان جانم ز جانم دور نیست
چون مرا قسمت شهادت دیده اند چاره ات را در اسارت دیده اند

آنگاه امام حسین؟ ع؟ تعامل شهادت و اسارت در تکمیل حقیقت عاشورا را این گونه بیان می فرماید:

من تجلی در شهادت می کنم هر زمان رویت زیارت می کنم
تو تجلی در اسارت می کنی خون سرخم را هدایت می کنی
حافظ حق و عدالت می شویم ما دو روی یک حقیقت می شویم
دست من هر دم در آغوش تو است نغمه ام آویزه گوش تو است
تو سفیر من به دوران می شوی قاصد خون شهیدان می شوی

اینجاست که به راز پاسخ امام حسین؟ ع؟ به برادرش محمد حنفیه به هنگام خروج از مدینه پی می بریم که محمد پرسید: حال که به سوی مرگ می روی چرا زنان و کودکان را با خود میبری؟ امام در پاسخ فرمودند:

(إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا)^۱

خدا می‌خواهد آنها را اسیر ببیند.

بنابراین اسرا کربلا و هنگامه نینوا را تنها زینب کبری؟ عها؟ می‌داند و خفتگان به دنیا خزیده را از آن بهره‌ای نیست. رمز حضرت زینب؟ عها؟ در کربلا، درک شهادت و الفت غیبی با سرهای بی‌تن شهیدان و جهانی کردن پیام خونبار آنان است.

بر خفتگان مخوانید اسرار کربلا را

جز عاشقان که دانند مقصود نینوا را

کس با خبر نمی‌شد از نهضت حسینی

گر خواهرش نمی‌خواند خون‌نامه فنا را

رمز حضور زینب در کربلا همین است

جز آشنا که داند پیغام آشنا را

چون گوش جان زینب با غیب الفتی داشت

زان می‌شنید هر دم فریاد کشته‌ها را

کس قابل عنایت بی‌ناله سحر نیست

چون کرده آه زینب یا رب خرابه‌ها را

خیزد ز بانگ زینب فریاد جمله اعصار

جز او چه کس نوازد هنگامه بلا را

منصوری ار تو جوئی عشق لقای زینب

باید به خون بشویی این نفس بی‌بها را

ولایت و بلا

در سوره عنکبوت، آیه دوم می‌خوانیم:

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (عنکبوت/۲)

آیا مردم گمان می‌کنند به صرف اینکه گفتند به خدا ایمان آوردیم
رهاشان می‌کنند و امتحان نمی‌شوند؟

بلا گوهر انسان را نمایان می‌کند و تحمل آن موجب پایداری و
تحقق خواسته‌ها و رسیدن به اهداف انسان در همه ابعاد می‌شود. به قول
حافظ

نازپرورده تنعم نبرد راه به جا عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

بلا را باید قانونمندی نظام آفرینش دانست، به طور که بدون بلا هیچ
موجودی به کمال خود نمی‌رسد و این بلاست که بستر رشد و تکامل
موجودات را فراهم می‌کند.

آتش کوره آهنگر و پوتک دودمش نخورد آهن اگر تیز و درخشان نشود
چابک از آسیاب تا به تنور سوزان ندود گندم اگر لایق دندان نشود
در بیابان بلا هر که نشد پرورده رهنورد کتل عشق به دوران نشود

کاروان اسیران، بویژه امیر اسرا، حضرت زینب؟ عها؟ در مدت اسارت

همه گرفتاریها و درد و داغها را تحمل می‌کنند تا شهادت سر تأثیر گذار خود را طی کند و به کمال مطلوب خود برسد. زنان و کودکان اهل بیت با این انگیزه، اسارت را به جان پذیرفتند و عاشقانه به استقبال حوادث شتافتند.

حضرت زینب؟ عها؟ که همه دوران حیاتش به حوادث و پیشامدهای جور واجور گذشت در کربلا و حوادث سهمگین آن، شخصیت وجود خود را در صحنه بلا بخوبی نشان می‌دهد.

در رفاه و راحتی و ناز، پرورده نشد با بلا همخانه بودن افتخار زینب است

از عصر عاشورا تا کوفه و از شهر کوفه تا شام قامتی و هیبتی قد بر می‌افزاد که عزت و اقتدار زن را در پرتو تعالیم دین و معارف الهی به نمایش می‌گذارد و تحقیر دشمن و تنهایی و غربت در درخشش آن هیچ تأثیرگذار نخواهد بود.

در میان شور شادی و غلغله زنان و مردان کوفه فریادی برمی‌خیزد که همه چیز را دگرگون می‌کند؛ پیروزیها را به شکست و خنده‌ها را به گریه و ندامت تبدیل می‌کند.

ناگهان زینب سکوتش را شکست مطمئن بر چوبه محمل نشست
گرچه او را کوفه زن انگاشته قامتش را تا خدا افزاشته
ملهم از نور ولایت سینه‌اش روشن از مهر خدا آینه‌اش

آنگاه حضرت زینب؟ عها؟ در اوج صلابت و شجاعت چنین خطبه‌ای انشا فرمود:

کوفیان ای مردم اهل فریب جمله از خیر و سعادت بی‌نصیب
چون گیاهی بی‌ثمر روییده‌اید با نفاق و جهل دل آلوده‌اید
داستان دینتان چون پیرزن پنبه می‌تابد چو می‌بافد رسن

در تملق، گوی سبقت برده‌اید در حماقت نان نخوت خورده‌اید
 خدعه و نیرنگ گشته کارتان دین فروشی رونق بازاریان
 ظالمان با جهل غمازی کنند چون کنیزان با شما بازی کنند
 هیچ می‌دانید چه با ما کرده‌اید این ستم با اهل طه کرده‌اید
 هیچ می‌دانید حسین را کشته‌اید دست در خون خدا آغشته‌اید

حضرت زینب؟ عها؟ در هیچ میدانی تسلیم بلا نشد بلکه از آن نردبانی
 ساخته بود برای تعالی و اثبات حقانیت راه شهیدان. هر چه بلا سخت تر بود.
 درخشش صلابت او بیشتر بود. مخصوصا در مسیر و راه شام سختیها
 و ستمها بر کاروان اسرا بسیار بود و آن کسی که زنان و کودکان را تسلی
 و دلداری می‌داد و سختی سفر را بر آنان آسان می‌نمود سفیر کربلا زینب
 کبری؟ عها؟ بوده است.

کاروان منزل به منزل می‌گذشت از کویر خشک و از پهنای دشت
 رأس خونین شهیدان روی نی می‌دویند کودکان از پیش و پی
 خارها بسیار بود در راهشان در بیابان می‌خلید در پایشان
 هر یتیمی را که خاری می‌گزید ناله و اعمه از دل می‌کشید
 آبله در پا و صورت سوخته چشم را بر رأس بابا دوخته
 یعنی ای بابا نمی‌بینی مگر این مصیبتها و این رنج سفر

حضرت زینب کبری؟ عها؟ که تجلی صبر و صلابت ولایت امام
 حسین؟ ع؟ بوده است، دامن صبوری می‌گسترانید و همه زنان و کودکان
 را آرام می‌کرد.

عمه هر دم ناز کودک می‌کشید روی دوشش اندک اندک می‌کشید
 رأس خونین حسین در پیش داشت زمزمه در زیر لب با خویش داشت

دلخراشترین صحنه بلا و مصیبت، ورود اسرا به شهر شام است. خستگی و گرسنگی توأم با درد و رنج و داغ شهیدان در لحظه ورود به شام به حد نهایت خود رسیده بود. دیگر تاب و توانی برای بیمهریها و ادامه شقاوتها نمانده بود.

اما گویی انسانیت و مروّت در همه جا مرده است و ظلم و بیرحمیها در حق مظلومترین زنان و کودکان همچنان باید ادامه یابد. درباره بدترین لحظه‌های اسارت وقتی از امیر اسرا پرسیدند، فرمود: امان از شام! شام! شام ویران هم بلایی دیگر است هر زمانم کربلایی دیگر است شام پایتخت یزید بن معاویه بر خلاف کوفه بود و بر اثر تبلیغات دروغین دولتمردان بنی امیه، مردم آن بدترین نوع استقبال را از اهل بیت داغدیده و بی‌پناه کرده بودند.

کاروانی خسته می‌آمد به شام	در تماشا مرد و زن بر پشت بام
داغداران را تسلی داده‌اند	پاسخ هریک به سیلی داده‌اند
بر اسیران هر طرف سنگ می‌زدند	که به گیسوی زنان چنگ می‌زدند
آتشی انباشته از بوت‌ها	پرت می‌کردند درون کوچه‌ها
ساجدین را بسته بودند هر دو دست	پاره‌ای آتش به فرق او نشست
ام کلثوم زین جفا غش کرده بود	زینب آمد دفع آتش کرده بود

اما آن‌که در طوفان بلا و حوادث درخشید و استقامت و پایمردی را به کمال رسانید، حضرت زینب؟ عها؟ بود که در هر شرایطی مقصود خود را صید می‌کرد و از همه پیشامدها به نفع اسلام و خون شهیدان بهره می‌جست. حافظ چه زیبا گفته است:

در طریق عشق‌بازی امن و آسایش بلاست ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی
اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست رهروی باید جهان سوزی نه خامی بیغمی

ولایت و زیبایی شهادت

شهادت در نگاه عارفان، زیباترین کلمه است و حصول مقام شهادت برای آنان بلندترین آمال است. امام حسین؟ ع؟ در گستره دشت کربلا حقیقت شهادت را نمایان ساخت و خواهر صاحب‌دل و بلند آوازه‌اش آن را در صحیفه تاریخ بشریت تصویر کرد.

حضرت زینب کبری؟ عها؟ در اولین قدم پس از شهادت امام حسین؟ ع؟ و عزیزانش به میدان قتلگاه می‌رود و اشک جانفشانش را بر پیکر پاره پاره برادر می‌ریزد. آنگاه بدن غرقه به خونس را به دامن می‌گیرد و به خدای محبوبش عرضه می‌دارد:

(اللهم تقبل منّا هذا القلیل من القربان)

خداوند! این قربانی کوچک را از ما قبول فرما.

براستی خداوند در دل و دیده زینب کبری؟ عها؟ چقدر بزرگ و عظیم است که امام حسین؟ ع؟ با همه عظمتش در پیشگاه او قربانی کوچکی محسوب می‌شود.

چقدر زیبا و دل‌انگیز است توحید و خداپرستی زینب کبری که ولی اعظم خدا امام حسین؟ ع؟ در بحر معرفت او مستغرق است. این فرازها جهت توحید و خدا محوری نهضت عاشوراست که همه بالندگی و

ماندگاری خود را در تاریخ و امدار اوست.

حقیقت و زیبایی شهادت آنگاه نمایان می‌شود که حضرت زینب کبری؟ عها؟ در مجلس غرور و تفرعن عبید الله بن زیاد حاضر می‌شود و ابن مرجانه در اوج بی ادبی به سفیر کربلا می‌گوید: ما رأیت صنع الله فی اخیک؟

کار خدا را در حق برادرت چه دیدی؟ سفیر کربلا بیدرنگ در جواب او فرمود:

(ما رأیت الا جمیلا، هؤلاء قوم کتب الله علیهم القتل فرزوا الی مضاجعهم)
جز زیبایی چیزی نمی‌بینم، زیرا خداوند از ازل آنان را مشتاق شهادت آفرید و اکنون به جایگاه رفیع ازلی خود بازگشتند.

ما ز هر عیبی منزّه آمدیم از ازل مشتاق این ره آمدیم
اول ما فیض رب العالمین آخر ما با شهادت شد عجین
این شهادت جمله زیبایی بود بهر ظالم ننگ رسوایی بود

براستی کسانی که به دنبال زیبایی و مکتب جمال پرستی در مکاتب رمانتیک غرب هستند کجایند تا نمایشگاه زیبایی حضرت زینب؟ عها؟ را تماشا کنند و در حیرت دیده‌ای که مرگ برادر را زیبایی می‌بیند و خون را خلعت جان می‌داند فرو غلظند.

عاشقان چون قصد رفتن می‌کنند خلعت خون زینت تن می‌کنند
ما از آن شادیم که شاد از ما خداست از حسین و کشتگان ما رضاست

صحنه دیگری که در آن، سفیر کربلا عظمت شهادت و پیروزی ایمان بر جریان کفر و نفاق را به نمایش می‌گذارد مجلس یزید بن معاویه است.

یزید ملعون، وقتی سرمست از باد پیروزی است، به کارهای

ناشایست دست می‌زند و سخنان کفرآلود بر زبان می‌راند و حماقت را تا بدانجا می‌رساند که حضار از حرکات او متعجب می‌شوند.

سفیر کربلا تنها کسی است که در آن مجلس مخوف لب به سخن می‌گشاید و بیانات حکیمانه و سنجیده او همگان را به ستایش بر می‌انگیزد.

صلابت و بلاغت خطبه زینب؟ عها؟ هنوز بر آسمان علم و ادب می‌درخشد و تا ابد هم خواهد درخشید. در فرازی از این خطبه، پایداری فرهنگ شهادت و حادثه عاشورا را در تاریخ پیشگویی می‌کند و می‌فرماید:

نام او تاریخ گستر می‌شود زینت هر لوح و دفتر می‌شود
هر دلی جوشد حسینم ساقی است تا قیامت انقلابش باقی است
هر که را عشق خدا یادش دهند از شراب کربلا آبش دهند

اینک مشاهده می‌کنیم که چگونه این پیشگویی و دورنمای سفیر کربلا، در بستر تاریخ تحقق یافت و عاشورا به عنوان الگوی حرکت و سازندگی و مبارزه با همه کژیها و کژروها در همه اعصار می‌درخشد و همان‌گونه که معلم انقلاب کربلا بیان فرمودند، چگونه شهادت به عنوان سعادت ازلی مردان خداجو و دیندار، قبله آمال عاشقان و آزادگان جهان است.

هر که را اول سعادت داده‌اند عاقبت فیض شهادت داده‌اند
شکر می‌گویم خدا را بی‌شمار تا به این حد داد ما را افتخار
با سعادت آمدیم از سوی دوست با شهادت می‌رویم تا کوی دوست
هر که را از عشق خلعت می‌دهند در شهادت غسل قربت می‌دهند
تا ابد ظالم ذلیل ما بود چون خدا هر دم وکیل ما بود

آری خط پایدار ایثار و شهادت که ظاهری خونین و دل شکاف دارد

و همواره اشک ماتم و آه را بر دیدگان محبان اهل بیت؟ عهم؟ جاری می‌کند، در حقیقت باطنی زیبا و شور آفرین دارد که سفیر کربلا حضرت زینب؟ عها؟ با هنرمندی تمام آن را به سینه پاک تاریخ سپرد تا سینه چاکان پاکدل در همه اعصار عاشقانه آن را بیاموزند و از حقایق و حکمت سرشار آن توشه اندوزند.

براستی که راز درک حقیقت زیبای شهادت، دل پاک و نفس با طهارت است.

حافظ شیرین سخن گفته است:

چشم آلوده نظر از رخ جانان دور است بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

ولایت و غربت مسلم بن عقیل

ابن عباس روایت می‌کند:

حضرت علی؟ ع؟ به رسول خدا؟ ص؟ عرض کرد: ای رسول خدا! آیا عقیل را دوست می‌داری؟
رسول خدا؟ ص؟ در پاسخ فرمود:

آری به خدا او را از دو جنبه دوست دارم؛ یکی به خاطر خودش و دیگری برای اینکه ابو طالب او را دوست می‌داشت. در ادامه فرمود:
(و انّ ولده لمقتول فی محبة ولدك فدمع علیه عیون المؤمنین و تصلّی علیه الملائكة المقربون. ثم بکی رسول الله حتی جرت دموعه علی صدره ثم قال: الی الله اشکر ما تلقی عترتی من بعدی)^۱

همانا پسرش مسلم در محبت و دوستی فرزندان (حسین) در راه او کشته می‌شود و بر شهادت او مؤمنین اشک می‌ریزند و فرشتگان مقرب بر او درود و سلام می‌فرستند. سپس رسول خدا؟ ص؟ آن چنان گریست که اشکهایش بر سینه مبارکش جاری شد. آنگاه فرمود: از غربت خاندانم و آنچه بر آنها می‌گذرد نزد خدا شکایت می‌کنم.

آری زمانی گرد و غبار غربت و تنهایی بر چهره مظلوم مسلم بن

عقیل سنگینی می‌کند که مردم کوفه پس از بیعت با او، پیمان شکستند و همه به سوی عبید الله بن زیاد دویدند و تنها حامی او (هانی بن عروه) را به جرم پناه دادن مسلم بن عقیل گردن زدند. وقتی خبر شهادت هانی به گوش غریب کوفه رسید بشدت گریست و گرد و خاک غربت با اشک دیده‌اش در آمیخت:

گریه کرد مسلم برای هانیش چون فقط او بود یار جانیش
با دلی غمگین به فکر چاره شد در میان کوچه‌ها آواره شد
هر دری را زد کسی راهش نداد تشنه بود مسلم کسی آبش نداد
رفت به کنجی سر به دیواری گذاشت درد دل با خود بسی آهسته داشت
ای خدا گشتیم غریب این دیار در میان دشمنان بی‌شمار

مسلم بن عقیل در کوچه‌های کوفه سرگردان بود. در هر خانه‌ای را که زد کسی در به روی او نگشود. تشنگی و خستگی به او غلبه کرد. توان راه رفتن را نداشت. به خانه‌ای رسید که طوعه، زن شرافتمند کوفه منتظر فرزندش بود. از او آبی طلبید. طوعه وارد خانه شد و ظرف آب را آورد و به مسلم بن عقیل داد. مسلم پس از نوشیدن آب جلو خانه طوعه نشست.

پس از مدتی طوعه متوجه شد این مرد جلو خانه او نشسته است. پرسید:

ما حاجتک؟ مسلم بن عقیل در پاسخ گفت:

گفت: مگر ای زن مسلمان نیستی؟ گفت: مسلمانم تو بر گو کیستی؟
گفت: درون خانه‌ات قرآن بود گفت: بلی افکار من از آن بود
گفت: تلقی‌ات ز زهرا چون بود گفت: دلم از عشق او مجنون بود
گفت: حسین را می‌شناسی باوفا؟ گفت: دلم نبود دمی از او جدا

گفت: تو می‌دانی که مسلم در کجاست؟ گفت: گمان دارم که او صاحب صداست

طوعه با تعجب و اضطراب پرسید: تو مسلمی؟

گفت: آری من مسلم بن عقیل، نماینده حسین پسر فاطمه‌ام.

طوعه با کمال خضوع و احترام و عذرخواهی مسلم را به خانه‌اش دعوت کرد و با این حرکت، در یک لحظه شرف دنیا و آخرت را برای خود کسب کرد.

طوعه در را روی مسلم باز کرد مرغ جانش در فضا پرواز کرد
طوعه فکر شیر و نانی تازه کرد بهر او قدری غذا آماده کرد
گفت: تو هم مهمانی و هم جان من کن تناول لقمه‌ای از نام من
خانه‌ام از آن تو است ای سرورم من تو را همچون کنیزی بر درم

طوعه را در خانه فرزند ناخلفی بود که علی‌رغم منع مادرش، ماجرای حضور مسلم بن عقیل را به گوش نوکران عبید الله بن زیاد رساند:

گفت پی مسلم نگردید کوفیان مادرم در خانه‌اش کرده نهران
زود باشید مادرم راه فرار می‌دهد او را نشان از هر گذار
آمدند از کوفیان چندین رومه با صدای کوس جنگ و همهمه

مسلم بن عقیل در خانه طوعه مشغول ذکر و نیایش بود که ناگهان دید در محاصره کوفیان است. بیدرنگ از جا برخاست و زره جنگ را پوشید. طوعه را صدا زد. طوعه که بشدت می‌گریست و از نوع میزبانی شرمسار بود، نزد مسلم بن عقیل آمد.

گفت: بیا طوعه تو جای خواهرم چون روم قرآن بگیر روی سرم
طوعه بی‌اندازه زحمت داده‌ام کن حلالم هرچه محنت داده‌ام
من تلافی در قیامت می‌کنم از تو نزد حق شفاعت می‌کنم

مسلم بن عقیل با کوفیان نابکار جنگ شایانی کرد و صلابت و شجاعتی از خود نشان داد که کوفیان از مهار او درمانده شدند؛ تا اینکه با حيله چاهی را در مسیرش حفر کردند.

چون شدند درمانده از پیکار او حيله کردند کوفیان در کار او حفر کردند در رهش چاهی عمیق با علف بستند رویش را دقیق

مسلم بن عقیل که از هر سو کوفیان را تار و مار می‌کرد و بی‌اعتنا به سنگ اندازیهای فراوان و آتشیهای انباشته به نبرد خود ادامه می‌داد ناگهان درون چاه افتاد.

ناگهان مسلم درون آن فتاد ناله مولا حسین از دل گشاد
گفت بین مولا چه آمد بر سرم تو میا دیگر به کوفه سرورم
کوفیان مهمان‌نوازی کرده‌اند بهر قتل هم‌نوازی کرده‌اند
کوفیان بر تو خیانت کرده‌اند زرپرستان را حمایت کرده‌اند
ای به حق مادر پاکت بتول این فداکاری نما از من قبول
کن حلال این نوکر درمانده را در بیابان بلا وامانده را

آری مسلم بن عقیل غم غربت و غریبی را بر نتابید و سرانجام با شهادت به شهر رضوان الهی شتافت. به قول حافظ
غم غریبی و غربت چو بر نمی‌تابم به شهر خود روم و شهریار خود باشم

خرابه، طور سینا

خرابه در طول اسارت، مأوی و مسکن اهل بیت امام حسین؟ ع؟ بوده است. در تاریخ آمده است که همه خرابه‌ها بی‌سقف و حصار بوده‌اند و اهل بیت حرم را از سرما و گرما حفظ نمی‌کرده و در این خرابه‌ها آن قدر بر اهل بیت سخت می‌گذشت که صورتشان پوست انداخته بود.

اما در این خرابه‌ها افرادی می‌نشیند که بهترین انسانهای روی زمینند؛ بویژه امام سجاد؟ ع؟ که تنها امام معصوم در جهان هستی است و عمه‌اش زینب؟ عها؟ که قافله سالار اسراست. مسئولیت دلداری همه زنان داغدیده با اوست و بهانه جویبهای کودکان را او باید پاسخگو باشد و هر لحظه باید کودکی را بر دامن پر مهرش بنشانند و اشک از چشمانش بزدايد و برای گرسنگی و بیتابیهای جانکاه او فکری کند.

اما همه این مصیبتها و گرفتاریها بر سر زنی فرود می‌آید که نادره دوران است و ابعاد شخصیت بی‌نظیر او در طوفان بلا بیش از پیش شناخته می‌شود.

خرابه، پرده‌ای دیگر از معرفی شخصیت اوست.
کودکان خسته و مجروح از تازیانه‌های دشمن را هر شب خواب

می‌کند و روزها به فکر قوت لا یموت آنهاست و حتی جیره غذایی خود را نگه می‌دارد تا اگر کودکی بهانه نان گرفت به او بدهد.

با همه این سختیها و مسئولیتها ارتباط شبانه او با محبوبش قطع نمی‌شود و میراث تهجد و شب زنده‌داری را بخوبی حفظ می‌کند. گویی در طوفان بلا، رمز و راز دلداگی به محبوب بهتر معنا می‌شود و لذت راز و نیاز و مناجات با خدا نیز بیشتر می‌گردد.

امام زین العابدین؟ ع؟ می‌فرماید:

عمه‌ام، زینب با وجود گرسنگی و ضعف، شب زنده‌داریهایش با خدا ترک نشد و در هر خرابه‌ای سجاده‌اش گسترده بود.

کودکان در خواب و بیداری از او	عابدین بی‌تاب و دلداری از او
نان خود را می‌نهاد در گوشه‌ای	تا بود بهر یتیمان توشه‌ای
گر از او خواهند شبی یک گرده نان	او نباشد شرمسار کودکان
عابدین گفت عمه‌ام نانی نخورد	روزگاری را گرسنه ره سپرد
لیک هر شب با خدا همراز بود	جانمازش هر خرابه باز بود
زانوانش ناتوان از فقد نان	پر توان از نور ایمان روح و جان

آن همه آوازه کوه طور، به یک تجلی حق تعالی است؛ تنها برقی از منزل لیلی بود که درخشید. اما کوه در رقص آمد و چالاک شد؛ یعنی تحمل این تجلی را نداشت و حضرت موسی؟ ع؟ هم بیهوش افتاد.

اما حضرت زینب؟ عها؟ که شراب او «ختمه مسک» است؛ مظهر جمال الهی است، و تجلی خدا به اسم جمال، در او استقرار دارد. لذا هر جا که زینب؟ عها؟ است، آنجا آبادان است نه خرابه. خرابه‌ای را که زینب، آئینه‌دار جمال حق، در آن می‌نشیند خرابه‌نخوان که گلستان توحید و عرفان است، اما آن کاخهای مرمرینی که ولایت زینب؟ عها؟ در

آن نیست، مزبله‌ای بیش نیست.

مفاهیم عاشورا و فرهنگ اسارت حضرت زینب؟ عها؟ را خوب درک کنیم تا از ظاهراندیشی و پیرایه سازیهای غلط اجتناب کنیم. آری خرابه‌ای که زینب کبری در آن قیام و قعود می‌کند، کوه طور حقیقی است و قد خمیده او در فراز نیایش و عبادت، مایه شرمساری همه عارفان و سالکان راه حق است.

قد خمیده قامتی در ذکر و تسبیح و سجود
 عارف خلوت‌نشین خود ریزه‌خوار زینب است
 کوه طور است آن، خرابه خاکدان نامش منه
 چون حدیث «لن ترانی» در نگار زینب است

آری رمز و راز عزت و اقتدار حسینی در این فرازها و با عبور از بواطن عاشورا که در حرکت سفیر کربلا تبلور یافت کشف می‌شود و آلا به قول حافظ

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم

جالب اینجاست که حضرت زینب؟ عها؟، این عارف دل سوخته، به پیشگاه محبوب ذره‌ای شکایت نمی‌کند و از روزگار گلایه ندارد، از بیرحمیهای زمانه سخن نمی‌گوید، از جنایت هولناکی که به او کرده‌اند شکوه نمی‌کند، بلکه او از داغ غم لذت می‌طلبد و از درد فراق می‌نالد و خاطر شاد را در وصال یار می‌جوید. او از اینکه با برادرش پرواز نکرد غمگین است. آری در مقام دلدادگی تنها او هست و محبوب؛ هیچ چیز حتی جنایت وحشیانه یزید و داغ سوزان برادر نمی‌تواند مانع حضور باشد. زیرا جور غم عشق، هزاران بار سنگینتر از غمهای دیگر است.

عاشق حقیقی آن است که در این شرایط، دادی طلب نکند:
لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم
چون غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد ما به امید غمت خاطر شادی طلبیم

۳۶

سرّ سرّ

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ (ق/۳۷)
همانا در این (قرآن) یادآوری است برای کسی که دارای قلب است یا
القای سمع دارد و او شهید است.

یکی از مصادیق بارز این آیه، سر مبارک امام حسین؟ع؟ است که
اسرار زیادی را هویدا می‌کند. گردش این سر با اسرا در کوچه و بازار
کوفه و منازل اسارت، حقایقی را بر ملا می‌سازد که حاکی از سرّ پنهان
اهل بیت و اولیای الهی است. به قول حافظ

ناظر روی تو صاحب‌نظرانند آری
سرّ گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

یکی از آن موارد تنور خولی است که از ترس همسرش، سر مبارک
امام حسین؟ع؟ را در تنور پنهان می‌کند. نیمه‌های شب همسرش می‌بیند
که نور فراوانی از تنور به آسمان می‌تابد. وقتی از خولی می‌پرسد که این
چه نوری است خولی نتوانست حقیقت را پنهان کند بلکه با صراحت
گفت: این نور از سر حسین بن علی است که می‌درخشد.

سر من خولی اگر توی تنورش بنهد نور خود شعشعه ارض و سما خواهم کرد
سر نی سر نهم و کوچه و بازار روم صوت قرآن ز سر نیزه ادا خواهم کرد

آری این سر بریده به هر محله‌ای که وارد می‌شد، پیشاپیش قافله
قرآن تلاوت می‌فرمود.

زید بن ارقم گوید:

در غرفه خود نشسته بودم. دیدم سر حسین را بالای نیزه در کوچه‌ها
می‌گردانند. همین که به محاذی غرفه‌ام رسید شنیدم که می‌خواند:

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (کهف/۹)

آیا گمان می‌کنی که داستان اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب
ماست.

از شنیدن این آیه از سر بریده ابا عبد الله مو بر تنم راست شد و
بی‌اختیار صدا زدم: رَأْسُكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَعْجَبٌ وَ أَعْجَبٌ

رأس تو ای پسر رسول خدا از زنده شدن اصحاب کهف عجیب و
عجیبت‌تر است. إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره/۱۵۶)^۱

مورد دیگر، داستان راهب نصرانی و سر مبارک امام حسین؟ ع؟ است.
مأمورین ابن زیاد در منازل بین راه، سر امام حسین؟ ع؟ را از صندوق
بیرون می‌آوردند و بر نیزه نصب می‌کردند و عده‌ای از آن محافظت
می‌نمودند تا آن منزل را ترک کنند. به منزلی رسیدند که راهبی در آنجا
دیری داشت. نیمه شب راهب متوجه شد که در بیرون دیر، از زمین و
آسمان نوری می‌درخشد. پیرو آن مشاهده کرد که نور از سر امام
حسین؟ ع؟ است. نزد مأمورین آمد و پرسید شما کیستید؟ گفتند:

مأمورین ابن زیادیم. راهب گفت: این، سر کیست؟ پاسخ دادند: سر حسین بن علی. راهب پرسید: کدام علی؟ گفتند: علی بن ابی طالب. راهب پرسید: مادرش کیست؟ پاسخ دادند: فاطمه دختر رسول خدا. راهب گفت: دختر پیامبرتان؟! گفتند: آری.

راهب گفت: وای بر شما! چه بد مردمی هستید! اگر مسیح فرزند داشت او را روی مژه چشمانمان نگهداری می کردیم. آیا ممکن است ده هزار دینار به شما بدهم که این را تا صبح به من بسپارید؟ مأمورین گفتند: مانعی ندارد.

راهب دینارها را داد و سر امام حسین؟ع؟ را تحویل گرفت و آن را شستشو داد و معطر گردانید. و روی زانو گذاشت و تمام شب را گریه کرد. از طراوت و نورانیت سر ولایت امام حسین؟ع؟ دگرگون شد. آنگاه سر را مخاطب قرار داد و گفت:

(و انا اشهد ان لا اله الا الله و ان جدك محمدا و رسول الله و اشهد اننى مولاك و عبدك)

گواهی می دهم که جز خدای یکتا خدایی نیست و گواهی می دهم که محمد جد تو و رسول خداست و من بر دین جد توام.

نزدیک شام، مأمورین ابن زیاد گفتند: بیاید دینارها را تقسیم کنیم. مبادا یزید آنها را از ما بستاند. وقتی کیسه های زر را گشودند مشاهده نمودند که دینارهای طلا به خزف تبدیل شده که یک طرف آن مکتوب بود «و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون» و در طرف دیگر نوشته بود «و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون».^۱

سرانجام این سر در کاخ یزید در برابر چشمان حاضرین مورد

جسارت یزید قرار می‌گیرد، به طوری که با چوب دستی بر لبهای مبارک
امام حسین؟ ع؟ می‌زند و می‌گوید:

یوم بیوم بدر

امروز از جنگ بدر انتقام گرفتیم.

اما سرّ سر امام حسین؟ ع؟ بر سینه زینب کبری؟ عها؟ می‌درخشد و با
شجاعت تمام خطبه‌ای می‌خواند که در بلاغت و استحکام معانی و منطق
و صلابت، تار و پود یزید و خاندان اموی را درهم می‌پیچد و بینی
مغرور یزید را به خاک مذلت می‌مالد و عار و ننگ ابدی را بر دامن
خاندان اموی آن چنان می‌کوبد که تا قیام قیامت راهی برای فرار از
رسوایی و قباحت آن ندارند.

سخن این است که ما بی‌تو نخواهیم حیات
بشنو ای پیک خبرگیر و سخن باز رسان
آن که بودی وطنش دیده حافظ یا رب
به مرادش ز غریبی به وطن باز رسان

ولایت و بکاء

در سوره یوسف، آیه ۸۵ می‌خوانیم:

تَاللّٰهِ تَفْتُنُّهُ تَذٰكُرٌ يُّٰسِفٌ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ (یوسف/۸۵)

خانواده حضرت یعقوب؟ع؟ در اعتراض به او گفتند: به خدا سوگند آن قدر یوسف یوسف می‌کنی که می‌ترسیم مریض شوی یا مشرف به مرگ شوی.

از امام صادق؟ع؟ روایت شده که فرمود:

در تاریخ، آنها که بسیار گریه می‌کردند پنج نفرند: حضرت آدم؟ع؟، حضرت یعقوب؟ع؟، حضرت یوسف؟ع؟، حضرت زهرا؟ع؟، و امام زین العابدین؟ع؟.

حضرت آدم؟ع؟ در فراق بهشت آن قدر گریه کرد که بر اثر سوزش اشک، در چهره‌اش مانند دو نهر گود افتاده بود. یعقوب در فراق یوسف آن قدر گریست که چشمانش نابینا شد و خانواده‌اش به او اعتراض کردند و گفتند: به خدا سوگند آن قدر یوسف یوسف می‌کنی که می‌ترسیم مریض شوی یا بمیری.

اما یوسف در زندان آن قدر گریه کرد که زندانیان به تنگ آمدند و گفتند: یا روز گریه کن و شب آرام بگیر یا شب گریه کن و روز آرام

باش.

اما حضرت زهرا؟ عها؟ آن چنان گریه می کرد که مردم مدینه به تنگ آمدند و گفتند: گریه تو ما را آزرده است. لذا حضرت زهرا به مقابر شهدا می رفت و گریه می کرد و شب به خانه باز می گشت.

اما علی بن الحسین؟ ع؟ چهل سال در عزای پدر گریست. وقتی نبود که غذا برایش بیاورند و او با دیدن غذا گریه نکند تا آنکه غلامش عرض کرد: پسر پیغمبر! می ترسم خود را هلاک کنی. فرمود: هرگاه کشتار فرزندان فاطمه؟ عها؟ را به یاد می آورم گریه گلویم را می فشارد. سید بن طاووس در لهوف از امام صادق؟ ع؟ روایتی آورده که حضرت فرمود:

زین العابدین حدود چهل سال بر پدر بزرگوارش گریست، در حالی که روزها را روزه می گرفت و شبها عبادت می کرد. هنگام افطار غلام آن حضرت غذایش را حاضر می ساخت و عرض می کرد: غذایتان را میل فرمایید.

امام سجاد؟ ع؟ می فرمود:

(قتل ابن رسول الله جائعا قتل ابن رسول الله عطشانا)^۱

پسر پیغمبر را با شکم گرسنه و لب تشنه شهید کردند. آن قدر این کلام را تکرار می فرمود و گریه می کرد تا غذا با اشک چشمش مخلوط می شد.

یکی از ملازمان حضرت گفت:

امام سجاد؟ ع؟ روزی راه صحرا در پیش گرفت. من به دنبالش رفتم و دیدم روی سنگ خشنی به سجده افتاده و صدای گریه اش بلند است و

۱. حسین نفس مطمئنه، به نقل از روضه الواعظین، فتال نیشابوری، ص ۱۴۵

مکرر می‌گوید:

لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله تعبدا و رقبا لا اله الا الله ايمانا و تصديقا
و صدقا

من تا هزار بار اذکار حضرت را برشمردم. آنگاه سر از سجده برداشت صورت و محاسن شریفش را دیدم که گویا با آب شسته شده. گفتم: مولای من آیا وقت آن نرسیده که اندوهتان تمام شود و گریه‌تان پایان پذیرد؟

حضرت فرمود: وای بر تو! یعقوب، پیغمبر و پسر پیغمبر بود و دوازده پسر داشت. خدا یکی از آنان را پنهان داشت، موی سرش از اندوه سفید شد و کمرش از غم خمید و روشنی دیدگانش را از دست داد، در حالی که می‌دانست فرزندش زنده است. اما پدر و برادر و هفده نفر از بستگانم را دیدم که به خون آغشته به روی زمین افتاده‌اند. چگونه اندوهم پایان یابد و گریه‌ام بکاهد.^۱

امام حسین؟ ع؟ هم در چندین موضع کربلا گریست اما در یک موضع بشدت گریه کرد و آن، لحظه وداع آخر با اهل حرم بود که صحنه‌ای بسیار دلخراش بود. دختران و کودکان پروانه‌وار دور امام را گرفته بودند و هر یک به زبانی قلب امام را آتش می‌زدند:

یک به یک گفتند سخنها دم به دم ناگهان شیون به پا شد از حرم شد حسین گریان از این آه و فغان گفت: بیا زینب انیس کودکان جمع کن در خیمه اطفال مرا بیش از این آتش مزن جان مرا

بنابراین، گریه میراثی است که از چشم انبیا و امامان؟ عههم؟ جوشیده است.

۱. لهوف، ص ۲۰۹ و نفس المهموم، ص ۴۷۲

فضیلت گریه برای امام حسین؟ ع؟ هم از اینجا ناشی می‌شود. سرّ گریه جوشان کردن چشمه معرفت در دل است.

وقتی پیامبر اکرم؟ ص؟ دخترش فاطمه؟ عها؟ را از شهادت امام حسین؟ ع؟ و مصایب آن حضرت با خبر ساخت حضرت فاطمه شدیداً گریه کرد و گفت:

پدر! این در چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ رسول خدا؟ ص؟ فرمود: در زمانی که نه من باشم و نه تو نه علی. حضرت زهرا که این سخن را شنید گریه‌اش بیشتر شد و عرض کرد: پدر! پس چه کسی برای فرزندم عزاداری می‌نماید و گریه می‌کند؟ رسول خدا؟ ص؟ فرمود: زنان امتم بر زنان اهل بیت من و مردان آنها بر مردان اهل بیت من می‌گیرند و هر سال عزاداری خواهند کرد و چون قیامت بر پا شود تو شفیع زنان خواهی شد و من شفیع مردان، و هر یک از آنها که بر مصیبت حسین گریه کرده باشند. دستشان را می‌گیریم و وارد بهشت می‌کنیم.

بنابراین گریه‌ای که انسان را به بهشت می‌رساند و توفیق شفاعت اهل بیت؟ عهم؟ را پیدا می‌کند نباید تنها گریه‌های ناشی از احساسات باشد بلکه باید از زمزم معرفت دل بجوشد و جام باده ولایت گردد.

بیار از دیدگانم نم‌نم‌ای اشک نشین بر شوره‌زارم کم‌کم‌ای اشک
چو اسماعیل بزن پایی که جوشد ز خاکستان قلبم زمزم‌ای اشک

ولایت و شراب ایوبی امام سجاد؟ ع؟

در سوره ص، آیه ۴۲ می‌خوانیم:

اِرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ (ص/۴۲)

پای خود را بر این مغسل بکوب که هم تسکین حرارت است و هم شراب.

شراب ایوبی شرابی است که در سایه صبر و تحمل سختیهای طاقتفرسا از جام ولایت در جان می‌جوشد. این شراب به دلیل صبر و شکیبایی فوق تصور به امام سجاد؟ ع؟ اختصاص یافت.

امام سجاد؟ ع؟ در همه حالات و آنات همراه عمه‌اش زینب کبری؟ عها؟ بوده است و در درد و داغ دوران اسارت با او شریک بوده. مقام امامت او اقتضا می‌کرد که موضعگیریهایش حساب شده و مبتنی بر علم امامت و ولایت باشد. زیباترین فراز حضور او در دوران اسارت، ورود به مسجد شام به همراه یزید بن معاویه است.

در آن مسجد خطیبی بالای منبر رفت و به علی بن ابیطالب؟ ع؟ و فرزندان او ناسزا گفت و یزید و خاندان او را ستایش کرد. امام سجاد؟ ع؟ از یزید خواست که بالای منبر برود و خطبه‌ای بخواند. یزید خوف آن داشت که او هم مانند عمه‌اش زینب؟ عها؟ بر ضد یزید افشاگری کند.

از این رو به او اجازه سخن گفتن نداد، ولی با اصرار حضار یزید پذیرفت که امام سجاد؟ ع؟ بالای منبر برود و سخنرانی کند.

گفت مرا فرصت بده دارم امید تا روی بالای منبر ای یزید
گفت تو هم چون عمهات رسواگری می کنی بر ضد ما افشاگری
کرده اند حضار اصرار زیاد تا سخنرانی کند زین العباد

امام سجاد؟ ع؟ با اصرار حضار بالای منبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی در کمال صلابت و شجاعت فرمود:

کس نمی داند غم سوزان من درد و داغ سینه بریان من
می دهم ای حاضران سوگندتان از جوان و پیر و دانشمندان
اینکه آیا بینتان یک مرد و زن هست و نشناسد به حق اجداد من
اصل ما باشد شناسای وجود معدن علم و جوانمردی و جود
مانه تنها غایت دنیا شدیم بر بهشت هم غایت القصوی شدیم
چونکه فرزند صفا و زمزمم با وجود هر دو عالم همدمم
هر که از نور ولایت دور شد چشم واقع بین او کور شد

آنگاه امام سجاد؟ ع؟ دلیل دشمنی مردم با اهل بیت را بر شمرد و علت شهادت پدر و عزیزان خود را از آنها پرسید:

بر شما چون باد غفلت می دمدم جانتان از سایه ما می رمد
چون یزید است مظهر اسم مصل زد شما را مهر گمراهی به دل
جهل و نادانی ز دل بیرون کنید گریه ها از کارتان افزون کنید
از شما دارم من اینک یک سؤال گر جوابی هست بگوئید بی ملال
از چه رو بابم حسین را کشته اید در میان خاک و خون آغشته اید
خیمه ها را نیز غارت کرده اید بر من مظلوم جسارت کرده اید
از چه ور این کودکان بینوا تازیانه خوردند از جور و جفا

ما مگر انوار ایمان نیستیم مهبط اسرار قرآن نیستیم
ما اگر اولاد زهرا نیستیم پس بگوئید شامیان ما کیستیم؟

در اینجا بود که حضار به گریه افتادند و عده‌ای از خجالت سر به زیر انداختند و عده‌ای دیگر با حیرت و تعجب عمل یزید را محکوم می‌کردند.

یزید ملعون هم در آن مسجد احساس شرم کرد و از اینکه مردم با تردید به کار او می‌نگریستند احساس خطر نمود و بیدرنگ سخنان امام سجاد را قطع کرد و اظهار داشت که وقت اذان است و مؤذن را وادار کرد تا صدایش را به اذان بلند کند. وقتی مؤذن خواند «اشهد ان محمدا عبده و رسوله»، امام سجاد؟ ع؟ بلافاصله گفت:

تا مؤذن برد نام مصطفی	احمد مختار و ختم انبیا
کرد امام سجادین رو بر یزید	گفت که گوشت این شهادت را شنید؟
گر تو مرد صادقی ای ممتحن	گو محمد جدّ توست یا جدّ من؟
گر بگویی آن جمال پر فروغ	جدّ توست الحق که می‌گویی دروغ
گر بگویی جد ماست اندر جواب	خلق خواهند گفت تو را ای ناصواب
پس چرا کشتی تو اولاد رسول	با چنین کاری ز دین کردی عدول
لعن و نفرین دو عالم بر تو باد	لعن آدم تا به خاتم بر تو باد

یزید بن معاویه از سخنان کوبنده و روشنگر امام سجاد؟ ع؟ به خشم آمد و از قیام داخلی بشدت بیمناک شد. لذا در صدد برآمد خود را از جنایت پیش آمده تبرئه کند و گناه را به گردن دیگران بیاندازد.

ز آن سخنرانی یزید غمناک شد از قیام داخلی بیمناک شد
تبرئه خود زین جنایت کرده بود شمر ملعون را شماتت کرده بود

بنابراین پیروزی و شکست را نباید با ملاکهای ظاهری سنجید. عاشورا و اسارت اهل بیت این حقیقت را در تاریخ ثابت کرد که ایمان به خدا و صبر و پایداری در راه او همواره بر حرکت‌های ضد دین و ضد ارزش‌های اسلامی پیروز است. یزید ملعون که از باده پیروزی سرمست بود، خیلی زود به نادرستی آن پی برد و صراحتاً به شکست، و پشیمانی از آنچه اتفاق افتاده بود زبان گشود و از روی ذلت به سفیر کربلا گفت: گفت زینب را که به من بی‌اطلاع بودم از کیفیت جنگ و نزاع شرم دارم با تو گردم روبه‌رو گرچه نگذاشتی برایم آبرو

حضرت زینب؟ عها؟ که همواره از منطق شهادت دفاع می‌کرد و هیچ‌گاه بر دامن خویش غبار شکست نشانده، در برابر رسوایی یزید با صلابت موضعگیری کرد و فرمود:

گفت زینب این پشیمانی تو کی بشوید ننگ و بد نامی تو
من به هر جایی تو را رسوا کنم تلخ به کامت لذت دنیا کنم
سازش من با تو کی باشد روا مدعی کار تو باشد خدا
شد گریبانگیر تو نفرین من تا قیامت این بود تسکین من

خدایا! از روح بلند سفیران کربلا، امام سجاد؟ ع؟ و زینب کبری؟ عها؟ به جان ضعیف و خفته ما نسیمی مدد فرست تا به دولت عزیز و سرمد توره جوئیم.

به قول حافظ

مرا دلیل مگردان به شکر این نعمت که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت
روان تشنه ما را به جرعه‌ای دریا چو می‌دهند زلال خضر ز جام جمت

ولایت و منطق پیروز

وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّكُمْ تُمْلِي هُمْ خَيْرٌ لَّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا تُمْلِي هُمْ لِيُرْزَدُوا إِنَّمَا وَ هُمْ
عَذَابٌ مُّهِينٌ (آل عمران/۱۷۸)

کفار گمان نکنند که مهلت دادن به آنها به خیر آنهاست، بلکه به آنها مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند که برای آنان عذابی دردناک است. زبان حضرت زینب؟ عها؟ به عنوان منطق پیروز در برابر یزید بن معاویه می‌درخشد. وقتی یزید در مجلس شاهانه به پیروزی خود افتخار کرد و آرزو نمود که کاش کشته‌های بدر بودند تا پیروزی او را می‌دیدند، زینب کبری؟ عها؟ با شجاعتی کم نظیر برخاست و فرمود:

ناگهان زینب چو دریا پرخروش	خون حیدر در رگش آمد به جوش
همچو شیر شرزخه غریدن گرفت	همچو ابری شور باریدن گرفت
داد او را با کلامی آتشین	پاسخی کوبنده و سخت و متین
لب چو بر حمد خداوند باز کرد	تا محمد تا خدا پرواز کرد
گفت: او را ای یزید یاوه‌گو	هرچه آید از دل سنگت بگو
ای که در کفر و شرارت ریشه‌ای	جاهلیت منطق و اندیشه‌ات

آنگاه حضرت زینب کبری؟ عها؟ با خواندن آیه‌ای از قرآن ماهیت کفر آلود یزید و اقدام پلید او را این‌گونه تحلیل کرد:

افتخارت کفر مادرزاد تست کینه با ما سنت اجداد تست
شکر یزدان چون خود افشا کرده‌ای کفر باطن را هویدا کرده‌ای
آیه‌ای از سوره قرآن شنو قصه کفار بی‌ایمان شنو
کافران را هرچه مهلت می‌دهند نی از آن باشد که عزت می‌دهند
مهلتی باشد که ظلم افزون کنند قلب پاکان زمین را خون کنند
سوی دوزخ چونکه گردند رهسپار واژگون یکسر شدند در قمر نار
ای یزید حال تو هم این‌گونه است مدتی در دست تو گردونه است

سپس در اوج صلابت بر یزید ملعون نهیب زد و فرمود:

(امن العدل یا بن الطَّلَفاء تخدیرک حرائرک و اماءک و سوقک بنات رسول اللّٰه

سیایا)

ای پسر آزادشدگان! آیا عدالت است که زنان و کنیزان خود را در پس پرده نگاه‌داری و دختران رسول خدا؟ ص؟ اسیر باشند و پرده حجاب آنها دریده باشد و صورتهایشان در برابر دشمنان هویدا باشد، در حالی که مرد و محرمی ندارند تا از آنها حمایت کند؟

ای رها از لطف جدم مصطفی عدل تو این است یا بن الطَّلَفاء
در حرم باشند زنان در حجاب می‌دری از چهره زینب نقاب
هر دیاری منظر ناظر کنی نزد هر نامحرمی حاضر کنی
نیست از تو مهربانی انتظار ظالمی چون تو نزاید روزگار
مادرت خون شهیدان خورده است از جگر لختی به دندان برده است
چون تو از نسل همان آلوده‌ای در عداوت با حسینم بوده‌ای
قاتل اولاد پیغمبر شدی در جنایت بدتر از مادر شدی

آنگاه حضرت زینب؟ عها؟ رو به حضار کرد و فرمود:

ای مردمی که ثناگوی کفر شده‌اید و برای تبریک پیروزی به نزد یزید آمده‌اید! اینک متوجه شده‌اید که یزید کینه جنگ بدر را به دل دارد و به

اجداد کافرش افتخار می‌کند؛ منکر دین و عقاید شما شده است و چون شما را جاهل و نادان و دنیاپرست دیده، عقاید پنهانش را آشکار کرده است. اگر شما مسلمانید، پس چرا در برابر کافرزاده‌ای که به کفرش اعتراف نموده سکوت کرده‌اید؟ آیا دنیا و دینار نزد شما تا این اندازه لذیذ است که در قتل عزیزترین اولاد پیامبر؟ ص؟ او را همراهی کنید؟

گفت: هان ای مردمان خوش لسان ای ثناگویان کفر بی‌نشان
 حال روشن شد که باشد این یزید کینه‌اش با ما چه باشد ای پلید
 منکر دین شد در انظار شما آزمود این‌گونه افکار شما
 چون شما را جاهل و نادان بدید پرده از اهداف پنهانش درید
 گر مسلمان و مسلمان زاده‌اید از چه رو تسلیم کافر زاده‌اید
 چون شما همراه آن بد کاره‌اید عاقبت مانند او بیچاره‌اید

به قدری سخنان حضرت زینب؟ عها؟ بلیغ و مستدل و پر قدرت بود که تمامی حضار در حیرت فرو رفتند و آن چنان از درون فرو ریختند که جوابی برای گفتن نداشتند و همه از شرمساری و خجالت سر به زیر انداختند. آنگاه حضرت زینب؟ عها؟ یزید را مجدداً مخاطب قرار داد و فرمود:

(فكذ كيدك وسع سعيك و ناصب جهديك فو الله لا تمحوا ذكركنا و لا تميت
 وحيننا و لا ترخص عنك عارها و هل رأيك الا فند و ايامك الا عدد و جمعك الا
 بدد يوم ينادى المنادى الا لعنة الله على الظالمين)^۱

مکر خود را به کار گیر و تمام تلاشت را انجام ده ولی به خدا سوگند نمی‌توانی یاد ما را از میان مردم محو و نابود کنی و نمی‌توانی احکام الهی را از بین ببری. اما عار و ننگ عمل زشت تو هرگز شسته

نمی‌شود، زیرا رأی تو ضعیف و مدت زندگانیت کوتاه و جمعیت و همدستانان اندک است و در روز قیامت منادی خدا ندا می‌دهد: آگاه باش که لعنت خدا بر ظالمان حتمی است.

سپس به یزید گفت: تو آن قدر در نزد من کوچک هستی که تو را لایق تحقیر و سرزنش خود نمی‌دانم:

کرد زینب بر یزید آنگه خطاب کی تو باشی لایق لعن و عتاب
گرچه در ظلم و جنایت بیستی لایق تحقیر زینب نیستی
چون کنون گشتم ملامتگوی تو می‌کشم بر خاک ذلت روی تو
مانع من داغ سوزان من است اشک دیده، داغ یاران من است
ورنه کی ترسم ز شیطان‌زاده‌ای چون پشه در دام شیر افتاده‌ای

آری زینب کبری؟ عها؟ با همه قامت الهی قد برافراشت و بخوبی به دوست دشمن ثابت کرد که در منطق ولایت، شکست راه ندارد و مردان الهی در هیچ شرایطی شکست نمی‌خورند بلکه با شهادت، منطقی بالاتر از پیروزی را دنبال می‌کنند.

من فدای آن مس همت پرست کو به غیر کیمیا نارد شکست

ولایت و عبرت آموزی تاریخ

فرق درس با عبرت آن است که درس مطالبی است که برای یکبار آموختن تازگی دارد و بقیه تکرار است و ممکن است تکرار آن هم انسان را خسته کند.

اما عبرت، حاوی مطالبی است که با هر بار خواندن حقایق نو و تازه به انسان نشان می‌دهد. پدیده‌هایی که عبرت روزگارانند بسیار کمند اما در محتوا، پیامهایی جاودانه برای بشریت دارند.

از جمله حقایق ماندگار و عبرت‌آموز، در تاریخ زندگی اهل بیت؟ عهه؟ نهفته است که با هر بار مراجعه تجلیاتی تازه دارند. به همین دلیل عظیم داشت حادثه خونین کربلا تکرار گذشته نیست بلکه هر بار طراوتهاو لطایفی نو و تازه را به جان آدمی عرضه می‌دارد. آنانی که اهل دلند و همه ساله با دل شیدایی وارد فضای ماه محرم می‌شوند می‌دانند که ما چه می‌گوییم.

در عاشورای حسینی عبرتها فراوان است، اما در اینجا به چند جمله‌ای که مسئولیت وارثان عاشورا را مشخص می‌کند بسنده می‌کنیم. مهمترین عبرت عاشورا درک درد عاشورایی است. عاشورا بدون درد

و احساس قلبی شناخته نمی‌شود. بدترین دردها، دین فروشانیند که پوسته‌ای از دین را آستین خیانت می‌کنند و قلبا به آن اعتقادی ندارند؛ «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» (آل عمران/۱۶۷) عاقبت دین را در خدمت زراندوزان قرار می‌دهند و آنان را در چشم مردم تطهیر سیاسی و اجتماعی می‌کنند.

در ره عشق حسینی دم مخواه	بهر زخم سینه‌ات مرهم نخواه
زخم عاشورا ز ظلم ظالم است	درد عاشورا ز فسق عالم است
دین‌فروشان کار رامشکل کنند	آب روشن را به حیلہ گل کنند
دین شود در خدمت دنیای خلق	پول پرستان می‌شوند آقای خلق
مست بینی اغنیا از پرخوری	مستمندان بی‌رمق از لاغری
آن زمان بینی عدالت مرده است	در رگ مردان شجاعت مرده است
غیرت و مردانگی را می‌کشند	عزت و آزادگی را می‌کشند
از مسلمانی نماند غیر اسم	روحها افسرده در زندان جسم

در این گیرودار است که چشم کور فتنه بینا می‌شود. حکومت فتنه با سلاح جهل و دنیاخواهی بر مردم حاکم می‌شود و مردان حق را گوشه‌نشین می‌کند. تاریخ غم‌انگیز حیات ائمه معصومین علیهم السلام گواه این واقعیت تلخ است:

چشم کور فتنه بینا می‌شود	مرد حق در کوفه تنها می‌شود
ذولفقارش می‌رود اندر نیام	سب او را بشنوی از خاص و عام
آتش‌ی در خانه وحی افکند	سینه و بازوی زهرا بشکند
می‌رود با حیلہ در کام حسن	زهر سم‌آگین در جام حسن
روز دیگر می‌کند گردی به پا	می‌رود جنگ حسین در کربلا
می‌دهد با حیلہ مردم را فریب	زاده زهرا شود آنجا غریب

آری در آن امتحان سخت مسلمانان تنها هفتاد و دو نفر پیروز شدند و مابقی دین خود را به جهل باختند یا به دنیا.

کو مسلمانی که در روز خطر بگذرد در راه دین از جان و سر چون شود گر تجربه آید به کار تا کند دیندار و بی‌دین را شمار جز به هفتاد و دو تن در امتحان مابقی مردود بینی آن میان تا زمانی فکر دنیا در سر است تشنه خون حسینی دیگر است جهل ما باشد دبستان یزید خنجرستانی دگر آرد پدید

امروز همه ما شیعیان باید خود را در آزمون سخت عاشورا ببینیم. اگرچه شخص امام حسین؟ ع؟ در بین ما نیست اما شخصیت او که همان ولایت است در بین ما هست. نیک بنگریم که چگونه با ولایت برخورد می‌کنیم؟ آیا جان و مال و حیثیت ما در خدمت اهل بیت؟ عه؟ است؟ یا جهل و دنیاخواهی به نوعی ما را هم آلوده کرده است؟ آیا ولایت و شخصیت امامان بویژه سید الشهداء ابرار داد و ستد دنیوی نشده است؟ آیا روح ولایت در همه زوایای حیات ما جاری است؟ آیا زندگی ما رنگ و بویی از زهد و ساده زیستی اهل بیت علیهم السلام را دارد؟ آیا شده ما هم برای دردمندی درد بکشیم و در تأمین حاجت بینوایی بکوشیم و به خاطر گرسنگان و درماندگان شبی را بدون خواب سحر کنیم؟ آیا فرهنگ امر به معروف و نهی از منکر در جامعه ما زنده است؟ آیا زیاده‌خواهان و دنیاطلبان از هرم خشم دینی ما تسلیم عدالتند؟ آیا و آیا

...

شیعه خون از این مصیبت می‌خورد ضربه از تیغ جهالت می‌خورد
دردمند از خنده بی‌درد خلق شکوه‌ها دارد ز اشک سرد خلق

آری کسی که عاشورا را درک کرده و درد دینداری را از امام حسین؟ ع؟ آموخته لحظه‌ای آرام نیست و سرو جانش را برای تقدیم به راه اسلام در دستان خود دارد و فداکاری و ایثار برای او زیباترین ترانه زندگی است:

چون دلش عشق حسین را لانه شد در به در از خانه و کاشانه شد
شیعه چون دارد حسین آرام نیست تا قیامت طعمه هیچ دام نیست
جانبازی شیعه را سهل است و سهل جنگ دارد هر کجا با ظلم و جهل

براستی اگر عاشورا آن‌گونه که امام حسین؟ ع؟ بر صحیفه تاریخ نگاشت و معلم انقلاب حسینی، زینب کبری؟ عها؟ با همه وجود آن را بر امواج دل‌های بیدار انشا فرمود، در متن زندگی فردی و اجتماعی ما قرار گیرد، عزت و افتخار حسینی به عنوان پرچم جهان اسلام همواره در اهتزاز خواهد بود، همان‌طور که ما گوشه‌ای از آن را در دفاع هشت ساله ملت قهرمان ایران شاهد بودیم. فریاد حماسه و شعار عزت ما در آن روزگاران روحانی این بود:

راه ما راه حسینی بوده است چونکه تعلیم خمینی بوده است
ما همه امواج بی‌ساحل شدیم تنه‌ها را وا نهاده دل شدیم
بانگ چاوش حسین در گوش ما بیزرق افتاده‌اش بر دوش ما
ما گلیم از زینبستان حسین عبرت‌آموز دبستان حسین
نای منصوری نه نای ناله است نای فریاد هزاران ساله است

(والسلام علی‌الحسین و علی‌بن‌علی‌بن‌الحسین و علی‌اولاد‌الحسین و علی
اصحاب‌الحسین جمیعا و رحمة‌الله و برکاته)

فهرست منابع

۱. ابن ابی الحدید متزلی، ابو حامد، شرح بر نهج البلاغه، مترجم: غلامرضا لایقی، ناشر: دارالکتب العربیه، قم، سال ۱۳۶۲ ش.
۲. ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب، مترجم آشتیانی، محمد حسین، ناشر: المکتبه الحیدریه، قم، سال ۱۳۷۹ ش.
۳. ابن نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیه الاولیا، ناشر: دارالکتب العربی، بیروت، ۱۹۱۷ م.
۴. الامین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، بی تا.
۵. آل اعتماد، سید مصطفی، بلاغه الحسین، مترجم: علی کاظمی، ناشر: اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۶ ش.
۶. جنابری، سلطان محمد، تفسیر بیان السعاده، ناشر: موسسه علمی مطبوعات، بیروت، ۱۹۸۸ م.
۷. خمینی، روح الله، صحیفه نور، موسسه نشر آثار امام خمینی، تهران، سال ۱۳۸۵ ش.
۸. دشتی، محمد، نهج الحیاء، موسسه تحقیقاتی امیر مؤمنین، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۹. سجادی، سید جعفر، فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی، ناشر: کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۱۰. سید بن طاووس، علی بن موسی، اللهوف، احمد مهری، ناشر: جهان، تهران، ۱۳۹۶ ش.

۱۱. شریف القرشی، شیخ باقر، **حیاة الحسین**، نجف، بی تا.
۱۲. الشعیری، محمدبن محمد، **جامع الاخبار**، ناشر: المكتبة الحیدریه. نجف. بی تا.
۱۳. شیخ صدوق، محمد بن علی، **علل الشرايع**، دار المرتضی، بیروت، سال ۲۰۰۶م.
۱۴. شیخ صدوق، محمد بن علی، **معانی الاخبار**، مترجم: مهدی شاهرودی، ناشر: دارالکتب الاسلامی، تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۵. شیخ صدوق، محمدبن علی، **توحید**، مترجم: میرزایی، ناشر: موسسه تحقیقات و نشر معارف، تهران، ۱۳۸۸ش.
۱۶. شیخ مفید، محمدبن محمد، **الارشاد**، مترجم: موسوی، ناشر: سرور، قم. سال ۱۳۸۸ش.
۱۷. طبرسی، محمدبن حسن، **مجمع البیان**، موسسه علمی مطبوعات، بیروت، سال ۱۹۹۵م.
۱۸. طبری، ابن جریر، **تاریخ طبری**، بیروت، ۱۹۹۲م.
۱۹. عالمی دامغانی، محمدعلی، **حسین نفس مطمئنه**، ناشر: هاد، تهران، سال ۱۳۹۱ش.
۲۰. قمی، شیخ عباس، **نفس المهموم**، ترجمه: ابوالحسن شمرانی، موسسه تحقیقات و نشر معارف، تهران، ۱۳۹۲ش.
۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب، **اصول کافی**، نشر اسوه، تهران، ۱۳۷۵ش.
۲۲. مجلس، محمدباقر، **بحار الانوار**، کتاب فروشی اسلامی، تهران، سال ۱۳۵۵ش.
۲۳. محلاتی، ذبیح الله، **ریاحین الشریعه**، دارالکتب الاسلامی، تهران،

